
جنگهای صلیبی

بقلم رحیم زاده صفوی

جلد سوم

این جلد که سومین و آخرین کتاب تاریخ
جنگهای صلیبی است با معاشقات دوشاهزاده‌ی
ایرانی نژاد و انگلیسی که موجب صلح و
آشتی اروپاومشرق گردید بپایان‌وفرجام‌میرسد

شاهنشاه فقید رضا شاه پهلوی

این کتاب را که آخرین ومهمترین قسمت است از تاریخ جنگهای صلیبی بیاد بود یکی از برجسته ترین نامهای ناموران ایران زینت دادم .

آری ، رضا شاه ، پهلوی اول ، که نویسنده ویرا فقط بسرزمین ایران منسوب نساخته بلکه بجمیع ایرانی نژادان جهان نسبت داده ، از آغاز عهدش بعنوان (شاهنشاه ایرانیان) میخواندم .

مردی بزرگ و داهی ومردی صمیمی وفداکار که مهمترین دوران زندگانی را در راه ترقی وتجدد ، ونمو فکری ، روحی ، مادی ومعنوی ملت ایران طی نمود .

خصوصیات اخلاق ومختصات خوی و روش و کیفیات پیشرفت کار-هایش وعلل کامیابی‌ها واعمال‌واقداماتش در دوران سلطنت ضمن (تاریخ معاصر ایران) با بیطرفی مورد گفتگو وقضاوت مـا قرار گرفته و امید است کتاب مزبور قریباً چاپ ومنتشر گردد - اما در اینجا برای‌بیداری وهشیاری هم میهنان گرامی خود و بپاس توجهات شاهانه اش که درطول فرمانروائی خود چه از نزدیك چه از دور نسبت به نویسنده مبذول میفرمود ناگزیرم که یك آیه از آیـات عبرت آموز کلام مجید را بیاورم و به سخن خود راجع به شاهنشاه فقید پایان دهم .

در قرآن خداوند یکتا چنین فرموده است :

« خدا مثل میزند - کشوری آباد وامن، فلاحت وصنعتش بلندپایه

وتجارتش پردامنه صادرات ووارداتش وسیع بطوریکه انواع محصولات ومصنوعات جهان به ارزانی وفراوانی در دسترس مردم آن کشور است اما آن مردم کفران نعمت نمودند (یعنی نعمات امنیت ورفاه وفراوانی را قدر ندانستند یا قوه ها و نیروئی را که خدا به آنان بخشیده است درغیرمورد استحقاق خود صرف کردند) پس خداوند طعم ناگوار نا امنی و بیم وهراس و گرانی و گرسنگی را بمردم آن کشور چشانید و این چیزی جز نتیجه‌ی عمل خود آنها نبود.»

باآوردن متن آیه در ذیل ترجمه همینقدر میگوئیم که: درخانه اگر کس است یك حرف بس است. متن آیه:

ضرب‌الله مثلا قریة آمنة مطمئنه یـأتی عیشها رغداً من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذا قها الله لباس الجوع والخوف بماکانوا یصنعون.

شاهنشاه فقیدموردمثالی است ازقرآن مجید که میفرماید درختی برومند (بـا ریشه‌ئی استوار که شاخسارش به آسمان کشیده شده: ـ اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء) اینك اگر ملت ایران ریشه را بچشم خود نمی‌بیند فرزند برومندش‌شاهنشاه جوانبخت پهلوی دوم شاخسار ویست که سربفلك افراخته میکوشد تا ایران‌را درجهان کنونی سرفرازسازد.

اکنون به عادت دیرین خودنام برخی از دوستان گرامی‌را بحکم علایق‌قلبی دراینجایاد میکنم ولی‌پیشتر از آن پاسخی بپرسش برخی از اهل انتقاد میدهم که گفته‌اند یاد کردن اسم دوستان آیا راه ورسم کدام کشور است ؟ ــ باید بگویم که هرچند این رسم در بسیاری از نقاط هست اما پیش‌ازهمه درایران خودمان بودچنانچه می‌بینیم‌استاد فردوسی بااین‌بیت خود درشاهنامه دونفر ازدوستان گمنامش‌را حیات‌جاودانی‌بخشیده‌است :

«در این نامه از نامداران شهر»

«علی دیلم و بودلف راست بهر»

البته شاعر بزرگوار چه‌خدمتی برتراز این نسبت به‌آن‌دودوست خود میتوانست انجام دهد .

بنابراین‌نویسنده‌نیز این روش پسندیده را ازاستاد پیروی‌میکنم .

از جناب آقای دکتر اقبال (منوچهر) رئیس دانشگاه تهران .

جناب‌آقای علی اقبال همدرس قدیم خودباعواطف قلبی وخاطراتی سزاوار حرمت‌یاد میکنم .

به روان پدر فقید ایشان مرحوم مقبل السلطنه (ابوتراب) مرد نیکخواه ونیکوکار خراسان درودمیفرستم .

با خاطری افسرده از محبت‌های جناب آقای قائم مقام الملك رفیع سناتور یاد کرده واقعه‌ی مرك همسر شرافتمند ایشان‌را تسلیت میگویم.

از جناب آقای علی سهیلی که اکنون سفیر کبیر ایران در لندن میباشند با سپاسداری یـاد میکنم .

از دوستی دیرین و محبت‌های جنـاب آقای سلیمان بهبودی که اکنون در خدمات شاهنشاهی عهده دار بسیاری از مهـام دربار و از قدیمترین خدمتگزاران شاهنشاه فقید میباشند یاد میکنم.

به روان مرحوم شکوه الملك رئیس‌دفتر مخصوص شاهنشاهی که عمرش را در خدمت صمیمانه گذرانید درود میفرستم و از نعم‌البدل آن فقید جناب آقای رحیم هیراد رئیس کنونی دفتر مخصوص باحسن عقیده یاد میکنم.

ازجناب آقای حسین دها معاون وزارت دارائی که ازخدام دیرین فرهنگ ایرانند.

جناب آقای اکبر هاتفی همقدم دیرین وادیب که اکنون مدیر کل دفتر وزارتی در وزارت دارائی هستند.

از جنابان آقایان:

بزرك‌نیا (محمد دانش نمونه‌ی آزادیخواهان پیشین وشعرای‌فاضل خراسان وکیل اسبق مجلس‌شورای ملی)

مجید آقایان (وزارت کشور) ـ محمد شریفی (وزارت دارائی) میراحمدیان (جواد ـ قاضی‌دادگستری) ـ طلیعه (باقراز آزادیخواهان پیشین وقاضی دادگستری) ـ دکترمحمد خلعتبری ودکتر مهدی نامدار هردو شهردار پیشین تهران باعلائق قلبی خود یاد میکنم.

همچنین از جنابان دکتر غلامحسین مصدق و دکتر میر فخرائی که یکی ازکسان نویسنده را باعمل استادانه ازمرك حتمی نجات دادند با سپاسداری یاد میکنم.

ازجنابان آقایان امیر اسدالله عامری وکیل اسبق مجلس واسکندر پاسدار از کارمندان عالیمقام وشریف دولت ـ محمودقوام صدری معاون اداره کل درآمد ها و از مصطفی فرداد (قاضی دادگستری) دوست دیرینم با عواطف قلبی یاد میکنم .

از دوستان دیگرم جنابان آقایان مصطفی هروی و دکتر عباس محتشم نوری و نیز ازجناب آقای علی جواهرالکلام نویسندهٔ دانشمند با ارادت یاد میکنم .

از خادم پیشین ملت ومجلس شورای ملی ارباب کیخسرو شاهرخ که روانش شاد باد یاد نموده کامیابی دو فرزندش افلاتون شاهرخ و بهرام شاهرخ گوینده ونویسنده شهیر وسردبیر روزنامهٔ ملی پست تهران را خواهانم .

تندرستی دوست عزیز نویسندهٔ دیرین جعفر صاعدی را که در بنگاههای وسیع روزنامه اطلاعات همواره متعهد اموره‌مهم میباشد ومدتی دوچار کسالت گردید آرزومندم .

در پایان این یادداشت ها باید اعتراف نمایم با وضع حاضر که راه و روش اکثر بنگاهها و تشکیلات عمومی چه دولتی و چه ملی با آمال مردم کشور همجور وهمگام بنظر نمیرسد بازهم بانك ملی ایران روال دیرین خود را بنفع دولت و مردم ادامه داده اغلب کارمندان مؤثر آن بنگاه باخوشخوئی وخوشروئی و راهنمائی های سودمند خویش افراد ایرانی را بداشتن اینچنین مؤسساتی دلشاد میسازند و این مبحث را نویسنده در تاریخ اقتصادی ایران که از نو چاپ میشود بتفصیل آورده است . اینك در اینجا تنها آقای حسین خدا دوست معاون اداره اعتبارات بانك را بیاد می آورم که با همکاری دیگران نمونه هائی از دقت نظر و نظم وسرعت عمل دستگاه را تجسم میدهند .

جلد سوم

جنگهای صلیبی

بقلم رحیم زاده صفوی

بهـای این جلد :

۲۵ ریال

تهران ـ اسفند ماه ۱۳۳٤ شمسی

مرکز انتشار :

خیابان لاله زار ـ سرای لاله زار دفتر آسیای وسطی

چاپخانه شرق

بند نخست

استیلای صلاح الدین بر دمشق

بعد از جلوس ملك صالح بر تخت پدرش نورالدین ، بزرگان وریش سفیدان دولت در شهر دمشق انجمن کرده باخواجه شمس‌الدین محمد رأی زدند و چنان مصلحت دیدند که خبر وفات نور الدین و جلوس ملك صالح راضمن نامه ئی به صلاح الدین اعلام نمایند و بدنبالهٔ تقاضا های سابق از صلاح الدین بعنوان جنك بـا صلیبی‌ها امـداد و مساعدت بخواهند زیرا طلب اطاعت و بیعت طبعاً طی آن درخواست پوشیده است و پاسخ نامه هر چه باشد وضع و حال حکومت مصر را معلوم خواهد داشت وروشن میشودکه آیا صلاح الدین ازپادشاه نوین فرمانبری خواهد نمود یا نه ؟

بنا براین مکتوبی که حاوی خبروفات نورالدین بود ازطرف ملك صالح بمصر فرستاده شدکه در پایان آن پادشاه جوان از صلاح الدین کمك مالی و لشگری خواسته بود تا در جنك صلیبی ها بکار رود .

همینکه نامه‌ی ملك صالح رسید صلاح‌الدین فرمان داد درتمامی

شهرهائیکه قلمرو او بود مجلس ختم و سوگواری برپا ساختند و روز آدینه درمسجد جامع قاهره خطبه بنام‌ملك‌صالح خوانده شد ومقداری هم سکه بنام پادشاه جدید زدند که بعنوان فرمانبری واطاعت، صلاح - الدین آن مسکوکات را بدربار دمشق فرستاد وطی پاسخی که نوشت بعد از تسلیت مرك پدر وتهنیت جلوس پسر این نکته را بصراحت یاد آوری نمود که نظر به وضع خطرناك کنونی و امکان قوت یافتن اهل صلیب لازم است مسلمانان با هم متحد باشند و از وسوسه ها وتحریکات نفاق انگیز نفع جویان پرهیز شود تا بتوان در برابر دشمن نیرومند ایستادگی نمود .

از طرفی خبر وفات نورالدین که به اهل صلیب رسید از اینکه کودکی بجای خصم‌زورمند ایشان فرمانروای سوریه شده است شادمان شدند و بطمع افتادند شاید با اندك جنبش وکوششی بتوانند برخی از استحکامات و دژهای عمده راکه ازکف داده بودند باز بچنگ آورند بنا براین نیروی مهمی از اهل صلیب بجانب قلعه‌ی بانیاس تاخته آنجا را بمحاصره انداختند .

درآن ایام دولت دمشق از دوسمت بیمناك بود وبدگمانی داشت یکی از سمت موصل ، زیرا میترسیدند ملك سیف الدین که برادر زادهٔ نورالدین و عموزاده‌ی ملك صالح بود ودر ولایت خود نیروی کافی‌داشت طفولیت ملك صالح را بهانه قرار دهد و بعنوان آنکه در برابر اهل صلیب میباید مردی کارآزموده بر ولایات مرزی حکومت کند بجانب دمشق شتابد ومسند فرمانروائی‌را از فرزند عموی خود نورالدین گرفته ولایت سوریه را ضمیمه‌ی موصل سازد .

از سمت دیگر نیز رجال دمشق نسبت به صلاح الدین هم بهمین گونه بدگمان بودند و از توجه وی بسوی دمشق میترسیدند بنا بر نکات مذکوره خواجه شمس‌الدین محمد وزیر بعد از مشاوره با ریش سفیدان وبزرگان دربار ، شخصی هوشیار وزبان آور را بسفارت برگزیده نزد اهل صلیب فرستاد وچنین پیغام داد : «ما یقین داشتیم که شما نفع خود را تشخیص وصلحی‌راکه مدتیست میان شما باپادشاه مرحوم طبق پیمان برقرارگردیده بر هم نخواهید زد زیرا شما البته میدانید کـه پـادشاه سیف‌الدین پسرعموی شاه ما میباشد و سربازان آنکشور آرزوئی جز تاخت و تاز خاك های صلیب واسیرگرفتن دوشیزگان در دل نمیپرورند بنا بر این با یك اشاره ودرخواست ماسپاهیان شرقی زیر فرمان سیف ـ الدین دشت وکوه این حدود را خواهند پوشانید ، ازسمت دیگر نیـز صلاح الدین صاحب مصرکه روز وشب در قصد شماست به انتظاروقایع نشسته است تا اشارتی از ما بیابد وبر سر شما بتازد اما بـا وجود این شرایط مساعد اولیای دولت وریش سفیدان مملکت ترجیح مینهندکـه جنگی پیش نیاید تاکشور ما زیربار منت دیگران نرود ازاینروهترصد هستیم شاید شما بمصالح خود پی برده لشکریـانتان را از دور بانیاس برداشته بخاك خود برگردید .

این پیام را بزرگان صلیبی مورد دقت قرار دادند ومفهوم آنـرا مقرون بحقیقت دانسته راضی به مصالحه شدند و با گرفتن یکصـده از اسیران محترم خودکه در دست مسلمانان بودند و نیز بـا اخذ مبلغی بعنوان (نعل بهـا) نیرو هـای خویش را برداشته بـه کشور صلیبی برگشتند .

همینکه خبر اینچنین مصالحه ئی به مصر رسید صلاح الدین سخت بر آشفت و نامه های سرزنش آمیز به ملك صالح و ببزرگان دولت وی نوشت وحتی برای مقامات روحانی نیز مکتوبات فرستاد از آنجمله خطاب بشیخ شرف الدین (فرزند ابی عصرونه) که در دمشق پیشوا و مقتدای مسلمانان بود مطالب مهیج نگاشته اولیای دولت ملك صالح را به سستی و بیعلاقگی متهم ساخته ، پرداخت نقدینه را موجب سرافکندگی اهل اسلام شمرد .

ولیکن اولیای دمشق به اعتراضات صلاح‌الدین چنین پاسخ دادند که طی دوسه سال اخیر اهل صلیب قلمرو متصرفات خود را وسعت‌داده برحدودیکه شاهراه سوریه به‌مصر از آنحدود میگذرد استیلا یافته‌اند و با این حال رسیدن نیروی کمکی از مصر بـه سوریه بزودی میسر نبود و برای دولت دمشق راهی بهتر از مصالحه با وضع حاضر بنظر نمیرسید .

راجع به افتادن راه مصر - سوریه بزیر استیلای اهل صلیب سخن رجال دمشق درست بود وحقیقت امر بدینگونه بود که در اوان اخیر حیات نورالدین چون خطرهجوم وی بمصر آشکار گردید طبعاً صلاح الدین از حفظ و نگاهداری قلعه ها و استحکامات مسلط بر جاده خود داری مینمود و بهتر چنان میدانست که اهل صلیب بر آن حدود استیلا یابند تاراه هجوم نورالدین به مصر بریده شود اماپس از وفات نورالدین قضیه معکوس شد یعنی اخیراً اولیای دولت دمشق بهتر چنان میدیدند که استیلای اهل صلیب بر راه مزبور باقی بماند تا راه هجوم احتمالی صلاح الدین به دمشق مسدود باشد .

سال (٥٧٠ قمری) اثنای وقایعی که شرح آنرا نوشتیم برای اهل صلیب حادثات ناگواری روی داد که اجمال آن بقرار زیر است :

در سال مزبور پادشاه بیت المقدس بنام (آموری) وفات یافت شاه اموری مردی آزمند وطمع کار ودر همانحال بی تدبیر بود . یکی از چیزهای مورد نظر او تسخیر کشور مصر بودکه در چشم طمعش آسان جلوه مینمود وپادشاه مزبور تمامی نقدینه های خزانه‌ی دولت صلیبی را برای حصول آن مقصد هزینه کرد وعاقبت هم کامیاب نگشت اما خسارتی که وی بر کشور خود وارد آورد منحصر برتهی شدن خزانه نبود بلکه زیانهای دیگر نیز از طمع ورزی او بر اهل صلیب وارد آمد که ازجمله قطع روابط تجارتی بود زیرا میان کشور صلیبی با کشور مصر از راه دریا تجارت دایر بود وکشتی‌های اهل صلیب به بنادر مصر آمده انواع کالاهای اروپائی را آورده میفروختند وازمصنوعات ومحصولات مشرقی که در اسکندریه فراوان بود میخریدند و بدینطریق منافع عمده به بازرگانان صلیبی عاید میشد اما پادشاه اموری نقض پیمان نمود ویك کاروان دریائی مصرراکه برای کشور صلیبی کالا برده بود بدون حق ضبط کرد واین عمل موجب شدکه دیگرمصریها به بنادر صلیبی نرفتند وکشتی‌های آنان را نیزببنادر مصرراه ندادند وگذشته از این ، ناوهای جنگی مصر در دریای سفید به شکارپرداخته کشتی های صلیبی را مورد حمله قرار داده اموال آنانرا ضبط یا غرق میکردند تا ازدولت مزبور انتقام گرفته باشند .

بعد از وفات اموری فرزند سه ساله اش را بنام (بودوین چهارم)

برتخت نشانیدند لیکن معلوم گردید که کودك نامبرده به مرض (برص) یعنی (پیسی) گرفتار است و عیسویـان مانند موسویان بنا بـر احکام تورات شخص برص زده را بنظر نفرت مینگریستند از اینرو بزرگـان اهل صلیب مشورت کرده یکی از اشراف راکه نژاده یابزبان عـامیانـه نتیجه‌ی رایموند اول بود به سرپرستی امورسلطنت و دولت برگزیدند.

رایموند سردار معروف صلیبی از نخستین مجاهدین اروپائی بود که قدم بخاك سوریه نهادند و این نایب السلطنه نسل چهارم رایموند بشمار میرفت. (۱)

اینك برمیگردیم بداستان سوریه وصلاح الدین.

بعد از وفات نورالدین و جلوس ملك صالح فرزندش بجای او، پسرعموی وی سیف الدین فرمانروای موصل، از موقع استفاده کرده شهرهای جزیره و دیار بکر را از تصرف گماشتگان حکومت سوریـه بدر آورده بدولت موصل ملحق ساخت و از آنجا که سیف الدین در خانواده‌ی زنگی ارشد اولاد محسوب میگشت درصورتیکه ملك صالح کودکی نابالغ شمرده میشد طبعاً اکثر سرداران و فرمانداران ولایات دعوت ویرا پذیرفته به فرمانبرداری او میگرائیدند اما اهالی شهرحلب که نمیخواستند خود را تابع موصل قـرار دهند و از جانبی میدیدند کـه دامنه‌ی متصرفات سیف الدین توسعه یافته به حلب نزدیك گردیده است بیمناك شدند که مبادا سیف الدین خودش با سپاه به حلب بیایـد و در آنصورت قوای پادگان و مدافع حصار از مقاومت چشم پوشیده تسلیم

---

(۱)ـ درفارسی برای احفاد تانسل ششم اصطلاح خاص موجوداست بدینقرار: ۱ ـ پسر ۲ ـ نواده ۳ ـ نبیره ٤ ـ نژاده ٥ـ ندیده ٦ ـ کلوخ انداز.

وی شوند از اینرو جمعی را بدربار ملك صالح فرستاده تقاضا نمودند پادشاه عجالتاً دمشق را به امیران مورد اطمینان بسپارد ودربارش را به حلب انتقال دهد تا مگر سیف الدین که چنان بیند ازمزاحمت وهجوم بشهر مزبور منصرف گردد - درباریان ملك صالح بنا براین حقیقت کـه شهر حلب بـا خاك های متصرفی سیف الدین مجاور بود و شهر دمشق نسبتاً دور تر از خطر قرار داشت پیشنهاد اهالی حلب را معقول دانسته دستگـاه دولت را از دمشق حرکت داده همـراه پـادشاه بـه حلب رفتند .

پس از استقرار دربار ملك صالح در حلب یکی از امیران بنـام سعدالدین (گومشتکین) که جزء سرداران سیف الدین بود و بنا بر پیش آمدی از اولیای آن دولت رنجیده از موصل گریخته بـه سوریه آمده با لشکریان خاص خود بخدمت این دولت اشتغال داشت درصدد افتاد بردستگاه حکومت استیلا یابد بنا بر این امیران و بزرگان دربار را با تهدید وفشار زیر نفوذ خود درآورده با پشتیبانی نیروهای منظم و وفادار خویش موفق گردید زمام مهام دولت را بدست گیرد چنانچه بـا عنوان پیشکاری و نیابت سلطنت بحکمرانی پرداخت و بعد از آنکه مدتی کوتاه با دیگران به مدارا و مماشات گذرانید طبق نقشه‌ئی که از پیش طرح کرده بود در یك روز معین جمیع امیران و بزرگان دربار و دولت را دستگیر وزندانی ساخت سپس بطریق استقلال واستبداد به رتق وفتق کارها و سرپرستی ملك صالح مشغول شد .

این رفتـار گومشتکین وقتی باطلاع دیگر امیران و بـزرگان رسید همگان را بیمناك گردانید و مخصوصاً بزرگان دمشق به وحشت

افتادند که مبادا آن ترك بیباك ازحلب به دمشق آید وبا آنان نیزهمان کنندکه با درباریان حلب کرده است .

از اینرو اعیان دمشق نامه‌ئی نزد سیف الدین به موصل فرستاده ویرا دعوت نمودند هر چه زود تر خود را به دمشق رساند تا شهر را تسلیمش کنند .

ملك سیف الدین آن اخبار را با دلخوشی دریافت نمود و آماده شد که عازم دمشق گردد اما یکی از امرای موصل که به مرض بد دلی وجبن گرفتار بود از حرکت سیف الدین ممانعت کرده گفت از کجا که زیر این کاسه نیم کاسه‌ئی نباشد چرا که ممکن است درباریان ملك صالح طرحی ریخته نقشه‌ئی کشیده باشند که ما را به طمع تسخیر دمشق ازخاك‌های خودمان دور سازند و مثلا وقتی بشهرشام نزدیك رسیدیم نیروهای مدافع آنجا از حصار بیرون تاخته بر سرما هجوم آورند و درهمانحال گومشتکین نیز با لشگریان حلب از پشت سرما درآید و بدینطریق کار ما را یکسره سازند واز اقداماتی که بعد از وفات نورالدین در تسخیر متصرفات وی بعمل آورده ایم انتقام حسابی بگیرند !

این وسوسه در مزاج سیف الدین اثر کرد و اوحرکت خود را به تأخیرافکند . همینکه اعیان دمشق‌از آمدن سیف الدین نومیدشدند ناگزیر بجانب مصرمتوجه وبصلاح الدین توسل جستند. اما صلاح‌الدین که مدتی بود گوش هوش باخبار سوریه فرا داشته منتظر چنان فرصتی بود همینکه دعوتنامه های اهالی دمشق رسید بیدرنك از مصرعازم شام شد وفقط هفتصدسوار زبده همراه خود برد زیرا هرگاه میخواست بـا

لشگر بزرگی حرکت نماید مجبور میگشت در عرض راه با اهل صلیب بجنگ وستیز پردازد چون بطوریکه پیش تر اشاره نمودیم قلعه ها و استحکامات مسلط بر جاده های کاروان رومیان مصر و شام به تصرف اهل صلیب در آمده بود - صلاح الدین باهمان هفتصد سوار بصورت شبگیر وایوار تاخته از کناره های کشور صلیبی عبور کرده بـه نخستین ولایت شام موسوم به (بصری) رسید که از دوران قدیم مسکن اعراب (غسانی) بوده است.

در ولایت مزبور فرماندار بصری از صلاح الدین استقبال نمود وچون تعداد اندك همراهان وی را دید به وزیر مصر (قاضی فاضل) که در رکاب صلاح الدین آمده بود گفت این چه کاریست که مرتکب شدید مگر نمی اندیشید که هرگاه اهالی شام بیوفائی ورزند وشما را بشهر راه ندهند با این نیروی اندکی که همراه دارید هم خودتان بدست دشمنان مختلف نابود میشوید و هم ما وامثال ما را که بهواخواهی صلاح الدین مشهور شده ایم دوچار فنا وتباهی میسازید چراکه در صورت راه نیافتن شما به حصار دمشق تنها دهاتی های عرض راه کافی خواهند بود کـه همراهان شمارا غارتیده اسیر گردانند . البته یك نکته را هرگاه رعایت کرده باشید موجب دفع خطر خواهد شد و آن اینست که نقدینه ی فراوان همراه آورده باشید تا بتوان در این حدود سپاهیان داوطلب بخدمت گرفت.

قاضی فاضل وزیر صلاح الدین با آنکه بیش از ده هزار دینار در خزانه ی اردو نداشت برای آسایش خیال حاکم بصری گفت ما پنجاه هزار دینار

زر با خود برداشته‌ایم ـ حاکم با دو دست بفرق خود کوفته فریاد زد : (دریغ ! که مغلوب شدیم !) اما صلاح‌الدین به آن بزدلی و بیم‌وهراس حاکم عرب اعتنائی ننموده راه خویش را بسوی دمشق با شتاب ادامه داد . همینکه خبر نزدیك شدن وی به دمشق رسید مردم با شوق و ذوق هرچه تمامتر از فرمانروای مصر استقبال نمودند و بزرگان شهر همراه حکمران و خزانه دار مقدم صلاح الدین را تهنیت گفته کلید های قلعه و گنجینه های نورالدین مرحوم را تقدیم واورا با نیروی مصری که همراهش بودند بدرون شهر بردند . صلاح الدین پس از تصرف قلعه و (سرکارها) یعنی ادارات دولتی وخزانه وانبارهای مهمات به نظم ونسق کار ها پرداخته برج و باروی دمشق وقلعه‌ی کهن دژ را استحکام داده به‌گرد آوردن لشکر پرداخت . صلاح‌الدین درعین آنکه تمام تدبیر خود را برای استوار ساختن موقع ومکان وقدرت خویش بکار میبرد بظاهر باز هم از ملك صالح هواخواهی نموده خویشتن را نایب وی میشمرد وسکه و خطبه را بنام ملك صالح برقرارمیداشت .

چنانچه پس از انتظام امور دمشق حکومت آنجا را به‌برادر خود که بلقب سیف الاسلام نامیده میشد واگذارده اعلام نمود که مقصود اصلی او از تحمل رنج سفر و آمدن از مصر بشام فقط دفع تعرضات سیف الدین وهمچنین منع تجاوزات دیگران و حفظ کشور ملك صالح است .

بدینطریق صلاح الدین با لشگری تازه نفس ومجهز از دمشق عازم حمص شد وچون مردم حمص وهمچنین اهالی حمات صلاح‌الدین

را پشتیبان صمیمی ملك صالح پنداشتند بیدریغ تسلیم وی شدنـد . بعد از تصرف شهر حمات صلاح الدین عازم حلب شد و از آنجـانب بزرگان و اولیای دولت صالحی که از افکار و مقاصد صلاح الدین اطلاع کافی نداشتند هیئتی از مردم هوشیار و زبان آور نزد وی بـه سفارت فرستادند و آن هیئت پس از رسیدن به اردوی مصریان و گفتگوی بـا صلاح الدین بخوبی آگاه گشتند که این مرد مقصودی جز اشغال تمامی کشور نورالدین ندارد و چون نمایندگان با چنین معلوماتی بحلب باز گشتند تمامی بزرگان با همراهی ومساعدت اهالی شهر یکدل و یکجهت تصمیم گرفتند که در برابر تجاوزات او پافشاری نمایند و بنابراین برای فراهم ساختن وسایل دفاع مشغول اقدام شدند .



بند دوم

ملك صالح وصلاح الدين

بعد از آنکه قصد و غرض صلاح الدين آفتابی گردید ملك صالح با وجود کمی سن وسال برای نگاهداری کشور موروثی خود کمر همت بربست ودريك روزی که از هرجهت مناسب دانست جارچیان شاهی را فرمان داد تا بنام ملك اهالی حلب را بمیدان بزرگی که بیرون حصار حلب قرارداشت دعوت نمایند و اهالی از پیر و جوان و توانگر و فقیر گروه گروه رو بدعوتگاه شتافتند و در آنروز ملك صالح خود را به لباس جهاد آراسته بر اسب سفید پدرش نورالدين نشسته بمیدان مزبور رفت وچون اکثر مردم شهر را در آنجا حاضر یافت شخصاً در جایگاه بلندی در حال سواری ایستاد و با وجود کمی سن خود نطقی مؤثر و هوش رباخطاب به مردم ایراد کرد که خلاصه اش بدینقرار بود.

«هیچکس نیست که خدمات پدرم را در راه جهاد ودفاع از عالم اسلام تقدیر ننماید و بخصوص توجهات وعنایات دائمی آنمرحوم نسبت بفرد فرد ونسبت به جامعه‌ی اهالی حلب برهمگان آشکار است وحقوقی که بر گردن شماها داردمورد اعتراف خودتان میباشد.

اکنون این مرد ستمکار وحیله گر (یعنی صلاح الدين) باآنکه هرچه دارد از مرحمت پدرم دارد وبهرجا رسیده از پرتو عنایات پدرم رسیده است، متأسفانه حقوق خاندان ما را یکجا از یاد برده، ازروح

آنمرحوم شرم ننموده بقصد تسخیر کشورموروثی من وبرای برانداختن دودمان‌ما وسلطنت مابدون آزرم وانفعال بدینجانب هجوم آورده‌است .

ای مردم با شرافت و با حمیت حلب ، من ، یتیم شما وشهریار صغیر وکم نیروی شما و پناهنده بشما هستم آیا شاهزاده‌ی یتیم و پادشاه بی‌یاورخود راکمك‌خواهیدکرد ؟ »

ملك صالح با ادای این جملات گریست ومردم حلب نیز بی‌اختیار گریسته فریاد و فغان برآوردند سپس از هر سوی میدان آواز مردان باحمیت بلند شدکه دروفاداری وجان‌نثاری نسبت بشهریارخود سوگند خورده قسم یاد میکردندکه تا رمقی در تن داشته باشند با دشمن ملك صالح خواهند جنگید آنگاه جمیع مردم ازهرصنف وهر طبقه سوگند خورده عهد نمودندکه تا جان دارند در رکاب پادشاه خود با دشمنانش بستیز وپیکار پردازند .

در اینجا باید یاد آورشویم باآنکه درآن تاریخ اکثریت‌بزرگی از اهـالی ولایت حلب شیعه بودنـد و در مذهب شیعه رسوخی داشتند چنانچه حضرت مولوی نیزدرمثنوی طی حکایتی از سوگواری عاشورا اشاره بهمین نکته فرموده است اما بنا برآنکه ولایت حلب بااهل‌صلیب همسایه بود غالباً اهالی شعیه و سنی با همدیگر سازش و اتفاق داشتند و بر اثر جنگهای دائمی با صلیبی ها عموماً سلحشور و دلیـر و چالاك تربیت میشدند .

اجمال سخن آنکه اهالی حلب مردانه وار اسلحه پوشیده همه روزه باصفوف منظم ازشهرخارج ودردامنه های کوه موسوم به (جوشن)

در برابر لشگریان صلاح الدین بستیز و آویز میپرداختند و شامگاهان بشهر برمیگشتند .

این وضع تـا اواخر ماه جمادی دوم دوام داشت . از طـرفی در اثنای آن احوال نایب السلطنه(گومشتکین) بااهل صلیب مخابره کرده از آنان استمداد نمود وپادشاه صلیبی (رایموند دوم) با شتاب فوجی از سپاهیان صلیبی را فرستاد تا شهر حمص را به محاصره افکندنـد و چون خبرهجوم آنان به صلاح الدین رسید عجالتاً حصار حلب را ترك گفته بسوی حمص شتافت وهمینکه به حمص رسید سرداران صلیبی که غرضی جز انصراف صلاح الدین ازحلب نداشتند محاصره را ترك گفته بدون جنك و ستیز بخاك خود رفتند .

صلاح الدین وارد حمص شد ودر استحکام حصار و نظم و نسق امورآنجا چند روزی مشغول بود سپس برای تسخیر (بعلبك) روانه شد وبعد از مدتی محاصره بتاریخ چهاردهم ماه رمضان اهالی بعلبك امـان طلبیدند و شهر را به تصرف صلاح الدین دادند .

خلاصه آنکه هنوز سال (۵۷۰ قمری) بپایان نرسیده بود کـه بیشترولایات سوریه از طرف عاملان وسپاهیان صلاح الدین اشغال شده برای ملك تنها شهر حلب و دو سه شهرستان کم اهمیت دیگر بـاقی مانده بود .

بعد از آنکه صلاح الدین در سرتاسر خاك مصر تا سودان ونیز در قسمتی از طرابلس وهمچنین در یمن و در سوریه خود را فرمانـروا یافت و در برابر خویش حریفی زورمند غیر از اهل صلیب برجا ندیـد

به صدد افتاد که سلطنت خود را بنیاد نهد و استقلال کامل دولت ایوبی را اعلام نماید .

بنا بر این نمایندگانی بدربار خلافت بغداد فرستاد و خلیفه (المقتفی) که از هر جهت دستگاه خلافت را مدیون خدمات وی میدانست با گشاده روئی و صمیمیت فکر صلاح الدین را استقبال نمود و از دربار بغداد علم وپرچم ها و جبه ودستار همگی برنگ سیاه که شعار بنی عباس بود با فرمان سلطنت مصر و شام و هدایا و تشریفات فراوان ارسال گردید وپس از انجام مراسم باشکوه صلاح الدین بعنوان (سلطان صلاح الدین ایوبی) خوانده شد و ما هم در این تاریخ بعداز این هرجا لفظ (سلطان) را بطور اطلاق یاد نمائیم مقصودمان همانا سلطان صلاح الدین ایوبی خواهد بود .

هنگامیکه سلطان ازمصر عازم سوریه میشد غلام مخصوص پدرش بهاء الدین (قراقوش) را از طرابلس طلبیده به نیابت سلطنت مصر گماشت و این مرد کاردان در غیبت سلطان برای آبادانی و عمران سر زمین فرعونها همتی بسزا نمود از جمله سد و بند های نیل را که اکثر درایام فترت بعد از الغای خلافت فاطمیه ویران شده بود از نو رو براه وترمیم کرد و نیز ترعه های جدیدی از نیل بزمین های بی آب ومستعد کشیده دهات و مزارع عمده پدید آورد ، بر روی رود های بزرك و ترعه‌ها پل وجسرهای متعدد ساخت و مهمترین خدمتش به آبادانی کشور ایجاد راه ساحلی نیل است که آنرا همه جا ازکنار شط مزبور کشیده سنگ فرش کرد و بدانوسیله پایتخت یعنی شهر قاهره را با مصر شمالی و جنوبی مربوط و متصل گردانید. یك ساختمان نامداروی عبارت بود از

پل چهل چشمه کـه در نزدیکی اهرام بنیاد نهاد و هنوز اثری از آن باقیست .

مورخان آنعصر نوشته اند که سنگ های بنای پل و سنگفرش جاده را قسمتی از خرابه های شهر معروف منف (بیونانی ـ منفیس) و قسمتی هم از اهرام متعدد کوچکتری که آنزمان هنوز برپا بوده حمل ونقل کرده اند .

قراقوش برکوه معروف (المقطم) قلعه‌ی محکمی بنیاد نهاد و قصری درآنجا برای سلطان ساخت که ازاطاقهای آن تمامی شهر قاهره و نواحی پایتخت بخوبی دیده میشد . آن قلعه هنوز باقی و در مصر بنام (قلعة القاهره) نامیده میشود در آنقلعه چاهی بس عمیق و وسیع حفر کرد که اکنون عوام مصری آنرا (چاه یوسف) میخوانند و چنان می‌پندارند کـه مقصود از آن یوسف فرزند یعقوب پیغمبر است که وی را برادران به چاهی افکنده بودند و حال آنکه در این مورد مقصود از (یوسف) صلاح الدین‌است که نامش یوسف بود .

ازکارهای دیگر قراقوش بنای برج و باره‌ی قاهره واستحکام آن بود . حصار قاهره را نخستین مرتبه جوهرسردار فاطمیه کـه وارد مصر شد ساخت سپس ویرانی بدان راه یافت وبدست یکی از وزرای فاطمیه معروف به (بدر جمالی شاهنشاه امیرالجیوش) از نو تعمیر وترمیم شد و سومین بار آنرا قراقوش ساخت .

خلاصه آنکه قراقوش بهاء الدین از سرداران بزرك سلطان بود و خدمات وی به مسلمانان طی تاریخ جنگهای صلیبی مکرر یاد آوری

شده است .

سال (۵۷۱ قمری) آغاز گشت و حال آنکه مخاطرات عظیمی برای سلطان ایوبی در بر داشت و از آنجا که صلاح الدین در ردیف بزرگترین پادشاهان عالم اسلام شمرده شده خدمات عظیم وی نسبت به دیانت محمدی (ص) و عالم شرق شایان هر گونه توصیف و تحسین است بر مرد مورخ لازم میباشد که شرح احوال او را تا حد امکان بتفصیل یاد نماید ویژه آنکه درزبان فارسی تاریخ مستقلی برای جنگهای صلیبی تاکنون تألیف نیافته وشخصیت صلاح الدین نیز بقدر کافی روشن نگردیده است .

سال (۵۷۱) نمایندگان اهل صلیب نزد سلطان آمده پیشنهاد نمودند که جنك در متارکه بماند و سلطان نیز بنا بر پیش آمد خشك سالی آن پیشنهاد را با شرایطی که مقتضی میدید پذیرفت .

بعد ازعقد متارکه سلطان که سپاهیان را در تنگی وعسرت یافت موقتاً اجازه داد بشهرهای خود بروند و باز هنگام لزوم احضار شوند اما هنوزیکماه ازپراکندگی سپاه نگذشته بود که جاسوسان خبر دادند ملك سیف الدین فرمانروای موصل با ملك صالح پسرعموی خودمتحد شده لشکری تجهیز کرده عازم حلب میباشد . همینکه خبر تجهیزات سیف الدین وآمدن او از موصل به حلب وقصد او در جنك با سلطان به تحقیق پیوست ، سلطان نامه ئی با پست کبوترفرستاده برادرش را به همراه نیرو های مصری احضار کرد و لشکر مصر با شتاب هرچه تمامترخود را بدمشق رسانید . در آنهنگام گزارش جاسوسان اشعار

میداشت که ملك سیف‌الدین همراه ملك‌صالح با گروهی از امیران و فرماندهان دیار بکر و جزیره از حلب بقصد دمشق روانه شده‌اند . بنا براین سلطان نیزازدمشق بیرون آمده بسوی حریف شتافت ودر منزلی که وسط راه حلب و دمشق بود طرفین بهمدیگر رسیده هردو نیروی مسلمان بی‌پروابروی هم شمشیر کشیده به برادر کشی پرداختند .

درآنروز سلطان صلاح الدین شخصاً بمیدان تاخته با شهامت و دلاوری حمله های پیا پی برده روحیات حریف را متزلزل گردانید بطوریکه عاقبت قوای موصل وحلب دلشکسته‌شده روی ازجنك برتافته گریختند وجمعی ازامیران وسرکردگان‌ایشان اسیر گردیدند اماسلطان نسبت به اسیران‌درنهایت‌محبت ودوستی‌سلوك نموده آنان‌رانوازش کرده آزادفرمود . درهمانروز چون‌اردوگاه سیف‌الدین دست نخورده بتصرف نیروهای دمشق در آمده بود سلطان فرمانداد برادرش فرخ شاه تمامی نقد وجنس واموال موجود درخرگاه سیف‌الدین را ضبط وصورت‌گرفته سپس از روی نظم وترتیب تمامی آن اموال را ما بین سپاهیان و جنك آوران سلطانی تقسیم کرد . ازوقایع شایان یاد آوری در آنروز یکی این بود که چون فرخ شاه با دبیران و حسابداران بصورت برداری وفراهم ساختن مقدمات تقسیم موجودیهای سیف الدین مشغول شدند ، سلطان برای تماشا وارد خرگاه شد ودرمحوطه‌ای که خلوتخانهٔ خاص ملك سیف الدین بود قفس‌های بسیار پرازمرغان خوش آواز وزیبا در آنجا یافت مانند انواع بلبل وهزاردستان وقمری و طوطی های ریز و درشت وسخنگوی ودیگرمرغان دلفریب ظریف که الحق تماشای آنها

وشنیدن آهنگهای روحبخش آنان شخص صاحبدل را مدتی از فکر ها واندیشه های جهاندارانه فراغت کامل می بخشید.

سلطان صلاح‌الدین یکی از ندیمان خاص سیف الدین را که جزء گرفتاران درآمده بود واکنون آزاد شده در صدد عزیمت بود احضار نموده تمامی آن قفسها را تسلیم وی کرده گفت: (این جانوران ظریف را با خود بنزد خداوندت ملك سیف الدین ببر و از زبان من بگوی پادشاهی که شبانه روزش در مصاحبت و همدمی و سرپرستی اینچنین رفیقان بی آزاردلنواز میگذرد آیا حیف نباشد که اوقات شریف خویش را بجنك وجدال‌مصروف دارد؟! و بجای تماشای اینان بااینهمه لطافت و ظرافت دیده نواز به خونریزیهای میدان پیکار نگران شود؟! ... البته البته از قول من‌ملك را اندرز بده وتوصیه کن وقتش‌را باهمین همدمان و ندیمان زیبای خوش آهنك پیوسته مشغول سازد وهیچگاه خویشتن‌را به مخاطرات‌سهمگین جنك وپیکار نیندازد.)

بالجمله، پس از حصول آن فتح بزرك سلطان حصار معروف (منبج) را بمحاصره افکند و حکمران آنجا در برابر نیروهای سلطانی مقاومت ورزید بنا براین بعد از تسخیر حصار صلاح الدین فرمان داد دارائی واموال منقول وغیرمنقول حاکم منبج را ضبط کرده تحویل‌خزانه دادند. درردیف اموال‌حکمران‌مزبور مبلغ سیصدهزاردینا زرسرخ ومبلغ دوملیون‌دینارازانواع ظرفها واشیاء طلا و نقره ومرصع واسباب‌جواهرنشان واسلحه بحساب درآمد هنگامیکه سلطان‌شخصاً آن‌اموال‌واشیاء راباز دید میکرد متوجه‌شد که‌درمهر وموم کیسه‌ها وصندوقهای نقدوجنس عبارتی نقش

گردیده بدین مضمون (اموال خاصه‌ی یوسف است که شرعاً بـه دیگری نمیرسد) ـ سلطان از خزانه داران معنای این جمله را پرسید آنها گفتند که حکمران منبج (امیرقطب الدین نیال) از امرای تـرك نژادی است که مرحوم نورالدین اورا بیش ازدیگران دوست میداشت واحترام مینهاد . این امیر قطب الدین فرزندی دارد بنام یوسف که بیش از فرزندان دیگر مورد توجه ومحبت پدر خویش میباشد از اینرو پدر مهربان هرچیز عزیز وپربهائی را بفرزند دلبندش می بخشید وآنچه در خزانه مینهاد با این مهر مخصوص بنام وی اختصاص میداد تـا پس از مرگش دیگران درآن نفایس طمع نبرند و تصرف بیجا نکنند .

سلطان در برابر این توضیحات گفت : (آری ، نـام من یوسف است و نام پسرامیرقطب الدین نیزیوسف میباشد . قطب الدین اراده کرد این اموال بآن یوسف برسد اما خدای قـادر مهربان اراده فرمود کـه اموال مزبور باین یوسف تعلق بگیرد زیـرا مصرف آن در نزد مـا مشروع تر از هرجای دیگرخواهد بود ! . . چنین است تقدیر الهی که هیچگاه تغییر نمی‌پذیرد !)

بعد از فتح حصار منبج ، سلطان بمحاصرهٔ دژ (اعزاز) پرداخت قلعهٔ اعزاز نیز از متعلقات حکومت حلب بود و از دژ های استوار و مستحکم بشمار میرفت از اینرو مدت ٤٨ روزمحاصره بطول انجامید تا بتاریخ یازدهم ماه ذیحجه آن قلعه را نیروهای سلطانی تسخیر کردند درایام محاصره‌ی اعزاز برای سلطان پیش آمدی نمود که شایان نگارش است .

مدت سی روز پیش از فتح قلعه یعنی روز یازدهم ماه ذیقعده سلطان صلاح الدین درچادر یکی از امیران خود استراحت کرده بود. آن امیر نامش (امیر جاولی اسدی) و ازهمکاران وهمقدمان محرم و دوست صمیمی اسد الدین شیرکوه بود و بعد از وفات اسدالدین ویرا که همرکاب وهمقدم دیرین فقید شمرده میشد بدو نسبت داده بنام (امیرجاولی اسدی) خواندند.

درحالیکه سلطان پس از صرف ناهار بر مسندی توی چادرخفته بود یکی از فدائیان باطنیه از راهی که هیچکس ندانست چگونه او یافته است خود را بدرون چادر رسانیده بجانب بستر سلطان حمله برده با خنجر ضربتی سخت برسراو میزند. اما سلطان براثر مخاطرات دائمی که متوجه او بود پیوسته احتیاط کار خودرا داشت در آنزمان بیشتر مردان از شخصیت های مشهور وبزرگ خواه سیاسی خواه دینی درمعرض خطر بودند زیرا فدائیان باطنیه تعداد فراوانی از پادشاهان و علما و وزیران و فرماندهان معروف را غافلگیر ساخته از پا در آورده بقتل میرسانیدند. بنابراین پیش آمدها مردان نامورهمواره نگران احوال خود بودند و سلطان صلاح الدین نیزچون خویشتن را درمعرض قتل و ضرب ناگهانی میدید، پیوسته زیرلباس خود جامه‌های دفاعی میپوشید چنانچه درآستر شب کلاه نیز ورقه های نازك فولادین قرار داده بود که زیر و روی آنرا پنبه دوزی کرده بودند وبهمین علت خنجر فدائی بفرقش فرو نرفت و او با سراسیمگی خنجررا بیرون کشیده بار دیگر به چهره‌ی سلطان حواله نمود که قدری ازپوست را درید اما صلاح الدین چون سلاح در دسترس نداشت همینقدر توانست باچابکی ضربتی پشت گردن

فدائی وارد کند که بر اثر آنضربت مرد خون گرفته برو برزمین افتاد درآن اثنا امیر سیف الدین که بیرون چادر خوابیده بود ازفریاد سلطان بیدارشده بدرون‌چادر دوید وبا شمشیری که دردست‌داشت فدائی باطنی را که میخواست از زمین بر خیزد مهلت نداده ضربتی زده بقتل رسانید .

در این هنگامه دوسه تن از امیران وملازمان که اطراف چادر بودند بیدارشده درون آمده بودند که ناگاه سه‌نفردیگر ازرفیقان‌فدائی مقتول بدرون چادر حمله آوردند لیکن امیران وملازمان چون اسلحه در دست داشتندکار آنسه تن را نیزساختند وجان خویش و سلطان را از خطر رهانیدند اما گویا فدائیان باطنی دربیرون چادر نیز همدستانی داشتند زیرا آنها فریاد برآوردندکه (سلطان کشته شد !) این فریاددر سراسر اردوگاه پیچید و لشکریان دیوانه وار بهم ریخته فریاد و فغان برآوردند و هرکس بسمتی میدوید و حرفی میزد تا عاقبت سلطان صلاح‌الدین با وجود زخمی که برچهره داشت بر اسب نوبتی نشسته در لشکرگاه سواره گردش نمود و سپاهیان که او را سلامت یافتند شکر وسپاس خدای راگفته آرام گرفتند و نظم ونسق در اردو ازنو برقرار گردید .

درفصل های پیشین این‌کتاب ما راجع به باطنیه سخنی به اجمال گفته‌ایم دراینجا باید یاد آوری نمائیم هنگامیکه صلاح الدین از مصر به شام آمد و آن کشور را تصرف‌کرد هنوز گروهی از باطنی ها در چندین قلعه و دژ استوار مستقر بودند و پیروان این فرقه نیز مانند باطنی های ایران با جان ودل ازامر وفرمان رئیس خود فرمانبری‌نموده

پروانه وار خود را بآب و آتش زده وقت لزوم برای کشتن هر کس مأمور میشدند بانیرنگهای شگفت انگیز و با اسلوبهای باور نکردنی خودرا از بندها وسدها وموانع گذرانیده به محرمانه ترین نقطه وخفاگاههای طرف وارد گشته کارش را میساختند وزمانی چنان روی میداد که چند نفر باطنی مدتها در خدمت یك امیر یا فرمانروا و سلطان با صمیمت و جانفشانی میکوشیدند تا عاقبت مورد اعتماد وی قرار میگرفتند و پیشخدمت و نگهبان خوابگاه میشدند و آنوقت موقع مقتضی پرده را از روی خود برداشته خنجر کین را بحلقوم ارباب خویش میرسانیدند.

راجع به علت اقدام باطنیه برضد سلطان صلاح الدین مورخان آنعهد چنین مینویسند که عملیات پیاپی سلطان در تسخیر بلادی که تعلق به ملك صالح داشت و قصد وی به تصرف شهر حلب و تاخت وتاز دائمی سپاهیانش در آنحدود کار اهالی حلب بجان و کاردشان را به استخوان رسانید تا آنجا که ناگزیر نمایندگانی نزد رئیس باطنیه فرستاده از وی برای نابود ساختن سلطان مدد خواستند در آنهنگام رئیس باطنیه شخصی بود بنام (سنان) و این امیر سنان تقاضای اهل حلب را پذیرفته جمعی ازفدائیان را مأمور کرد که به دستگاه سلطان نزدیك شوند و از روی نقشه و تدبیر درست کار اورا بسازند. فدائیان مزبور یکان یکان وارد اردوی سلطانی شده بخدمت سرداران و امیران بزرگ داخل و بقدری صمیمیت و جانفشانی و شهامت و کاردانی از خودظاهر نمودند که مورد اعتماد کامل اربابان خویش واقع و متصدی امور مهم

همچون پرده داری ، اسلحه داری ، رکابداری و امثال آن گردیدند سپس با مشورت وهمدستی یکدیگر در آن روز معین فرصت را مناسب دیده به انجام مقصود پرداختند اما چنانکه دانستیم کامیاب نشدند.

بند سوم ـ صلح حلب

سال (۵۷۱ قمری) برادر سلطان که موسوم بود به تورانشاه و مأمور تسخیر یمن شده بود در آن کشور و در ولایت (حضرموت) (حض رموت ـ حضر موت) فتوحات خویش را تکمیل کرد ودر تمامی آن بلاد حاکمان و فرمانداران شایان اعتماد براعراب گماشت وپس از نظم ونسق درکشورهای نوگرفته با سپاهی که از مصر همراه خودبرده بود بجانب سوریه برگشت.

در همان ایام حکمران صلیبی طرابلس بقصد تسخیر قلعه‌ی بانیاس افتاده با لشکری مجهز و منظم عازم شده بود و از عجایب اتفاقات آنکه تورانشاه ملقب به شمس الدوله همراه لشکریانش ازجانبی بسوی دمشق می‌آمد که ناچار با نیروهای صلیبی طرابلس در یك نقطه‌ئی میبایست برخورد کنند وهمچنین نیزشد بدین معنی که طرفین بی‌خبرازیکدیگر در دره‌ئی مصادف شدند و جنگی سخت میان آنان در گرفت اما چون لشکریان شمس الدوله بااسلوب وروش صلیبی‌ها و نیرنگهای جنگی آنان آشنانبودند باوجودمقاومت مردانه‌ئی که ازخودنشان دادندعاقبت شکست خوردند وبنوعی درورطه‌ی خطرافتادند که تورانشاه بزحمت با تنی چند از همراهان توانست ازچنگ دشمن خودرا نجات دهد وحال آنکه تمامی

اردوگاه و چادرها و اموال و غنایم و نفایسی که از یمن آورده بود با چارپایان و اسلحه ئی که همراه داشت بدست دشمن افتاد و حکمران طرابلس با اموال فراوان و اسیران بسیار مظفر و منصور بشهر خود برگشت .

سال (۵۷۲ قمری) سلطان پس از تسخیر قلعه‌ی اعزاز که اشاره نمودیم یکسر بسوی حلب تاخت وخرگاه خویش‌را بر قله‌ی کوه جوشن برافراشته فرمان‌داد شهررا ازهرجانب محاصره کنند . درآنحال اهالی حلب که آلات و اسباب محاصره‌را دیده قدرت سپاه و قوت تجهیزات سلطان را مشاهده کردند مصلحت خویش را درطلب صلح دانسته از راه فروتنی و خاك ساری در آمده گروهی از علما و دانشمندان و بزرگان شهررا بسفارت بیرون فرستاده از حضور سلطان تمنای رأفت و گذشت نمودند - در میان فرستادگان مزبور برخی از اهل فصاحت و بلاغت بودند که توانستند با گشادگی زبان و حسن بیان خویش سلطان‌را رام و بمصالحه وادار سازند چنانچه در همان مجلس صلاح الدین پذیرفت که شهرحلب و نواحی آن بطریق گذشته باز هم به ملك صالح تعلق داشته باشدو زیر فرمان‌او باقی بماند و راجع به مفاد این‌مصالحه‌پیمانی نگارش یافته به امضای سلطان رسید .

پس از انجام کار مصالحه ملك صالح و مشاورین وی تدبیری خردمندانه بکار بستند بدین معنی که خواهر صغیر ملك صالح را با تحفه ها و تشریفاتی همراه یك موکب آراسته از شهر بیرون فرستاده بخدمت سلطان گسیل نمودند تا بظاهر عنوان دید و بازدید و لوازم الفت انجام گرفته باشد . ـ

همینکه آن دختر خردسال وارد خرگاه سلطان شد. سلطان صلاح الدین بی اختیار از مسند پادشاهی برخاسته رو به وی شتافته در حضورش چاکروار بخاك افتاد و بیاد پـدر مرحومش اتابك نور الدین های های گریست و عوالم مودت و دوستی و الفت خود را بـا مرحوم نورالدین و الطاف و محبت های وی را نسبت بخویش پیش‌چشم مجسم یافته سخت منقلب ومتأثر گردید و درهمان حال خطاب به شاهزاده‌خانم کوچولو نموده گفت:

« بانو کك من ، تاجدار زاده و خداوند زاده‌ی من آنچه دلت میخواهد از من بخواه که چیزی‌را از تو دریغ ندارم . »

دخترك که گویا ازپیش‌درس لازم را بدو آموخته‌بودند پاسخ‌داد: (شاه عموجان، قلعه‌ی اعزاز را بمن ببخش !)

سلطان بیدرنگ وبیدریغ گفت : (بجان و دل پذیرفتم وقلعه‌ی اعزازرا بتو تقدیم نمودم) سپس مقدار زیادی ازجواهر و نفایس کم‌نظیر بامبلغ هنگفتی طلابه‌شاهزاده‌خانم بخشیده‌ویرا درنهایت‌اعزازواحترام بشهر حلب بازگردانید. بعد ازانجام‌صلح‌حلب سلطان بیاد جسارت‌باطنیه‌افتاده ماشینهای آلات‌قلعه کوبی‌را فرمان‌داد‌بسوی‌قلعه‌ی‌مرکزی آنان‌حمل کنند. قلعه‌ی مزبور بنام (مغیاث) خوانده میشد و نیروهای سلطانی از چهار جانب آنرا به محاصره افکنده اسباب و ماشین های مهیب را درکوفتن و ویران ساختن حصار بکار انداختند . از سوی دیگر طبق فرمـان سلطان‌سواران اردو دسته دسته به دهات آبادیهائی که نشیمن اسمعیلیه بود تاخته به‌ویران‌کردن و غارت واسیر گرفتن آنان پرداختند و ازهر

سمت کاررا بر آنان دشوارساختند. همینکه امیرسنان که (پیر دستگیر) و پیشوای باطنیه بود خطررا نزدیك یافت در صدد چاره جوئی بر آمده سفیری نزد امیر شهاب الدین که خالو یعنی دائی سلطان و حکمران شهر حمات بود فرستاده پیام داد که شما باید بهرقیمتی هست سلطان‌را از دشمنی وسرکوبی ما باز دارید وشرایط مناسبی برای‌مصالحه‌پیشنهاد نمود ودرپایان سخن چنین‌گفت که هرگاه امیر شهاب الدین‌درمنصرف ساختن سلطان ازتعقیب‌ما کوتاهی ورزد مطمئن باشد که فدائیان باطنیه انتقامی سخت خواهند گرفت و احدی از خاندان شهاب الدین را زنده نخواهند گذارد.

امیرشهاب الدین که مردی جهاندیده و کار آزموده بود بخوبی میدانست که پیغام و تهدید مذکور خالی از حقیقت نیست ویقین داشت که فدائیان باطنیه براههای گوناگون و با اسرار و رموزی که مختص حرفه و پیشه‌ی آنان است میتوانند دست به‌کار مقصود خود شوند و بهدف مطلوب برسند ازاینرو بدون درنك خویشتن از حمات بخدمت سلطان شتافته ویرا بهر صورت که بود راضی به مصالحه گردانید و چون ازطرفی‌هم خبر تاخت وتاز اهل‌صلیب بحدود مسلمانان شایع‌شده بود سلطان ازگناه باطنیه چشم پوشیده اسیران ایشان را آزادگردانید و سپاه را برداشته بقصد تجهیز و فراهم آوردن مقدمات جنك با اهل صلیب عازم دمشق شد.

بعد از ورود به دمشق سپاهیان مصری عریضه ئی بحضور سلطان نوشتندکه مدتی دراز است ازدیارخود دور وازخانواده مهجورمانده‌اند

چون از برکات خدمت به سلطان اموال و غنایمی بچنگ آورده اند آرزومند هستند در رکاب خداوند خود سفری بـه وطن رفته دارائی خودرا به خانواده تسلیم ودیداری تازه کنند سپس بفرمان وی آماده‌ی پیکار شوند. از آنجا که سلطان نیز برای فراهم آوردن تجهیزات کامل و بزرگ لازم میدید سفری به مصر کند درخواست لشکریان را پذیرفته با سپاهیانی که در مصر خانواده داشتند عازم آن کشور شد و برادرش تورانشاه شمس‌الدوله را در دمشق به نیابت خویش گماشت سلطان روز چهارم ربیع‌الاول سال ۵۷۲ قمری از دمشق روانه گردید و روز شانزدهم همان ماه وارد قاهره شد.

هنگام ورود بشهر قاهره سلطان وضع برج و باره و استحکاماتی را که بهاء الدین قراقوش آغاز کرده بود تماشا فرمود وطرز ساختمان آن و سایر ساختمانهـا و نظم و نسقی را که قراقوش بکار آورده بود پسندیده ویرا تحسین و آفرین گفت - برج وباره‌ی قاهره بطول (۲۲۳۰۰ ذرع) ساخته شد و بنای آن تا پایان عمر سلطان ادامه داشت و تقریباً بعداز وفات وی فرجام پذیرفت.

سلطان چند روزی در شهر قاهره اقـامت کرده از آنجا بسوی اسکندریه ودمیاط عازم شد تا تجهیزات دریائی خودرا تکمیل وناوهای بزرگی را که برای تسلط یافتن بر راه دریای روم دستور داده بود و اینك قسمتی ساخته شده بود بازدید نماید. پس‌از ورود به اسکندریه و بازرسی مؤسسات و کارخانه های کشتی سازی که در آن بندر و

بندر دمیاط موجود بود سلطان چنان دریافت که دستگاه دریا - وردی از هر جهت نیازمند کمك است و نواقص بسیار دارد از اینرو تصمیم گرفت برای امور دریا داری خود یك سرکار مستقلی ایجاد کند و با مطالعه و بررسی‌های لازم همین کار را هم کرد و بنگاهی بنام (دیوان بحریه) بوجود آورد که وظایف آن از هر جهت با وزارت دریا داری کنونی مطابق بود و دیوان بحریه را استقلال بخشید و یکی از امرای بزرك را که در کار دریا نوردی از هر بابت آزموده و به رموز و اسرار آن فن آگاهی کامل داشت امیرالبحر و فرمانده مستقل نیروهای دریائی قرار داد آنگاه بجمیع فرمانداران و عاملانی که متصدی امور بنادر و شهر های نزدیك ساحل بودند بخشنامه فرستاد که راجع به کارهای دریائی خودرا از هرجهت مطیع دریا سالار مزبور بدانند و از امر و نهی وی تجاوز ننمایند . سپس فرمانی خطاب به مستوفیان و عاملان دارائی درشهرهای کنار دریا صادر فرمود که هرچه از پول نقد و لوازم کشتی سازی و جنس و اسلحه و مهمات برای دریا داری لازم باشد طبق تشخیص امیرالبحر مزبور بدون درنگ و بفوریت تسلیم گماشتگان وی کنند . سلطان بعداز انجام مهام مزبور از آنحدود بجانب ناحیه ئی که موسوم است به (مرج قابوس) روانه گردید و غرضش آنکه در آن نواحی بعنوان شکار چندی گردش نماید تا جاسوسان او بتوانند از احوال و اوضاع اهل صلیب و از مقاصد آنان معلومات جامع بدست آورند و سلطان برمبنای گزارش آنان دستور کار آینده‌اش را معین نماید.

بند چهارم - تجدید جنگهای صلیبی

سال (۵۷۲ قمری) به سلطان گزارشی رسید که یك ناوگروه از کشتی های مصر که در اصطلاح مصریها (اسطول) نامیده میشود در آبهای مجاور جزیره‌ی قبرس با چند اسطول از ناوهای صلیبی برخورد کرده ، جنگی سخت میان آنان روی داده است و مسلمانان با پافشاری و فداکاری خود موفق شده‌اند دشمن را که از حیث عدد خیلی بیش از تعداد آنان بوده است درهم بشکنند چنانکه غنائم فراوان بدست آورده، یکهزار نفر هم اسیر گرفته باسلامت و سرافرازی به اسکندریه بر گشته اند . رسیدن این گزارش سلطان را بسی شادمان ساخت و به نیرومندی و انتظام دیوان دریاداری جدید اعتماد پیدا کرد و از مرج قابوس بجانب قاهره معاودت نمود .

سال (۵۷۳ قمری) آغاز شد در حالیکه سلطان صلاح الدین به تکمیل تجهیزات خود کامیاب شده بود از اینرو در ماه جمادی اول سلطان با سپاهی که بسیج کرده بود از مصر بجانب فلسطین راند و روز (۲۹ جمادی) بشهر معروف عسقلان رسید و از آنجا که استحکامات عسقلان بسیار قوی بود و نیروهای صلیبی نیز همگی درون حصار آنجا تحصن جسته بودند سپاهیان سلطان بدهات و آبادیهای اطراف شهر ترکتازی کرده همه جا را بباد غارت دادند و از آنجا سلطان بقصد تسخیر شهر رمله روانه شد و دربین راه با رودی که در حال طغیان بود مصادف گردید که ناگزیر سپاهیان بساختن پل موقتی پرداختند و یکروز که قسمت عمده‌ی لشکریان با پل موقتی از آب گذشته وقسمت

کمتر در آنجانب هنوز بودند و خاطر همگی از حیث دشمن آسایش داشت زیرا خطر نزدیکی اهل صلیب در بین نبود ناگهان گرد و غباری عظیم از دامن دشت پدید آمد و آن گرد از اردوی صلیبی ها بود که زیرفرمان شخص پادشاه در شهر بیت‌المقدس فراهم آمده بود که بجنك سلطان آید . مورخان آنعهد تعداد نفرات آن اردو را تا (۳۷۵هزار) نوشته اند .

پادشاه بیت‌المقدس هنگامیکه از تجهیزات زمینی و دریائی مسلمانان آگاه میشود نیروهای صلیبی‌را از ولایات متصرفی اهل صلیب فراخوانده با مشورت شورای بزرگان بسیج کامل میکنند و چون از توجه سلطان بجانب عسقلان خبر مییابد از بیت‌المقدس براه کنار دریا روانه میگردد و پس از ورود به عسقلان که می‌بیند سلطان عازم رمله شده‌است او نیز از دنبال وی میشتابد تا بدانصورت ناگهانی مانند بلای آسمانی بر سر مسلمانان میتازد . وصول سپاه صلیبی موجب شد که مسلمانان غافلگیر گشته دست و پای خودرا گم کنند زیرا بسیاری ازسرکردگان وافراد لشکر درحمل و نقل اسباب و گذرانیدن بنه ی اردو از رودخانه رنج وتعب کشیده‌بودند واکنون درچادرهای خود به استراحت میپرداختند و هیچکس را گمان پیکار و خیال جنك در دماغ نمیگذشت اما وقتی طلیعه‌ی مهاجم خصم نمودارشد یکی ازبرادر زادگان سلطان موسوم‌به تقی‌الدین همراه گروهی از امیران و سرکردگان چابکی ورزیده بر اسب های نوبتی که همواره بازین ولگام آماده بودند پریده باستقبال دشمن تاختند واین تقی‌الدین فرزند نورسی داشت بنام احمد که تازه از مراحل کودکی وارد فصل جوانی میشد .

احمد بادلیران مشهور صلیبی در افتاد وجمعی از جوانان و همسالانش نیز همراه او شمشیر میزدند تا بسیاری از مردان نامی خصم را بخاك افکندند واحمد خودش نیزشربت شهادت نوشید وپسر دیگر تقی‌الدین موسوم به شاهنشاه درحالیکه میکوشید ازجسد برادر کوچکش مدافعه نماید احاطه شد واسیر دشمن گردید و مسلمانان از هر جانب در آن دشت بپراکندند بطوریکه درخدمت سلطان غیر ازچند تن از امیران نامور دیگر کسی باقی نماند ودر آنحال مجاهدین صلیبی بصدد افتادند سلطان را احاطه کرده اسیر سازند اما سلطان در اینمورد از فن جنگ وگریز که اکثر طوایف ایرانی ویژه کردها در آن ماهرند استفاده نمود وخود و همراهانش بابکار بردن رموز و اسرار شگفت آور فن مزبور نیروهای مهاجم دشمن را دوچار حیرت میساختند. گاهی چنان وانمود میکردند که میخواهند صف خصم‌را بشکافند اما درواقع راه عقب‌نشینی خود را میگشودند و گاهی چند تن از امیران که تمام آنها درتیراندازی مهارت داشتند دشمن را ازتعاقب باز میداشتند تاسلطان باگروه دیگر از یارانش مسافتی دور میشدند تا عاقبت تار یکی شب به‌کمك رسید و سلطان باهمراهان وارد ریگزارمشهور (تیه) گردیده‌ازتعاقب دشمن‌نجات یافتند اما رنج وتعب بزرگتری در پیش داشتند که عبارت بود از بی آبی و ندانستن راهها و سرگردانی در ریگزارهائی که حضرت موسی با بنی اسرائیل مدت چهل‌سال دوچار آن بودند. زحمت ورنجی که سلطان وهمراهان درصحرای تیه تحمل‌نمودند الحق بالا ترازحد تحمل مردان عادی و معمولی است ولی ایشان پس از چند روز آوارگی و تشنگی

توانستند زنده وسالم بخاك مصر برسند .

اما بهر حال اکثر سپاهیان مسلمان که در دشت ها و بیشه ها و ریگزارها گریخته بودنـد چون نتوانستند بصورت درستی راه خود را پیدا کنند بچنگ نیروهای صلیبی افتاده اسیرشدند ازآنجمله یك مرد مشهوری که به اسارت درآمد فقیه عیسی بود که هنگام اعزام صلاح‌الدین ازشام به مصر بنا برامر نورالدین همراه وی بمصر آمد . فقیه عیسی در دانش وعلم سرآمد اقران ودر شهامت وشجاعت نیز ممتاز بود ومکرر درمیدان‌جنگ باحریفان زورمند صلیبی به پیکارپرداخته غالب شده‌بود فقیه عیسی بابرادرش ظهیر الدین بدست اهل صلیب اسیر شدند وچند سال در اسارت مـا ندند تا سلطان پس از اعزام سفیران و گفت وشنید فراوان مبلغ شصت‌هزار دینار طلا نزد صلیبی‌ها فرستاده فقیه عیسی را باچند تن از اسیران دیگر آزادگردانید .

شکست رمله یکی ازفلاکت‌های بزرگی بود که نصیب مسلمانان شد زیرا اکثر مردان‌کارآزموده ومجاهدان سلحشور و سر بازان نامی مسلمان یا بدست اهل صلیب اسیر گردیدند ویا در دشت های بی آب و علف ازتشنگی وگرسنگی بهلاکت رسیدند وقسمت کمترسپاه توانستند با رنج ها و خطر ها مبارزه کنند و سر انجام بصورتی مفلوك و خراب خود را بمصر زنده برسانند .

از وقایع شگفت‌آوری‌که بلا فاصله پس ازشکست مسلمانان روی داد این بود که درهمان ایام گروهی از دلاوران اروپا باکشتی هـای پر از آذوقه واسلحه بقصدزیارت وجهاد وارد بنادرسوریه شدند و چون خبر

مغلوب گردیدن و گریختن سپاهیان سلطان را شنیدند موقع را برای تاخت و تاز و تسخیر بلاد اسلامی که دیگر فریاد رسی نداشتند، مناسب دانسته، اهل صلیب شامات را از ولایات نزدیك به خود گرد آورده با اتفاق آنان وارد سرزمین‌های اسلامی شده شهر حمات را محاصره کردند درحالیکه حکمران شهر مزبور امیرشهاب الدین دائی سلطان بیمار و بستری بود از اینرو لشکریان مدافع حمات نتوانستند بطوریکه میبایست شهر خود را دفاع نمایند چنانچه نیروهای صلیبی موفق گشتند یکی از برجهای بزرگ را خراب کنند واز آنجا بدرون شهر هجوم برند.

اما در همان هنگام که دشمن وارد حصار حمات شده بود و سربازان پادگان میرفتند دلسرد و گریزان شوند یکی از امرای رشید سلطان بنام امیرسیف الدین چون در نزدیکی حمات ماموریتی داشت بر اثر وصول خبر هجوم دشمن همراه فوجی از لشکریان بجانب شهر تاخته ازراهی که میدانست خود را بدرون حصار انداخت و بیدرنگ بسمتی‌شتافت که اهل صلیب آنجا بودند و بادلاوران خصم مردانه پیکار کرد. همینکه سربازان پادگان ومردم شهراز رسیدن امیر سیف الدین وکمك او آگاه شدند برای دفاع و حفظ ناموس و مال و جان خود همگروه برسر اهل صلیب ریختند وتمامی روز را تانصف شب در ستیز وآویز پافشاری نمودند تاعاقبت اهل صلیب را ازحصار بیرون راندند.

نیروهای صلیبی بعد ازچند روز چون مقاومت وبیداری مدافعان حمات را دریافتند و نیز بیش از هزار نفر تلفات داده بودند از تسخیر آن شهر چشم پوشیده دهات اطراف را بباد غارت و ویرانکاری داده، بقصد تسخیر قلعه‌ی حارم ازحمات کوچیدند.

قلعه ی حارم از دژ های مستحکمی بود که بحوزه‌ی حلب تعلق داشت وقلمرو ملك صالح شمرده میشد . اهل صلیب چندی آن قلعه را محصور داشتند و سر انجام با فرستادگان ملك صالح سازش کرده مبلغی نقد بعنوان (نعل بها) دریافت واز حارم بحدود ولایت حمص تاختند که بسیار معمور و آبادان بود . صلیبی‌ها درحمص به محاصره میل نکردند و درصدد غارت و خرابکاری بر آمده تمامی دهات وآبادیهای مرغوب را یغما کرده آتش‌زدند و زنان و مردان وکودکان‌را اسیر گرفتند و با بارهای سنگین از غنایم و اموال و با قطارها اسیر بقصد بازگشت بخاك صلیبی حدود ولایت حمص را ترك گفتند .

در آنهنگام امیر ناصر الدین محمد فرزند مرحوم اسد الـدین شیرکوه عهده دارحکومت حمص بود و بنا بر آنکه (شیر را بچه همی ماند بدو) تـا زمانیکه خطر محاصره ی شهر در پیش بود امیر ناصر درون حصار توقف کرد اما همینکه شنید اهل صلیب عازم بازگشت هستند او پیشدستی نموده شبانه باگروهی از زبده سواران و دلاوران ازحصار حمص پنهانی بیرون شتافته بجانبی تاخت که میدانست نیروهای دشمن میبایـد از آنجا بگذرند و در چند نقطه که منـاسب دانست لشکریان را فوج فوج به کمین گماشت و بیدار و هوشیار منتظر وصول خصم شد . اهل صلیب پس از دو روز با خیالی آسوده و قلبی شادمان وارد کمینگاه مسلمانان شده خیمه وخرگاه بر افراخته دختران وزنان اسیر را برای عیش وطرب بمیدان کشیدند که ناگاه دلاوران امیر ناصر ازکمینگاه برسر آنان تاختند وبه کشتاری هولناك پرداختند بصورتیکه

از مجموع نفرات سپاهیان صلیبی جز چندتن مجروح وزخمی که نیمه جانی بدر بردنـد کسی زنده نماند سپس امیر ناصر جمیع اسیران را برداشته به خانمان شان رسانید و اموال غارتی را از روی نظم و بدرستی تسلیم صاحبا ن آنها نمود و برای ترمیم وتعمیر خرابی های دهات بابت مـالیات ولایت مبالغ کافی بمردم رسانیـد تـا بعد از عمران آبادیهـای خود وام خویش را به قسط پس بدهند .

از طرفی سلطا ن صلاح الـد ین پس از ورود بمصر با شتاب و فعالیت به تجدید تشکیلات آرتش خود اقدام کرد و بعد از چند ماه که آثار شکست رمله از خاطر ها زدوده گردید بار دیگر همراه سپاهی کامل و مجهز که بر مبنـای مقررات و قوانین جدیدی بسیج شده بود از مصر بسوی دمشق رهسپار آمد ودر این سفر از شهرها و حصار ها وقلعه های متصرفی خویش در سوریه باز دید نموده همه جا به استحکام برج و باره ونهادن آذوقه ومهمات کافی وتنظیم امور دفاعی اقدام کرد . موضوع مهم دیگری که در این سر کشی‌ها توجه سلطـان را جلب نمود نظم ونسق بنگاههای خیریه بود . سلطان به کار بیمارستانها ویتیم خانه‌ها ونوانخانه ها وبه وضع مدارس در هر کدام از شهرها با دقت رسیدگی کرد و برای هریك مقررات وقوانین جدیدی وضع و فرمان هائی صادر فرمود وشخص خود را ناظر کل قرارداد یعنی بازرس کل بطوریکه برای مثل میگوئیم صورت ریز خرج و دوا وعملیات یك بیمارستان میبایست از نظر سلطان بگذرد وبعنوان ناظر بیمارستان در آن صورتها بازرسی کند و درستی یا نادرستی آنها را گواهی نویسد .

سال (٥٧٤) آغاز گشت درحالیکه دنباله‌ی محاربات صلیبی رو بشدت و وخامت مینهاد. درماه ربیع‌الاول این سال لشکری ازداوطلبان جهاد زیر فرمان یکی ازسرداران مشهور صلیبی گرد آمد وایشان بقصد انتقام و خونخواهی بار دیگر بحدود ولایت حمات تاختند و دهات و آبادیهای آن ناحیه را عرصه ی قتل و غارت قرار دادند اما همینکه‌خبر تاخت و تاز صلیبی‌ها بشهر حمات رسید لشکر پادکان آنجا با چابکی و جلدی خود را آماده ساخته برای مقابله و دفع دشمن از شهر خارج و برسراهل صلیب تاختند و پیکاری سخت میان دو لشکر روی داد و هر دو جانب نهایت شهامت و پا فشاری را بظهور آوردند اما هنگام عصر یکی از دلاوران کرد خود را به فرمانده صلیبی ها رسانیده ویرا بمبارزه طلبید و فرمانده مزبور نیز بیدرنگ بمیدان تاخت و پس از ساعتی که هردو پهلوان مردانه ستیز و آویز نمودند سردار صلیبی بخاك هلاك افتاد و این واقعه نیروهای اورا شکسته دل ساخت بنوعیکه در مقابل هجوم مسلمانان ایستادگی نکرده رو بگریز نهادند و مسلمانان دست به کشتار برده گروه بزرگی‌را نابود و قسمت دیگر را به اسارت گرفتند.

چون خبر این فتح به سلطان رسید فرمان داد تمامی اموالی را که صلیبی ها از دهات غارت کرده بودند با دقت گرد آورند و تسلیم صاحبان آنها نمایند و اما غنایم جنك و اموال اهل صلیب آنچه بدست آمده است ما بین لشکریان مسلمان از روی قانون تقسیم گردد.

در ماه ذیقعده سال ٧٤ پادشاه بیت المقدس (بود وین چهارم)

بالشکر زبده و کارآمد خود بحدود ولایت دمشق تاختند ازقتل وغارت و خرابکاری دریغ نورزیدند ولیکن اردوگاه خود را در نزدیکی مرز داخل خاکهای صلیبی قرار داده بود و نیروهـای سوار را دسته دسته برای ترکتازی بدهات و قصبات مسلمانان میفرستاد و آنها پس از یغما و ویرانی واسیرگرفتن رعایا بخاك خود برمیگشتند .

سلطان بعداز وقوف کامل نسبت به وضع و موقع خصم ، فوجی مرکب از دوهزار سوار برگزیده برادر زاده‌ی خود بنام فرخشاه راکه لقبش عزالـدین بود فرمانده آن فوج قرار داد وبه عزالدین فرخشاه تاکید نمودکه من نمیخواهم‌تورا با این نیروی کم برای جنك میدان و پیکار با دشمن بفرستم ومقصودم اینست که تو باهمراهانت خویش را از دوربه دیده با نان خصم بنمایانید و طوری‌کنیدکه آنها ازکمی نفرات شما واقف شوند وبطمع کوفتن شما افتاده از جای خود بجنبند و شما در عین ستیز وآویزی‌که دو را دور خواهیدکرد از مقابل دشمن واپس بکشید وآرام آرام آنان را بد نبال خودکشانیده بدرون خاك های ما بیاورید ودیگر تکلیفی برگردن شما نخواهد بود زیرا ماخود مواظب اوضاع خواهیم بود وهمینکه دشمن‌را دردسترس خویش یافتیم هرگونه مصلحت وقت باشد عمل خواهیم نمود.

فرخشاه بااحتیاط کامل روانه شد وهمه جا مواظب بود مبادا به لشکرصلیبی خیلی‌نزدیك شود وچون به‌نکته‌های دقیق سربازی ولوازم سپاهیگری آگاهی داشت میدانست که میباید دستور ها و تعلیمات فرمانده کل را باخرده سنجی همیشه انجام دهد اما پیش آمد روزگار

وقضا وقدر برخلاف نظر فرخشاه روی داد زیرا با وجود آنهمه احتیاط یکروز که از دامن کوهی آهسته با فوج خود میراند ناگهان لشکر صلیبی را پیش روی خویش آماده‌ی کار زار یافت بصورتیکه دیگر برای مسلمانان محال بود که بتوانند از مقابل حریف عقب بنشینند چرا که عقب نشینی در آنحال بنظر دشمن بر بیم و هراس و گریز حمل میشد و افراد صلیبی قوت قلب پیدا کرده به شکار مسلمانان میتاختند و همگی را احاطه نموده نابود میساختند بنا بر این فرخشاه سر کردگان را که جرئت نداشتند از تعلیمات سلطان تجاوز نمایند ، طلبیده مسئولیت جنك را بر عهده گرفته فرماندهی تمام آن نیرو را شخصاً عهده دار شد وازحیث تعبیه ونقشه وگسترش لشکر فقط طبق سلیقه وفکر خودعمل نموده سیصد تن ازهمراهانش را بابنه و بارهای اردو در پشت تپه ئی جا داد وسپرد که آنها در مشك های آب که خالی وخشك شده است قدری ریگ بر یزند و انرا در جائیکه ایستاده اند پیوسته حرکت بدهند بطوریکه همهمه وصدای آنها قوی باشد و بگوش دشمن برسد و نیز گاهگاه جمعی از آن سواران بصورتی روی تپه حرکت نمایند که از دور دیده شوند وهر وقت صدای نشاندار کرنا را شنیدند با تاخت وتاز وایجاد گرد وغبار بسیار از جائی خود جنبیده برسر خصم هجوم آورند سپس فرخشاه با باقی سواران بمیدان جنگ شتافت .

در آنروز مسلمانان الحق داد مردانگی دادند و آنچنان شهامت و شجاعتی بظهور رسانیدند که موجب حیرت دشمن و دوست گردید و شخص فرخشاه نیز کاردانی وجنگ آوری و دلیری خویش را

برهمگـان آشکار ساخت چنانکه با تعداد اندك لشکریان مسلمان فیروزشد و سپاه صلیبی شکست خورد وگروهی ازسرداران و دلاوران نامی صلیبی بخاك هلاك افتادندکه از آنجمله بود سردار (هانری) که مسلمانان ویرا بلقب (بلای ناگهانی) ملقب کرده بودند .

این هانری درسبك (ایوار وشبگیر) نهایت مهارت را داشت و بیشتر اوقات شبانه از قلعه‌ی نشمین خود با دسته‌ئی از زبده سواران حرکت کرده باسرعت و چابکی تا نقاط دور دست رانده مـانند بلای ناگهانی بر دهات وقصبات و یا برسر اردوهای مسلمانان نازل میگشت وآنـانرا غافلگیر کرده بخون و آتش کشیده غنیمت و اسیر فراوان بدست آورده بیـدرنگ بجـای اصلی خود برمیگشت . کشته شدن سردار هانری برای اهل صلیب یکی از ناگوار ترین حادثـات شمرده میشد .

در همین ایـام فرمانروای انتاکیه موسوم بـه (پرنس) ناگهان بحدود قلعه‌ی شیزر تاخته دهات وقصبات آن ناحیه را غارتیده باغنیمت واسیر زیاد بخاك خود بازگشت ونیز فرمانروای طرابلس بنام (رایموند) برسر یکی از بزرگترین طوایف ترکمان که بقصد چرانیدن احشام خود قدری بمرزهای صلیبی نزدیك شده بود . ناگهانی هجوم آورد و تمامی اموال وچارپایان آن طایفه را به یغما برد .

روی داد آنگونه ترکتازیها ، بیش از پیش برکوشش وکشش سلطان افزود چنانچه برادر زاده‌ی خود تقی الدین را با لشکری مامور حمات کرد و عموزاده‌ی خویش ناصرالدین را فرمـان داد در مرز های حمص بـا لشکر گردش کند ومرزداران حمات با مرزداران حمص دائم

ارتباط داشته کشور اسلام را از تاخت و تاز خصم حفاظت نمایند .

سال (٥٧٥) ماه محرم که سلطان در قلعه‌ی بانیاس اقامت داشت گزارش رسید که فوجی از مسلمانان برای تحصیل آذوقه میرفته اند ناگهان با لشگر صلیبی که زیر فرمان پادشاه بیت المقدس قرار دارد مصادف شده اند . گزارش مزبور را با کبوتر فرستاده بودند و کمك میخواستند . همینکه سلطان برمضمون نامه وقوف یافت بیدرنگ از قلعه بیرون آمده همراه گروهی که درر کابش بودند برای نجات مسلمانان شتافت وهنگامی به آنان رسید که نیروهای صلیبی تازه هجوم آورده پیکار را آغاز کرده بودند . درآنروزچون هم پادشاه صلیبی وهم‌سلطان صلاح‌الدین درمیدان کارزار حضورداشتند سپاهیان هردوجانب مردانه - وار میجنگیدند اما مسلمانان با حمله های سخت خود اهل صلیب را از جا کندند وهمینکه صف های دشمن از انتظام افتاد آغاز سر افشانی نموده تلفات بزرگی براهل صلیب وارد آوردند وگروهی بتعداد دویست وهفتاد نفر از بزرگان وسرداران نامور صلیبی را اسیر گرفتند و شخص پادشاه با هزار زحمت ومحنت جان خود را ازمعرکه نجات داد .

اما اسیران نامدار را طبق فرمان سلطان بشهردمشق برده‌زندانی کردند وپس از مدتی باپرداخت سرخرید های هنگفت زندانیان‌مزبور آزاد شدند. درردیف اسیران یکی‌فرماندار شهررمله ، دیگری‌فرماندار شهر یافا بود که هر کدام مبلغ یکصد وپنجاه هزاردینارطلای یك مثقالی پرداختند ونیز تعداد هزار نفر هم ازاسیران مسلمان را که درزندانهای خود داشتند در برابر آزادی خویش از اسارت رها ساختند .

اما برخی ازسرداران دیگر که توانگر نبودند آنقدر در زندان

دمشق ماندند تا جان سپردند . از عجایب اتفاقاتی که مورخین نوشته‌اند یکی اینست درهمانروزی که این فتح آشکار برای نیروهای زمینی سلطانی دست داد نیروهای دریائی مصر نیز در همانروز ودر همان ساعت بفتح عظیمی نائل شد بودند .

شرح واقعه چنین است کـه یك اسطول از ناوهای نوساخت مصر برای بازرسی دریابگردش میپرداخته ناگهان باگروه عظیمی ازجهازات صلیبی که از اروپا حامل مجاهدین و داوطلبان جنك بوده است مصادف میشود مسلمانان چندین کشتی دشمن راغرق ودوازده کشتی را باسر - نشینان آنها سالم ودرست به چنك آورده مظفر و منصور به بندرگـاه اسکندریه معاودت نمودند .

• یکی از وقایع دیگر در این سال ویران ساختن دژ مستحکمی است که اهل‌صلیب بتازگی درمجاورت خانه‌ی یعقوب پیغمبرساخته بودند خانه‌ی یعقوب در نزدیکی قلعه‌ی بانیاس واقع و در زبان مردم بعنوان بیت الاحزان نامیده میشود که معنای آن غمکده است و میگویند یعقوب نبی بر فراق فرزندش یوسف شب و روز آنجا میگریسته است . اهل صلیب در آن دژ استوار نیروئی ازکار دیدگان وشجاعان پادگان ساخته بودند و پادگان آنجا پیوسته برسر دهات وآبادیها و کاروانهای مسلمانان ریخته اموال را غارتیده اشخاص را به اسیری گرفته بسرعت وچالاکی به قلعه‌ی مزبور برمیگشتند .

سلطان صلاح الدین در انجمن مشاوره که هرهفته دوبار مرکب از امیران وبزرگان درباروی تشکیل میافت موضوع قلعه‌ی نوساخت را طرح کرده رآی ایشان را طلبیـد . انجمن مزبور چنان تصویب کرد کـه

مستقیماً با اهل صلیب وارد مخابره و گفتگوشوند وخرابی آنقلعه را از آنان بخواهند . سلطان بهمین طریق اقدام فرمود واهل صلیب درپاسخ نمایندگان وی گفتند : « هرگاه مبلغ کافی بما بپردازیـد قلعه راخراب خواهیم کرد . »

سلطان درآغاز امرحاضرشد شصت هزار دینار بپردازد وبالاخره پس از چندین بار آمد ورفت وگفتگو تا مبلغ صد هزار دینار متعهد میشد اما اهل صلیب نپذیرفتند . درآنحال برادر زاده‌ی سلطان موسوم به تقی‌الدین عرض‌نمود که بعقیده‌ی من پرداخت چنین باج هنگفتی برای ما ننگ است پسندیده تر آنست که این صد هزار دینار را خرج لشکر کرده ، با زور وبازوی مسلمانان آن حصار فساد انگیزرا از بیخ و بن براندازیم .

صلاح الدین این رأی را صمیمانه پذیرفت و لشگری فرستاد که روز نوزدهم ربیع الاول گرداگرد آن قلعه را گرفتند و سلطان شخصاً روز دیگر در آن معرکه حاضرشده اطراف حصار را ما بین امراقسمت فرمود خویشتن نیز قسمتی از جانب شمالی برعهده گرفت و هر یك از صاحبان قسمت مشغول کندن نقب های وسیع شدند تا بزیردیوار حصار برسند وعاقبت بعد از یکهفته نقب سلطان زود تر پیشرفت نموده بزیر شاه برج رسید و پایانگاه آن نقب‌راکه بطول سی متر وبه پهنای‌سی‌متر بود ازهیزم پر کرده آتش زدندولیکن برخلاف‌انتظارهیزمها تماماًسوخت بی آنکه تأثیری بدیوار قلعه نماید اما برای آنکه بار دیگـر نقب را از هیزم انباشته سازند لازم بود که آتش بکلی خاموش ودیوارها وزمین

نقب سرد گردد برای انجام این مقصود سلطان فرمود جار زدند که هر کس یك مشك آب از دامنه بفراز قله که جای قلعه بود بیاورد یك دینار طلا مزدوی خواهد بود . همینکه سپاهیان اردو و بازاریان داستان مشك یکدینار را شنیدند مانند مور وملخ بکشیدن آب مشغول شدند و بودند کسانی که دومشك وسه‌مشك برپشت خود کشیده بالا برده تحویل میدادند عاقبت ریختن آب مشك ها در نقب پهناور مزبور بزودی آتش را خاموش ودرودیوار را سرد گردانید و فردای آنروز بار دیگر نقب را از هیزم انباشته آتش زدند و این مرتبه آتش سنگهای بن دیوار را سوزانید و شاه برج و قسمتی از حصار فروریخت . اما اهل صلیب قبلا اینواقعه را چاره جوئی نموده بودند بدینطریق که پشت دیوار، دیوار دیگری از هیزم آماده کرده بودند وهمینکه حصار فرو ریخت آن هیزمها را آتش زدند تا ازهجوم مسلمانان جلوگیری کرده باشند در اینجا باد بمسلمانان خدمت کرد زیرا نسیمی از بیرون قلعه بدرون وزیدن گرفت وشعله های آتش را بخانه های توی قلعه رسانید و چیزی نگذشت که قسمت مقدم منازل و بعداً تمامی خانه های درون قلعه آتش گرفت واهل صلیب ناگزیر دریك میدانی که وسط قلعه بود گرد آمدند اما مسلمانان همینکه سوزش آتش تخفیف یافت بدرون قلعه هجوم برده گروهی را کشته، مابقی را اسیر گرفتند ازاین قلعه غنیمت عظیمی نصیب مسلمانان شد از آنجمله آنچه از سلاح آهن و پولاد بود ودر انبارهای آنجا ذخیره کرده بودند بصد هزار قطعه بالغ میگشت سپس اسرا را بحضور سلطان بردند سلطان فرمود هر کس از اسیران تیرانداز و شمشیربند است بقتل برسد اما مردم بی‌سلاح به

دمشق منتقل شوند و درحدود هفتصد نفر ازمسلمانان که درقلعه‌زندانی واسیربودند آزادگشتند .

درآنروزکه این وقایع روی میداد یك هیئت سفارت که ازجانب رایموند فرمانروای طرابلس آمده بودند نزد سلطان حضور داشتند سلطان‌خطاب به‌رئیس هیئت مزبورفرمودکه «ما وشما هردوجانب نسبت باسیران رفتار خوشی نداریم اما بیاد آوریدکه ما مردم بی‌سلاح‌را هرگز نکشته ایم وحال آنکه فرمانروایان و سرداران شما از قتل و کشتار کودکان وزنان بی پناه نیز دریغ نمی‌ورزند .» بعداز فتح قلعه‌ی مزبور سلطان فرمانداد تا تمام حصار و بناهای آنجا را با خاك یکسان ساختند سپس بجانب دمشق معاودت فرمود .

ما دریکی ازفصل‌های پیشین‌اشاره نمودیم که سلطان صلاح‌الدین اداره‌ئی بنام (دیوان بحریه) تأسیس نمود که بمنزله‌ی وزارت دریا داری امروزه است وفرمانداد تا ناوهای بزرك ومستحکم بسازند . دراین سال کشتی‌های جنگی مصر که هرکدام نظیر شهری از دور دیده میشد بـا شکوه وجلال خیره کننده به آب افکنده شد و در هر کشتی ناخدائی از دلاوران دریا نورد بـا گروهی از جنك آوران وکار آزمودگـان گماشته شدند .

روز اول ماه جمادی‌اول سه اسطول هراسطول مرکب از گروهی از ناوهای پرشکوه ونوساخت مزبور از بندر اسکندریه لشکر کشید بی‌آنکه مقصد خودرا اعلام نماید . روز پانزدهم همین‌ماه ناوهای‌مزبور ناگهان به بندرگاه عکا رسیده صدها جهاز جنگی و تجارتی اهل صلیب را احاطه نموده مقداری را غرق ومابقی را با سرنشینان آنها باسارت

گرفتند وحتی یك کشتی در بندرگاه عکا باقی نگذاردند در حالیکه گروهی از نیروهای دریائی به پیکارونبرد بادریا نوردان صلیبی میپرداختند گروه دیگری از تیراندازان ماهردربرجهای بلند ناوهای جنگی سنگر کرده سربازان صلیبی راکه دباره وبرج عکاگرد آمده میکوشیدند از دور وقایع بندرگاه را تشخیص دهند و از چگونگی اوضاع اطلاعی حاصل نمایند هدف تیرهای زهر آگین خویش قرار میدادند بنوعیکه نیروهای پادگان عکا گمان بردند مقصود مسلمانان پیاده شدن ومحاصره کردن شهراست از اینرو احدی جرئت نکرد از عکا بکمك نیروهای دریائی خود بیاید .

دریا نوردان مسلمان پس از ضبط آخرین کشتی های موجود در بندرگاه عکا مسیرخودرا عوض کرده رو بجانب اسکندریه بادبان بر افراشتند ومنصور و مظفر با غنایم بی حساب بسلامت وارد اسکندریه شدند .

مورخین سوریه ومصر مینویسند که در تاریخ جنگهای دریائی مسلمانان بار اول بود که نیروی بحری اسلامی با یکچنین فروشکوهی بحصول اینچنین فتح عظیمی نائل میشد .

سال (٥٧٥) قمری روزدوم ذیقعده خلیفه عباسی المستضیئ بالله وفات نمود و فرزندش موسوم به (ابوالعباس احمد) برمسند خلافت نشست و بلقب (الناصرلدین الله) ملقب گردید .

خلیفه المستضیئ مردی عادل وبرد بار ونیکبخت بود . درزمان خلافت وی آب رفته‌ی خلافت تا حدی باز بجوی آمد وقدرت سیاسی خلیفه در عراق عرب و قدرت معنوی وی در عالم اسلام باردیگر برقرار

گشت وپسرش الناصر نیز همان اقتدارات را حفظ کرد وحتی توسعه هم داد اما در زمان المستضی مردم راحت و آسوده وقرین امنیت میزیستند درحالیکه زمان الناصر بنا بردسیسه های دائمی وی ، پادشاهان اسلام مخصوصاً در مشرق بجان هم افتادند وبد تر ازهمه آنکه شخص خلیفه‌ی اسلام در تحریك چنگیز و بر انگیختن او بجنگ خوارزمشاه مرتکب بزرگترین جنایتهای تاریخی شد جنایتی که بنابودی ملیونها نفوس و به تباهی تمدن اسلامی و به اضمحلال خاندان سلطنتی بنی عباس منتهی گردید .

سال (٥٧٦) قمری جنگ ارمنستان روی داد و تفصیل واقعه چنین بود که درآنعهد ارمنستان کبیر برای خود پادشاه داشت ومستقل بود - جغرافی‌دانان قدیم ارمنستان را دوقسمت کرده اند یکی ارمنستان صغیر که ایروان مرکز آنست وطی مدت هزار وچهارصد سال یعنی از زمان خسرو انوشیروان تا قرن اخیر بخاکهای ایران منضم بوده‌دیگری ارمنستان کبیر که درمغرب ارمنستان صغیر واقع شده با خاکهای شام و آناطولی همسایگی دارد .

درآنعصر پادشاه ارمنستان که در کشورهای عرب ابن لئون یعنی فرزند لئون نامیده شده بنا بر اتحاد دینی که با اهل صلیب داشت در صدد افتاد او هم برضد مسلمانان کوششی بعمل آورد . در جوار خاك ها ی ارمنستان چندین طایفه‌ی بزرك از ترکمانان میزیستند که برای حشم خود به چمنزارها و علفچر احتیاج داشتند درحالیکه خاکهای ارمنستان از این حیث خیلی غنی بود - ترکمانان باابن لئون داخل مذاکره شدند که حشم خود را درخاکهای ارمنستان بچرانند پادشاه مزبور به آنان

اطمینان کافی داد و بعد از آنکه تمامی اموال واحشام ترکمانان واردخاك ارمنستان شد ناگهان طوایف مزبور را لشکریان ارمن احاطه نموده مردم را اسیر گرفته اموالشانرا ضبط دولت کردند - همینکه این خبر بسلطان صلاح الدین رسید بیدرنك با لشکری که حاضر رکاب بود از دمشق بخاك ارمنستان تاخت و قسمتی از کوهساران دشوار گذر ارمنستان را پیموده کنار رود قره سورا اردوگاه خود قرارداد آنگاه سپاهیان را دسته دسته مأمور قتل وغارت دهات و آبادیهای معمور ارمنستان گردانید.

پادشاه ارمن از آن بیم داشت که دژ مستحکم (مناقیر) بتصرف مسلمانان درآید از اینرو فرمانداد که آن دژ را پادگان ارمنی آنجا ویران سازد همینکه این خبر بسلطان رسید لشکریان خود را بتسخیر آنجاگماشت و در ظرف یکروز مسلمانان قلعه (مناقیر) را بتصرف در آورده تمامی ذخایر واموالراکه در آنجا نهفته بود به چنگ آوردند سپس برج وباره‌ی قلعه وخانه‌های مستحکم‌درون آنرا ویران‌ساختند. در اثنای‌خرابی عمارت قدیمی قلعه ناگهان یك انبار بزرگ کشف گردید که ازقرنهای کهن باقی مانده بود ودرون آنرا از انواع‌اسلحه وآلات جنگ که اکثر آنها از طلا یا نقره یا مس ساخته شده بود انباشته بودند.

خلاصه‌آنکه شدت عمل مسلمانان‌پادشاه ارمن را بیمناك گردانید وحاضر شد مطابق میل سلطان ترکمانانرا با اموال آنان آزاد کند و بعلاوه مبلغی بعنوان نعل بها بسلطان بپردازد سلطان آن پیشنهاد را نپذیرفت وپادشاه ارمن طی پیشنهادات پیاپی پیوسته برمبلغ نعل بها

افزود وعاقبت تعهد نمود علاوه برآن شرایط پانصدتن ازاسیران مسلمان راکه درچنك اهل صلیب گرفتارند خریداری کرده آزاد سازد و بعد از اجرای تعهداتش سلطان خاك ارمن را ترك گفتـه بدمشق معاودت نمود سپس بقصد تسخیر طرابلس عازم شد ودر سمت شمال شهر مزبور اردو زد بنوعیکه ارتباط قلعه‌های متعدد نظامی که تابع طرابلس بود با شهر مزبور قطع گردید و چون هنگام برداشتن محصول بود فرمانروای صلیبی طرابلس (رایموند) پیشنهاد صلح کرده با شرایطی کـه سلطان مقتضی دید مصالحه را پذیرفت .

سال (۵۷۶ه) هجری روز پنجم صفر برادر ارشد سلطان موسوم به (تورانشاه) ملقب به شمس‌الدوله که در اسکندریـه اقامت داشت وفات نمود وخواهرش موسوم به (ست الشام - بانوی شام) بعدها جسد برادرش را بدمشق آورده در مدرسه ایکه بانوی مزبور بنا نهاده‌است دفن نمود .

تورانشاه امیری شجاع وبا مهابت بود ودر سخاوت از حاتم طائی میگذرانید - تورانشاه قسمت اعظم بلاد یمن را فتح کرده بود ودرآنجا فرماندارانی از جانب خویشتن گماشته بود ومالیات بلاد مزبور همه‌ساله بمصر میآمد اما سلطان درآن دخل و تصرفی نکرده تمـامی را بخود تورانشاه واگذارده بود بااینوصف بقدری امیرمزبور بذل وبخشش میکرد که بعد از وفات مبلغ دویست هزار دینار وام او بمردم برآورد شدکه سلطان از مال خود آنرا پرداخت .

در دربار خلافت عباسی عادت براین جاری شده بود که هر گاه یك خلیفه وفات میکرد خلیفه‌ی نو برای تمام پادشاهان وامرای مستقل

کشور های اسلامی از طرف خود فرمان و خلعت میفرستاد بدین طریق تجدید عهد بعمل میآورد - در این سال فرمان و خلعتهای الناصر خلیفه عباسی برای سلطان رسید و اهالی دمشق روزوصول خلعت جشن گرفتند خلعت مزبور عبارت بود از یکدست لباس سیاه که تماماً زر دوزی شده بود ویك کمربند زرین مرصع بجواهرات پر بها ویك عصای مرصع که دستگیره‌ی آن یك قطعه زمرد بیمانند بود ویك علم سیاه بعلاوه یکی از اسبهای مخصوص شخص خلیفه که توسن مزبور گردن بندی ازمروارید های درشت داشت و بر کستوان آن فولاد زرین بود با نعل هـای طلا و نیزچندین اسب پر بها واشیاء قیمتی دیگر، سلطان بعد ازپوشیدن خلعت خلیفه بر اسب مذکور نشسته در شهردمشق گردش کرد واهـالی انواع زر و گوهر نثارنمودند سپس فرستادگان خلیفه باانعامات فراوان مرخص شده بسوی بغداد برگشتند .

سال ۵۷۷ قمری باز قیام پرنس را نود آغاز گشت - پرنس‌را نود فرمانروای ناحیه‌ی کرك که در جوار فلسطین سرراه‌مصر واقع است بود این پرنس در مکروحیله ودربد عهدی و دشمنی با مسلمانـان شهـرتی بسزا داشت وهمواره هنگام ضعف وزبونی در مقـابل مسلمانـان طلب مصالحه میکرد وهمینکه قدری قوت میگرفت صلح را بر هم زده بـا حمله های ناگهانی مردم کشاورز وبی سلاح را قتل و غـارت مینمود . پرنس مزبور در این سال قصد کرد وارد حجاز شود ومدینه‌ی منوره را تسخیر کرده مزار حضرت رسول (ص) را ویران سازد وبا چنین قصدی ازراه‌ولایت (تیما) بیابان فلسطین بحدودحجاز گذشت. همینکه این‌خبر به امیر فرخشاه عزالدین والی دمشق رسید نامبرده بـا شتاب هر چه

تمامتر لشکریان حاضر رکاب خود را برداشته بحدود کرك تاخته بقتل وغارت پرداخت وپس از آنکه یقین کرد خبروحشت اثر هجوم اوپرنس رانود را از سفر حجاز باز داشته است دست وپای خود را جمع کرده بمرز کشور اسلامی رفته آنجا چشم براه وقایع نشست. پرنس رانود نیز در همان حدودی ازحجاز که رسیده بود توقف نموده مدتی از دور حرکات خصم را میپائید و عاقبت از پیشرفت در خاك حجاز اندیشناك گردیده بکشور خود برگشت.

در همین سال ملك صالح فرزند نورالدین فقید در حلب بیمارشد وپزشکان نوشیدن شراب را برای وی مصلحت دیدند ملك از فقهاء فتوی خواست ویکی از مفتیان حنفی نوشیدن شراب را با اجازهٔ طبیب تجویز کرد اما ملك صالح آن مفتی را طلبیده پرسید: (هرگاه‌خداوند اجل مرا نزدیك ساخته باشد آیا نوشیدن شراب موجب تأخیر آن خواهدشد؟) مفتی مزبور پاسخداد: بخدا قسم که اجل حتمی از ساعتی که مقدر است یك لحظه پیش وپس نخواهد شد. ملك صالح گفت: (هرگاه چنین است من شرم دارم از اینکه مست وخراب بحضورخدای بزرگ بروم.) بالجمله ملك صالح در سن نوزده سالگی بدرودحیات گفت وهنگام وفات بزرگان کشور را طلبیده وصیت کرد که مملکت را بعد از وی به عزالدین فرمانروای موصل تسلیم نمایند. عزالدین مسعود پسر عموی ملك صالح بود در آنحال برخی از ریش سفیدان دربار گفتندکه عزالدین دارای کشوری پهناور است بهتر آن باشد که برادر عزالدین عماد الدین‌را که فقط مالك ولایت سنجار میباشد جانشین خود قرار دهی ملك صالح گفت: (آری عماد الدین علاوه برآنکه

پسر عم منست خواهر زادهٔ من نیز میباشد اما من میخواهم این مملکت بدست کسی سپرده شود کـه قـدرت و نیروی محافظت آنرا داشته باشد .)

ملك صالح جوانی عفیف وپاکدامن و پادشاهی با ایمان و با کرم بود ولیکن عزالدین پسر عمویش نظر بدور افتادن سرزمین حلب و مشکلاتی که دارائی آنسر زمین برای وی بوجود میآورد ولایت حلب را ببرادر خودعمادالدین واگذارده شهر سنجار را که بموصل نزدیکتر بود در عوض از وی گرفت .

در این سال ۱۵۰۰ نفر از اعیان و محترمین اروپا در یکعده از کشتی‌های نو ساخت بقصد زیارت بیت‌المقدس ازسواحـل ایطالیا روانه میشوند اما باد مخالف برخاسته کشتیهای آنانرابر خلاف مقصود ببندر دمیاط مصر میکشـانند . مرزداران و نیروی دریاداری مصر تمامی آن ۱۵۰۰ نفر را گرفته بااموال موجودی آنها بخدمت سلطان صلاح‌الدین میفرستند .

در همین سال سلطان با لشکریان مصر وشام بخاکهای کرك تاخته چندین قلعه‌ازدژهای‌مستحکم آنخطه‌را تسخیر نمودوتاحدودطبریه وعکارا بباد غارت داد و نیز دژ استوارشقیف که در مرزهای اسلام مرکز دیده - بانان و جاسوسان صلیبی شده‌بود بدست سپاهیان سلطان مسخر گشت و از این ببعد آنقلعه مرکز جاسوسان و دیده‌بانان مسلمان گردید .

سال ۵۷۸ سلطان صلاح‌الدین از مصر بجانب دمشق میآمـد در عرض راه خبر رسید که اهل صلیب اردوئی تجهیر کرده قصدجنك دارند

سلطان زنان و کودکان و مردم ضعیف و ناتـوان اردوی خود را زیـر سرپرستی برادرخویش تاج الملوك بدمشق فرستاد آنگاه بازبده سواران سپاه وارد خاکهای صلیبی شد و در کنار رود اردن لشکرگاه ساخت و برادر زاده‌ی خود فرخشاه‌را فرستاد تاقلعه‌ی مستحـکم (بیان) را جبراً تسخیر و اهالی آن قلعه را اسیر گرفتند و از آنجا تا حدود عکا رابباد غـارت داد . اما اردوی صلیبی که در حدود طبریه بود از آنجا برخاسته در دامنه‌ی کوه کوکب لشکرگاه‌ساخت ـ سلطان که چنان‌دید بجانب‌اهل صلیب‌تاخت ـ وهنگامیکه به اردوی‌صلیبی‌نزدیك رسید فرماندادفوج تیر انداز سپاه صفوف صلیبی را تیرباران کردند و چون اهل صلیب بمقابلـه پرداختند برادران سلطان بنـام تقی‌الدین وعزالدین فرخشاه با فوجهای مختص‌خود هجوم برده صفوف اهل‌صلیب را بعقب نشینی مجبورساختند اما بعد از عقب نشینی اهل صلیب سلطان تعقیب آنانرا مصلحت ندیده ترك جنك‌گفته بدمشق رفت .

بعد از ورود بدمشق سلطان در صدد افتاد که با نقشه و طرحی منظم شهر هـای صلیبی را یکان یکان تسخیر کنـد از اینرو یك اسطول نیرومند از ناوهای جنگی خود را فرمانداد که از اسکندریه به بندر بیروت روانه شود و خویشتن نیز از جانب خشکی بیروت را محاصره نمود. درآنروزها بسلطان خبررسید که فرمانروای موصل با اهل‌صلیب بر ضد وی اتفاق نموده است و درهمین اثنا (بودوین چهارم) پـادشاه بیت المقدس با عساکر خود بکمك بیروت شتافت . از آنجائی که خبر همکاری فرمانروای موصل با اهل صلیب در نزد سلطان به یقین پیوست سلطان محاصره‌ی بیروت را ترك گفته ازآنجایکسر بجانب حلب شتافت

عماد الدین فرمانروای حلب که بجای ملك صالح نشسته بود در شهر متحصن شد وسلطان بی آنکه وارد جنك شود از حلب گذشته رو به جزیره هجوم برد .

در این سفر بعضی از فرمانداران شهرهای جزیره بخدمت سلطان رسیده ولایت خویش را تسلیم وعرض اطاعت نمودندکه از آنجمله یکی امیرمظفرالدین فرماندار حران بود سپس سلطان از نهر فرات گذشته شهرهای رها ، رقه ، نصیبین وسروج را متصرف شد واز آنجا بسرزمین خابور واردگشت که درطرفین رودخابور واقع است وشهرهای قرقیسا ، ماکسین ، عرابان وچند شهر کوچکتر دیگر را به چنگ آورده بموصل رسیده آنجارا محاصره نمود ـ و بعداز چندروز که ازمحاصره‌ی موصل گذشت بسلطان خبررسید که اهل‌صلیب بحدود دمشق‌تاخته‌مشغول قتل وغارت‌هستند. بنابراین‌سلطان ناگزیر موصل‌راترك‌گفته هنگام‌بازگشت حصار معروف ومستحکم « آمد » و نیز شهر سنجار را متصرف شده بجانب دمشق راهی شد وچون بحلب رسید آنجا را محاصره نمود وبه عماد الدین زنگی فرمانروای حلب پیغام فرستاد که من عزم خود را جزم کرده‌ام براینکه کار اهل صلیب را یکرویه سازم و برای رسیدن بدین مقصودچاره جز این ندارم که فرمانروایان کوچك بلاد اسلام راکه مجاور اهل صلیب هستند برانداخته تمامی‌مرزهای اسلام را بزیرفرمان خود درآورم واین مقصود همانست که جد اعلای تو اتابك عماد الدین زنگی نیز آرزوی آنرا داشت اینك بتو پیشنهاد مینمایم که فریب بد

خواهان را نخوری واز شهرهای داخلی کشور من هر کدام را میخواهی بخواهی تا در عوض حلب بتو تسلیم کنم .

عمادالدین جوان، درستی سخن سلطان‌را تصدیق نموده خویشتن از شهر بیرون آمده بحضور سلطان رسید و در عوض حلب شهرهـای سنجار ، نصیبین ، خابور ، رقه و سروج را طلبید سلطـان نیز تسلیم او کرد .

فتح ولایت مهم حلب که بدون خونریزی بوقوع پیوست موجب شادمانی مسلمانان گردید و بسیاری از شعرا در مـدح سلطان قصیده ها ساختند از آنجمله قاضی محی الدین محمد طی یک قصیده‌ی غراء بیتی خطاب بسلطان میسراید که مضمونش بفارسی چنـین است :

فتح حلب بماه صفر مژده میدهد

کاندر رجب توقدس‌شریف آوری‌به‌چنگ

از عجایب اتفاقات این است که پیش بینی قاضی در شهر مزبور کاملا بوقوع پیوست زیرا قدس شریف یعنی بیت المقدس در ۲۷ رجب سال ۵۸۳ بتصرف سلطان درآمد . قاضی ابن‌خلکان در تاریخ خودآنجا که احوال محی الدین‌مزبور را مینویسد اشاره به شعر مزبور کـرده و میگوید از قاضی محی‌الدین پرسیـدند که پیشگوئی مزبور را بر چـه اساس کردی اوپاسخ داد که در تفسیر ابن مرجان یمنی ضمن شرح سوره روم پیش بینی مزبور بعمل‌آمده وابن خلکان تفسیر آنرا نقل کرده‌است و آوردن آن در این تاریخ موجب طول کلام و خستگی خوانندگـان عزیز میگردد .

سال ۵۷۸ بار دیگر پرنس رانود فرمانروای کرك به عشق تسخیر حجاز افتاد و این بار نقشه‌ی جدیدی طرح کرد بدین معنی که فرمانداد قطعات ناوهای جنگی‌را جدا ساختند و آنها را بار اشتر و عرابه کرده بکنار دریای سرخ برده آنجا بهم‌اتصال داده کشتی ها را به آب‌انداخت وگروهی ازلشگریان زبده با آذوقه و اسلحه‌ی کافی در کشتی‌ها نهادند بدوقسمت رو بدوجانب هجوم بردند - گروهی از ناوها به بندر ایله رفته اهالی آنجا را از آمد و رفت برروی آب مانـع شدند و بـدینطریق مسلمانان را به تنگنای سختی وقحطی انداختند - اما قسمت دیگر از کشتی‌های صلیبی به بندر عیذاب رفته ناگهان بخشکی پیاده شده بـه شهرهجوم بردند واهالی‌عیذاب راآنقدر که توانستندکشته نابودساختند و کشتی های تجارتی مسلمانانرا بـا اموالی که در آنها بود مـالك شدند .

همینکه خبراین وقایع بمصررسید نایب السلطنه آنجا که ملك العادل یکی از برادران صلاح الدین بود بیدرنگ دریا سالار بـزرك کشور موسوم به حسام الدین لؤلؤ را مأمور نمود که شخصاً بسرکوبی اهل صلیب شتابد . دریا سالار مزبور گروهی از دریا نوردان کاردیده و شجاع را با خود برداشته بکنار دریای سرخ آمد و در ناوهائیکه قبلا درآن دریا آماده شده بود نشسته بدنبال اهل صلیب شتافتند .

حسام الدین نخست به ایله رسید ودرآنجا تمامی کشتی‌های اهل صلیب را غرق کرد وافرادی راکه درآن کشتی ها بودند به اسارت گرفت و دستجاتی از اهل صلیب که به خشکی پناه برده در آنحدود متفرق

شده بودند از طرف اعراب دستگیر و به لؤلؤ تسلیم کردند سپس ناوهای دریا سالار به بندرعیذاب رفتند وهنگامیکه مسلمانان بشهر مزبوروارد شدند مشاهده نمودند که از آن بندرگاه جزویرانه‌ای باقی نمانده اهالی عیذاب تماماً مقتول یا اسیر گردیـده اموالشان غارت شده است واهـل صلیب از عیذاب بداخله‌ی حجاز تاخته اند و بدریا سالار خبر رسید که اهالی مدینه ومکه بسختی متوحش گردیده ازخانمان خود فرار میکنند دریا سالار بیدرنگ ازشهر عیذاب بجانب رانغ شتافت ودر آنجا کشتی های اهل صلیب‌را دریافته بشدت بر آنان هجوم برد وتمامی ناوهای آنانرا یا غرق کرد و یا بتصرف خود در آورد اما بسیاری از افراد صلیبی به قلل جبال ودره های داخل عربستان پناه برده بودند .

دریا سالار لؤلؤ نیروهای خود را بخشکی آورده مقداری اسب وشتر ازطوایف عرب گرفته قسمتی از مردان خویش را سوار وقسمتی‌را پیاده بجانب خصم برد وبعد از جنگی سخت که دو روز طول کشید اهل صلیب سنگرهای خودرا رهاکرده رو بفرار نهادند واکثر آنهـا بقتـل رسیده بقیه اسیر شدند - دریا سالار تنی چند از سرداران آنانرا بمکه فرستاد تا زیر چشم مردم کیفر یافتند و باقی اسیرانرا فرمانداد که بمصر بردند وباآنکه مابین‌اسیران مزبور کسانی بودند که مبالغ هنگفتی برای آزادی خود میپرداختند حسام الدین لؤلؤ پیشنهادآنانرا نپذیرفته گفت چون‌اینان راه حجاز را بلد شده‌اند نمی‌پسندم که یك تن از آنان زنده بماند .

درموضوع این فتح سفرای مصر وشام قصایدی درمدح دریا سالار

حسام الدین لؤلؤ ساختند که در متون تواریخ ضبط شده است - دریا سالارلؤلؤ درحیات خود خدمات بزرگی بمسلمانان تقدیم داشته ، محبوبیت مهمی ما بین مسلمانان بدست آورده است .

سال ۵۷۸ عزالدین فرخشاه برادر زاده‌ی سلطان صلاح‌الدین که سرداری دانشمند وادب پرور بود ومردانگی وشجاعت وی اورا درعالم اسلام نامورساخته بود وفات یافت وچون ما بین برادران وبرادرزادگان سلطان ازهمه محبوب تر بود مرك او برای سلطان موجب اندوه‌فراوان گردید .

سال ۵۷۹ بعد ازآنکه سلطان صلاح الدین نیروهای خود را بدرستی تجهیز کرد روز ۲۷ جمادی الاول بقصد جهاد از دمشق بیرون آمد وبعد از چند روزی که بانتظار حاضرشدن لشکریان درکنار پل چوبین بیرون دمشق بانتظام کارها پرداخت روز هشتم جمادی الاخر به خاکهای صلیبی تاخت برد وچند قلعه وقصبه را تسخیر کرده کنار چشمه موسوم به آخار لشکرگاه ساخته تنی چند از امیران کار دیده را برای کشف احوال دشمن فرستاد. امرای مزبوردراثنای دیده‌بانی وزبانگیری خودبه‌لشکری ازاهل‌صلیب برخوردند وبسیاری ازآنانرا کشته صد نفر اسیربدست آورده بنزد سلطان آوردند در صورتیکه طی آنواقعه از نیروهای اسلام تنها شخصی بنام بهرام تلف شده بود . مسلمانان این پیش‌آمد را بفال نیك گرفتند وچون شنیدند که سپاه بزرك صلیبی در حدود صفوریه اقامت دارند بیدرنك بجانب‌دشمن روانه شدند وسلطان سپاه خویش را تعبیه‌کرده جناح راست و جناح چپ را بصورتی منظم

درآورد وهنوز مسافتی طی نشده بود که سپاه اسلام دشمن را درمقابل خود یافت - درآنحال سلطان پانصدتن اززبده سواران لشکررافرمان حمله داد سواران مزبور به نیروهای سپاه صلیبی حمله بردند و بسیاری از آنانرا بخاك هلاك انداختند بطوریکه پیادگان خودرا به پناه صفوف سواره‌ی صلیبی کشیدند سپس مثل اینکه اهل صلیب در خود استعداد مقاومت ندیدند زیرا بحال جنك و گریز درآمده عقب نشینی میکردند تا بکنار آبی رسیده آنجا اردو زدند وسپاه سلطان نیز در نزدیکی خصم فرود آمد . روز دیگرمعلوم شد که اهل صلیب سحرگاهان از میدان جنگ با سرعت دور شده‌اند از آنجاکه خوار وبار در اردوی سلطانی کمیاب شده بود لشکریان اسلام نیز تقاضای معاودت کردند و سلطان خواهش آنانرا پذیرفته بدمشق برگشت .

درماه رجب همین سال باردیگرسلطان صلاح‌الدین بقصد تسخیر ولایت کرك لشکرکشید اما چون نیروهای صلیبی با تجهیزات فراوان وانبوه سپاهیان بکمك کرك آمدند سلطان خود را از فتح کرك عاجز دیده بدمشق برگشت.

درهمین سال پادشاه بیت‌المقدس بودوین چهارم چون ازمدتهاپیش بمرض برص گرفتار بود دیدگانش نابیناگشت وناچار شوهر خواهرخود (کوی دولوزینا) را نایب‌السلطنه خویش قرار داد اما این کوی مردی ضعیف العقل بود ویکبار با ده‌هزار لشکر بمقابله‌ی سلطان صلاح‌الدین شتافت واکثرلشکریانش مقتول یااسیرشدند ازاینرو پادشاه بیت‌المقدس اورا از نیابت سلطنت معزول ساخت وخواهرزاده‌ی پنج ساله خویش را

موسوم به (ویلهلم) برتخت سلطنت نشانیده خویشتن ازپادشاهی کناره گرفت ـ این ویلهلم بلقب بودوین پنجم نامیده شد .

سال ٥٨٠ هجری بار دیگر سلطان صلاح الدین بقصد تسخیر کرك عازم شد واز هرجانب شهر کرك را محاصره کرد منجنیق ها و قلعه کوبها را بکار انداخت و سپاهیان اسلام با کوشش و کشش هر چه تمامتر در مقابل تیرهای زهرآگین و باران سنگ و آتش که مدافعین حصار برسر آنها میباریدند پیش‌رفته اولین حصار کرك را بدست آوردند اما وقتی مسلمانان بالای باره‌ی اول رسیدند مشاهده کردند که شصت ذرع دورتر از این باره، باره‌ی مستحکم دیگری ساخته شده است وما بین این دو باره خندقی بسیار عمیق موجود است که گذشتن از آن خندق با تیرباران خصم ممکن نمیباشد ـ سلطان فرمانداد خندق را با خاك وسنك پر کنند اما مدافعین قلعه احدی را زنده نمیگذاردند تا بجانب خندق پیش روند سپس سلطان دستور داد که جان پناه بسازند از چوب و نی و در پناه آن جان پناه ها بجانب خندق پیش‌روند ـ در آن اثنا نیروهای کمکی اهل صلیب پیاپی میرسیدند وسلطان ناچار شد موقتاً شهر کرك را ترك گفته بجانب نیروهای کمکی بتازد وبدین قصداردوی خودرا برداشته سرراه اهل صلیب اتراق کرد . اما نیروهای صلیبی راه خودرا برگردانیده از جانب دیگر بسوی شهر شتافتند وباآنکه دستجات مختلف مسلمانان برای جلوگیری اهل‌صلیب بهرطرف‌میتاختند وبشدت می‌جنگیدند نیتجه‌ی مفیدی بدست‌نیامد زیرا دستجات کمکی اهل صلیب بهم‌پیوسته بود وبدنبال هم میرسید ازاینرو

سلطان ناگزیر این بارهم از تسخیر کرك چشم پوشیده بسواحل دریاتاخت برد وحدود نابلس را غارت کرده بولایت سبطیه رفت که قبر ذکریای پیغمبر در آنجاست. در آنحدود گروه عظیمی از مسلمانان را که باسارت اهل صلیب در آمده بودند آزاد ساخت و بعد از قتل و غارت دهات وقصبات اهل صلیب وارد دمشق شد.

سال ٥٨١ سلطان برای دومین مرتبه بجانب موصل لشکر کشید وشهر مزبور را محاصره نمود در اثنای محاصره سلطان بیمار شد و عزالدین مسعود فرمانروای موصل موقع را مغتنم شمرده برخی ازعلماء ومفتیان را برای میانجیگری ومصالحه باردوی سلطان فرستاد سلطان بدو شرط مصالحه را پذیرفت نخست آنکه در موصل خطبه بنام سلطان خوانده شود دوم آنکه هرموقع که سلطان بخواهد فرمانروای موصل لشکریان خود را برای جهاد بکمك سلطان بفرستد - بعد از انجام مصالحه سلطان از موصل بولایت حران آمد ودر آنجا بیماری وی شدت یافت برادرسلطان الملك العادل تمامی پزشکان بغداد وحران وموصل را گرد آورده در مداوای صلاح الدین کوشش فراوان نمود ودر آنحال جمیع مسلمانان درولایات مختلف بمساجد رفته برای بقای عمر وتندرستی سلطان دعا نمودند وبالاخره سلطان از آن بیماری شفا یافت.

در همین سال بودوین چهارم پادشاه مستعفی بیت المقدس وهمچنین بودوین پنجم پادشاه کودك آنجا در ظرف چند روز جان سپردند ومادر آن کودك بنام سبیلا زمام سلطنت را بدست گرفت اما پس ازچند

روز سلطنت را بشوهر خود کوی دولوزینا که چندی هم نایب‌السلطنه شده بود واگذار کرد ودرحضور کشیشان و بزرگان صلیبی شخص کوی تاجگذاری کرده پادشاه بیت المقدس شد .

بطوریکه قبلا اشاره نمودیم پیش ازاین وقایع بزرگان بیت المقدس پرنس رایموند فرمانروای طرابلس را به نیابت سلطنت انتخاب کرده بودند وپرنس مزبوریقین داشت که بعداز بودوین پنجم او بسلطنت خواهد رسید اماپیش آمد وقایع و پادشاه شدن کوی بقدری رایموند را رنجانید که از شدت غضب بدون مطالعه نمایندگانی پنهانی نزد سلطان فرستاده عرض اطاعت نموده پیشنهاد نمود که در حوزه‌ی حمایت سلطان قرار گیرد .

رسیدن این‌سفرا باپیغام پرنس رایموند باعث خوشنودی‌مسلمانان شد وسلطان در پاسخ او هرگونه حمایت ومساعدت خویش را اعلام و گروهی ازسرکردگان وپهلوانان لشکر اورا که در دست سلطان اسیر بودندبعلامت وداد ویك جهتی آزاد گردانیده همراه فرستادکانش نزد وی روانه نمود - اماهمینکه پادشاه بیت المقدس از آن رفتار رایموند آگاه گشت بسختی خشمناك شده گروهی از روحانیون و راهبان را با رئیس کل‌کلیسیاهای صلیبی بطرابلس فرستاد این هیئت نزد رایموند وارد شده بی محابا بمذمت وسرزنش او پرداختند و گفتند البته تو دین مسیح را ترك گفته مسلمان شده‌ای وبهرحال اینك ما ترا از جمیع حقوق وشرافتها وامتیازات محروم میسازیم وهمسرت‌را نیزطلاق میدهیم زیرا اودرخانه‌ی توشرعاً حرام است .

در آنعهد قدرت کشیشان بیحد واندازه بود و هرچه میخواستند میتواستند انجام دهند ازاینرو رایموند که وضع خودرا دشوار یافت از پیشوایان روحانی پوزش طلبید وآنها ویرا توبه دادند سپس رایموند همراه هیئت مزبوربه بیت‌المقدس رفته بحضور پادشاه رسید واختلافاتی که رویداده بود مرتفع گشت . ازطرفی پرنس رانود فرمانروای کرك که قبلا اشاره نمودیم یکی از دشمنان عنود مسلمانان بود برای چندمین مرتبه باز بخدمت سلطان نماینده فرستاده طلب صلح کرد و طرفین با قید سوگند تعهد نمودند برخلاف یکدیگر حرکت خصمانه نکنند . وصول‌خبر این‌صلح‌موجب امیدواری عموم‌مردم گردید زیرا ناحیه‌ی کرك برجادهٔ تجارتی ما بین مصر وشام مسلط بود . اهالی مصر به اطمینان این مصالحه کاروان بزرگی گرد آورده با کالا و انواع اموال تجارتی بجانب شام روانه شدند همینکه کاروان مزبور بنزدیکی کرك رسید و پرنس رانود ثروت ومکنت کاروانیان را دید باز بار دیگر عهد شکنی نموده بخیانت پرداخت وتمامی کاروان را غارت کرده اهل کاروان را اسیر گرفته زندانی ساخت ودرمقابل تضرع و زاری مسلمانان بیادآوری عهد وپیمان با تمسخر واستهزا گفت : « به پیغمبر خود تان محمد «ص» بگوئید بیاید شما را از چنگال قهرمن برهاند . » وقتی خبراین خیانت رانود بسلطان رسید دنیا زیر نظرش تیره وتار گردید و سوگند خورد که اگربه رانود دست یابد اورا بصورتی ناگواربقتل رساند واین وقایع درسال ٥٨٢ روی داد .

سال ٥٨٣ ازآنجاکه سلطان صلاح‌الدین نسبت به عملیات جنایت

آمیز وخائنانه‌ی پرنس رانود سخت خشمگین شده بود بفکر یك اقدام اساسی افتاد از اینرو بتمامی بلاد مصر وشام و بولایت موصل وجزیره و قسمت غربی ایران دعوتنامه ها فرستاده داوطلبان جهاد را بحضورخود طلبید و سلطان از دمشق بیرون آمده در نقطه‌ی موسوم به رأس الماء اردو زد - در آنجا خبر رسید که پرنس رانود قصد دارد در اینهنگام که موسم حج رسیده است به قافله‌ی بزرك حاج بتازد وتمامی زوار کعبه را غارت کرده بقتل برساند . چون این خبر نزد سلطان به یقین پیوست فرزند خود (علی ملقب به ملك‌الافضل) را دراردو بجای خود گماشت تا از سرداران ومجاهدین ولایات که تازه میرسند پذیرائی نماید سپس خویشتن باگروهی از زبده سواران بحدود کرك شتافت بقصد آنکه رانودرا ازهجوم به کاروان حج بازدارد این اقدام سلطان نتیجه‌ی مطلوب بخشید وپرنس رانود که از نزدیکی سلطان بخاك خود اطلاع یافت از قصدی که داشت منصرف شده بشهر کرك برگشت . سلطان در مدتی که حدود کرك‌را اردوگاه خود قرار داده بود سپاهیان را دسته دسته برسر آبادیها ومزارع ودهات اهل صلیب فرستاده خانه ها را ویران اموال را غارت ومردم را اسیر گرفته حتی باغات و اشجار آن ناحیه را قطع کرده آتش میزدند تا مگرپرنس رانود خیانت پیشه از کردار زشت خود تا حدی پشیمان گردد .

در آن اثنا امیرعلی فرزند سلطان چون پیاپی نیروهای کمکی میرسید و بیکار ماندن مجاهدین باعث خستگی روحی آنان میشد فرصت را مغتنم شمرده باگروهی ازلشکریان بجانب شهر صفوریه هجوم

برد لشکریـان صلیبی که درآنشهر بودند باغرور ونخوت بسیار ازشهر بیرون آمده بمقابله‌ی مسلمانان شتافتند وبعد از جنگی سخت شکست بر اهل صلیب افتادگروهی مقتول وگروهی بدست مسلمانان‌اسیرگشتند وغنیمت فراوان نیز نصیب لشکریان امیرعلی‌شده با دلشادی وسرافرازی به اردوگاه بزرك معاودت نمودند ظفریابی‌الملك الافضل امیرعلی دراین واقعه برای مسلمانان درحکم یك فال‌نیك در آمد و معلوم نبود که بچه علت تمامی اهل‌اسلام‌ازلشکری وغیرلشکری آن فتح‌را دیباچه‌ی‌فتوحات بزرك دیگرشمردند و اتفاقاً همچنان نیزشد .

هنگامیکه سلطان از حدود کرك به اردوگاه بزرك آمدانجمنی از بزرگان سپاه تشکیل داد و اعلام نمودکـه پـادشاه صلیبی تمـامی فرمانروایان وحکمرانان اهل صلیب را با نیروهای سواره وپیاده و بـا داوطلبان دهاتی و شهری گرد آورده بحدود صفوریه آمده اردو زده است اکنون شما سرکردگان وفرماندهان سپاه رأی خود را راجع بـه تکلیف آینده‌ی ما روشن نمائید ازحاضران انجمن برخی گفتند بهتراست که در مرزهای اسلامی اقامت جسته سپاهیان را برای قتل و غارت بـه خاکهای صلیبی فرستاده عجالتاً تا مدتی درتضعیف دشمن بکوشیم‌برخی گفتند که چون سابقاً سپاه سلطان بجانب موصل و جزیره تاخته است زبان مسلمانان برما درازشده که بجای جهاد ودفع دشمن عمومی ببرادر کشی پرداخته‌ایم بهترآنست که نهضتی بخاکهای صلیب کـرده یکی از شهرهائی را که دور از اردوی صلیبی‌است معرض تاخت وتازقرار دهیم واگر ممکن شود به تسخیرآنجا اقدام کنیم .

اما سلطان بعد از شنیدن رأیهای مختلف به حاضران انجمن چنین گفت که : « سرنوشت انسانی مجهول ومقدرات فردای ما براحدی معلوم نیست واختیار مرگ وحیات در دست قدرت خداوند است چه شرمندگی برتراز این که ما بقصد آسایش از جهاد در راه خدا دریغ ورزیم وحال آنکه فرشته‌ی مرگ بلا فاصله جان مارا بگیردوخسران دنیا وعاقبت نصیب ماگردد ـ نیت من آنست که اکنون که لشکریان اسلام از ولایات دور دست دراینجا گرد آمده‌اند وگروهی به عشق جهاد و تحصیل ثواب تا اینجا شتافته‌اند همگروه بجانب دشمن روانه شویم و با یك عمل قاطع تکلیف خصم را معین سازیم یا برمراد برسر گردون نهیم پای یا مرد وار برسرهمت دهیم سر.» این بیان فصیح صلاح الدین چون از روی عقیده و ایمان برمیخاست در دلهای جمیع حاضران مجلس فرو نشست وهمگان متفق الرأی تصمیم جهاد گرفتند بنا بر این روزسوم ماه ربیع الاول اردوی اسلام براه افتاده درموت طبریه کناردریاچه دامنه های کوه را اردوگاه خود ساخت وازآنجا که سلطان بعد از ورود خود بمقابل دشمن ازطرف خصم جنبشی ندید خویش بافوجی ازلشکریان از اردوی بزرگ جدا شده بجانب طبریه تاخت ودرمدتی کمتر از یکساعت برجی راکه درجانب شرقی بود واژگون ساخته مسلمانان بدرون شهر ریختند وتمامی مردم ساکن آنجا را باسارت گرفته سپس طبریه راآتش زدند . اما عیال واطفال پرنس رایموند که درطبریه اقامت داشتند خود را به کهن دژآنجا کشیده متحصن شدند . وقتی این خبربه اهل صلیب رسید پادشاه بیت المقدس بزرگان سپاه راگرد آورده بمشورت پرداخت

در آن انجمن پرنس رایموند اظهار نمود که شهر طبریه از خاکهای منست ومن اکنون در فکر طبریه نیستم بلکه در اندیشه‌ی بیت المقدس میباشم بعقیده‌ی من بهتر است که ما در اینجا از مقابله با مسلمانان بپرهیزیم و هرچه زود تر خود را به بیت المقدس رسانیده تدبیر دفاع و محافظت آنجا را بنمائیم زیرا حقیقت اینست که من درعمر خود سپاهی باین قوت وشوکت وانتظام ندیده بودم که ازجانب مسلمانان بخاکهای ماوارد شود در برابر رایموند پرنس رانود برخاسته گفت ما میدانیم که از مدتی پیش تو قلباً هواخواه مسلمانان هستی خواهشمندم بیش ازاین درتوصیف و تمجید آنان بخود زحمت ندهی زیرا هیزم هر قدر بیشتر باشد برای آتش زیانی ندارد. پرنس رایموند که آن سر زنش را شنید گفت: (برادران ، منهم یکی ازشما هستم وهرچه تصمیم بگیرید قول میدهم که پیش قدم باشم .)

بالاخره انجمن مزبور تصمیم به جنگ گرفت و رایموند با نیرو های اختصاصی خود پیشاهنك اهل صلیب شد ودر پشت سر لشکر وی پادشاه بیت المقدس حرکت میکرد و گروه بزرگی از کشیشان و رهبانان در وسط اردو صلیبها بدست گرفته مشغول دعا بودند و رئیس روحانیون عکا پیشا پیش لشکر روحانیون صلیب حقیقی را که معروف است حضرت عیسی ع را روی آن بدار کشیده‌اند بدست گرفته با بیانات خود اهل صلیب را بفداکاری تشویق مینمود و با آن صلیب بسپاهیان برکت میداد .

همینکه خبر جنبش اهل صلیب به سلطان رسید با شتاب از شهر

طبریه خود را به اردوی بزرك رسانید آنروز روزی بسیار گرم بود و اردوی اسلام کنار آب راگرفته دشمن را ازرسیدن به آب مانع بودند آب انبارهای بزرگی که درآنحدود بود کفاف خوراك اهـل صلیب را نمیداد . هنگامیکه اردوی صلیبی بمقابل مسلمانان رسید شامگـاه بود وطرفین درچادرهای خود آرام گرفتند ـ اما مسلمانان بعد از آنکـه رفتار واحوال اهل صلیب را بنظردقت نگریستند به ضعف وزبونی آنان پی بردند زیرا درنیروهای صلیبی آن جسارت و رشادتی که درگذشته دیده میشد دیگر وجود نداشت وهمین وضع دلشکستگی اهل صلیب باعث امیدواری مسلمانان گردید بطوریکه هر فرد از مجاهدین اسلام بنفوس واموال اهل صلیب طمع برد وتمامی شب را مسلمانان در دعا و نماز و ذکر خدا گذرانیده فتح و نصرت از روحـانیت رسول اکرم (ص) میطلبیدند .

صبح بیست وسوم ربیع الاخر دونیروی متخاصم مانند سیل بجانب یکدیگر روانه شدند واز بامداد تا شامگاه تمامی دستجات مسلمان و صلیبی با نیزه وشمشیر وکارد تن وجان یکدیگر را دریده سیل خون جاری‌ساختند چون شب برسردست درآمد ظاهر احوال نشان میداد که فتح وغلبه با مسلمانان است .

درآنشب نیزمجاهدین‌اسلام با زره وکلاهخود واسلحه دروضعی مستعد پیکار گذرانیدند . صبح روزبیست و چهارم ربیع الاخر سلطان صلاح الدین شخصاً پیش از همه برتوسن سفید قامش سوار وبه تعبیه و طرح جنگ پرداخت نخستین اقدام سلطان این‌بود که فوجی ازلشکریان

را برسر راه طبریه گماشت تا هرگاه نیروهای صلیبی بقصد دست یـابی به آب خوردن بخواهند بجانب طبریه نهضت کنند لشکریان مزبورسر راه آنانرا بگیرند سپس بار دیگرحمله از طرفین آغازگشت امـا شدت تشنگی اهل صلیب را ناتوان میساخت .

نزدیك ظهر آن روزفوجی ازتیراندازان ماهر اسلام در کمینگاهی قرار گرفته صفوف سوار صلیبی را بسختی هرچه تمامتر تیر بـاران نمودند بطوریکه اکثرسواران صلیبی اسبهایشان تیرخورده ناگزیر پیاده ماندند در آن حال پادشاه صلیبی بقصد آنکه نیروهـای خود را به آب خوردن رساند آرام آرام بجانب طبریه عقب نشینی نمود ودر اینجا پیش بینیهای صائب سلطان بظهور پیوست زیرا سپاه صلیبی بالشکریان اسلام که راه طبریه را گرفته بودند برخورده از پیشرفت بدانجانب باز ماندند ـ اما همین حرکت آنان در نظر قاطبه‌ی جنگجویـان مسلمان نوعی از فرار جلوه نمود و روحیـات ایشان را بیش از پیش قوت بخشید بنوعیکه همه‌هم گروه بقلب اهل صلیب تاختند و جنگ بصورت موحشی درآمد . در آن اثنا جوانی ازسواران خاصه‌ی سلطان که پیشا پیش لشکریان میتاخت مانند رستم دستان وسام نریمان یك تنه صفوف صلیبی را از هم شکافته تا نزدیکی چتر پادشاه بیت المقدس هرکه را در مقابل خویش یافت با ضربت شمشیر تیز خویش بر زمین انداخت و دلا وریهـای وی موجب تحسین و آفرین هردو گروه گردید ـ امـا وقتی بپادشاه صلیبی نزدیك رسید گروهی از سرکردگان و پهلوانان صلیبی دور و یرا گرفته پس از وارد کردن صدها زخم منکر از روی اسب واژگونش ساختند .

کشته شدن جوان مزبور بیش از پیش برخشم وغضب مسلمانان افزود و با حملات ریشه کن خویش مقاومت اهل صلیب را در هم شکستند. ساعتی بعدازظهر پرنس‌را یموند فرمانروای طرابلس چون کار اهل صلیب را زار و بفتح وظفر مسلمانان یقین حاصل نمود با گروهی از دلاوران صلیبی همدست شد تا بهر صورت میسر شود جان خود را از معرکه نجات دهند سپس به نیروئی که پیش روی ایشان بود حمله بردند وفرمانده نیروی مزبورتقی‌الدین برادرزاده سلطان بود - همینکه تقی الدین شدت هجوم آندسته را دید بفراست دریافت که مقصود آنان نجات از معرکه میبا شد از اینرو به لشکریان خود فرمانداد که جان خود را عبث بخطر نیاندازند وبخصم فراری راه دهند لشکریان نیز برای آندسته‌ی چند صد نفری راهی گشودند و رایموند باهمراهان با چهارنعل از میدان جنگ بیرون تاخته خود را بشهر صورسانیدند - رایموند ازصور بطرابس رفت وبعد از چند روز درآنجا بمرض ذات - الجنب هلاك گردید .

بعد ازگریختن را یموند بازهم پیکار باشدت بیشتری دوام یافت واهل صلیب به نیت آنکه شاید راه نجاتی پیدا شود پی در پی بمسلمانان حمله میبردند ودر هرحمله تلفات زیادی میدادند تا آنکه هنگام عصر علامات ضعف وزبونی آنان آشکارگشت اما از آنجا که تعداد نفرات صلیبی‌بیش ازشش برابرمسلمانان بود هنوزگروه عظیمی از جنگجویان ایشان برای نبرد آماده بودند . درآن حال پادشاه صلیبی درصدد افتاد که سپاه نیمه مغلوب خود را بر فراز تپه‌ئی که نزدیکی قریه (حطین)

است بکشاند تا در آنجا بهتر بتواند در برابر دشمن مقاومت نماید.

قریه حطین جائیست که قبر شعیب نبی مجاور آنست اهل صلیب از هرجانب بسمت تپه عقب کشیدند و در صدد بودند اردوگاه خود را برفراز تپه قرار دهند امـا هنوز تنها خرگاه سلطان را زده بودنـد که نیروهای مسلمان ازچهارجانب حلقه وارآنانرا احاطه کرده هجوم پیاده و سوار مسلمانان آنانرا از کار چادر زدن باز داشت و در همان اثنا دسته ئی ازسپاهیان اسلام که به لشکر هیکل هجوم برده بودند صلیب معروف عیسی را از دست کشیشان گرفتند.

مادرفصلهای گذشته اشاره نمودیم که کشیشان و رهبانان اروپائی حزبی تشکیل دادند که در تاریخ جنگهای صلیبی بنام جمعیت هیکل موسوم است وحزب مزبور لشکری مرکب از روحانیون ونجبای تارك دنیا تشکیل داده بود که بیش از سایر عیسویان با اهل اسلام عداوت میورزید لشکر مزبوررا لشکرهیکل مینامیدند . ازکف دادن چلیپای مقدس یکبـاره اهل صلیب را شکسته دل گردانید درآن حال پادشاه کوی بعداز آنکه همراه سرداران و امیران وسرکردگان بزرگی که اطرافش بودند برای آخرین مرتبه بجانب مسلمانان حمله برد وپیکاری سخت به‌امیدشکستن‌دایره‌ی محاصره نمود ناگزیر ازنجات خویش‌ناامید گردیده ازاسب پیاده‌شد وجمیع همراهانش بااو پیاده شدند درحالیکه مهـاجمین مسلمان از چهار جانب جنگ کنان پیش آمده پادشاه و همراهانش را احاطه نمودند و همگی را اسیرگرفتند.

در آن روز از مجموع سپاه صلیبی که بقول اکثر اهل تاریخ

بیش از هشتاد هزار نفر بودند هیچکس جان بدر نبرد و عموماً یاکشته یا اسیر شدند وفقط پرنس رایموند وهمراهان او بودندکـه خود را از معرکه خلاص کردند .

مورخین اسلام تعداد لشکریان صلاح‌الدین‌را دوازده هزارسوار وده‌هزارپیاده نوشته‌اند بطوریکه‌عموم مورخین مسیحی‌ومسلمان‌تصدیق نموده‌اند ازسال ۴۹۰ هجری که آغـازجنگهای صلیبی بوده‌است تاسال ۵۸۳ هیچگاه اهل‌صلیب بچنین‌فلاکت بزرگی‌دچار نشده‌بودند. این‌جنك در اصطلاح اهل تاریخ بجنگ حطین‌موسوم است ومورخین اسلام‌آنرا (واقعه‌ی مبارك حطین) میخوانند .

بعد ازپایان یافتن جنگ بسلطان بشارت رسید که پرنس رانود فرمانروای کرك نیزجزء اسیران‌است سلطان فرمانداد پادشاه‌کوی‌ورانود را بحضور وی‌آورند وقتی پادشاه بخرگاه سلطان وارد شد سلطان ویرا گرامی داشته پهلوی خود جایداد وچون مشاهده نمود که او از شدت تشنگی تاب سخن گفتن ندارد اشاره نمود تا ظرفی ازآب پربرف‌برایش آوردند پادشاه‌کوی پس ازنوشیدن آب که جانی تازه‌گرفت ظرف‌را به پرنس رانود داد ورانود بی محابا سرکشید سلطان توسط ترجمان خود بپادشاه فرمود : « این ملعون با اذن‌من‌آب را ننوشید زیرا من بتوآب دادم ! »

این مطلب اشاره بدانست‌که مسلمانان وعموماً عربها هرگاه بـه اسیرخودآب ونان خورانیدند علامت آنستکه اورا بجان امان داده‌اند ودیگر نباید ازحیات خود بیمناك باشد ازاینرو سلطان میخواست‌بگوید که رانود درامان نیست .

سلطان فرمانداد برای پادشاه کوی چادر مخصوص افراشتند و اورا راحت گذاشتند سپس بار دیگر پادشاه وپرنس رانود را بحضور طلبید وچون هردووارد خرگاه شدند یساولان پادشاه کوی را درراهرو خرگاه‌نشانیدند ورانود را بحضور بردند سلطان‌خطاب به رانودفرمود: (آیا بخاطر داری روزیکه برای چندمین بار عهد و سوگند خود را شکستی وقافله‌ی مصر راغارتیده مردم‌را اسیر کردی ببازرگانان مسلمان که دامنت‌را گرفته زاری مینمودند با سخریه و استهزاء گفتی به پیغمبر خود محمد(ص) بگوئید شمارا نجات بخشد.) رانود سرخود را بزیر انداخت سلطان باو تکلیف کرد که مسلمان شود او نپذیرفت آنگاه سلطان صلاح الدین گناهان بزرك اورا یکایك برشمرده بدست خود باشمشیری که برهنه بر کف داشت گردنش را بیك ضربت زد وفراشان جثه‌ی بی سررانود را از حضور سلطان بیرون کشیدند - همینکه چشم کوی بجسد رانود افتاد یکباره دل از کف داده تنش‌را لرزه گرفت اما سلطان اورا بحضور طلبیده تسلیت بخشیده گفت: (درآئین ما کشتن پادشاهان جایز نیست اما این رانود که کشته شد از مدتها پیش خودش اینچنین سرنوشتی‌را استقبال نموده بود.)

روزیکشنبه ٢٥ ربیع‌الاخرسلطان بشهرطبریه رفته‌قلعه‌ی آنجارا محاصره‌نمود وزوجه‌ی‌پرنس رایموندکه درآنجا بود برای خود واطفال وملازمین وهمراهانش از سلطان امان‌گرفته قلعه را تسلیم نمود وبا تمام اموال ودارائی خود از قلعه بیرون آمد سلطان اورا احترام نهاد و زیر سرپرستی جمعی ازلشکریان ، خود و همراهانش را بطرابلس فرستاد

آنگاه اسیران‌را هرچه از اعیان ونجبا ولشگریان بودند باپادشاه کوی بدمشق روانه‌نمود - پس‌ازآن لشگر هیکل‌راکه مرکب از کشیشان و راهبان بود و شوکت و قدرت آنـان بیش از تمـامی اهل صلیب و اختیاراتشان از حد واندازه تجاوز مینمود عموماً بحضور طلبید و نیـز جارچیان باردوگاه فرستاد تافریادکردند نزد هرکس اسیری از لشکر هیکل موجوداست بحضورسلطان آورد و به‌بهای سری پنجاه دینار بفروشد ازمیان لشگریان هرکس اسیری از راهبان وحزب هیکل داشت بحضور آورده سری پنجاه دینار دریافت‌کرد آنگاه سلطان فرمانداد تا همگی را از دم شمشیر گذرانیدند .

بعداز واقعه‌ی حطین مبارك شعرای عرب قصاید غرائی در مدح سلطان ساختند که ازآنجمله قصیده‌ی عمادالدین‌یمنی برهمگان رجحان دارد .

روز سه شنبه ۲۷ ربیع الاخر سلطان از طبریه حرکت کرد و چهارشنبه ۲۸ به عکا رسید و با کمال تعجب مشاهده نمود اهالی عکا با آنکه میدانند که پادشاه آنان اسیر و سپاهیانشان نابودگردیدند درهای حصار را بسته متحصن شده اند .

روز پنجشنبه ۲۹ سلطان براسب نشسته اطراف شهر عکا گردش میکرد تا ببیند از کدام جانب میتوان بحصار هجوم برد همینکه مردم عکاچشمشان برقیافه‌ی‌زیبای سلطان افتاد فریاد امان‌برآوردند وگروهی ازشهر بیرون آمده خودرا بخاك انداخته در حضور سلطان استـرحام نمودند سلطان باهالی عکا ، هم ازحیث مال‌وهم ازحیث جان‌امان‌بخشید

وآنانرا مختار ساخت، درشهر بمانند ویا از آنجا هجرت نمایند اما اهالی عکا چون ازمسلمانان بیمناك بودند گروه گروه هرقدر توانستند ازاموال سباك وزن برداشته از دروازه ها بیرون آمده بشهر های دیگر صلیبی رفتند و روز جمعه اول جمادی الاول مسلمانان بشهرعکا وارد شده در مسجد جامع آنجا که اکنون کلیسیا بود نماز جمعه راگزاردند .

درشهرعکا چهار هزار نفر اسیرمسلمان زندانی بودند که آزاد شدند وچون بندرگاه عکا مهمترین بارگاه تجارتی بود وکالاهای اروپا و روم از هر جانب به آنجا میرسید در انبارها و کاروانسراهای شهر مزبور غنایم بیحسابی موجود بود که نصیب مسلمانان شد. سلطان فرزند خود علی ملقب به ملك الافضل را حاکم عکا قرار داد و تمامی املاك موقوفه‌ی جمعیت هیکل را به فقیه عیسی بخشید که تازه از اسارت اهل صلیب رهائی یافته بود .

بعد از فتح عکا سپاهیان اسلام شهرهای قیساریه ، حیفا ، صفوریه معلیا ، شقیف ، قوله و بسیاری از بلاد اطراف شهر مزبور را فتح کردند هنگامیکه سلطان بشارت این فتح را ببرادرش الملك العادل که در مصر نایب السلطنه بود نوشت باو فرمانداد که وی نیز ازجانب مصر بخاکهای صلیبی بتازد ملك العادل با سپاهیانی که درمصر باقیمانده بودند بخاکهای صلیبی تاخته شهرهای کنار دریا را یکان یکان محاصره کرده فتح نمود تا عاقبت بشهر یافا رسید وآنجا را نیز بجبر وعنف بعد از نبردی سخت تسخیر کرده تمامی اهالی را ازمرد وزن باسارت گرفت .

ازطرفی سلطان خواهرزاده‌ی خود حسام الدین فرزند لاچین را

بشهر نابلس فرستاد حسام‌الدین بعد از فتح قلعه‌ی سبطیه که قبر زکریای نبی درآنجاست بشهر نابلس رسید. واهالی آنجا از وی امان طلبیدند حسام الدین بمردم آنجا امان داد وهیچ چیز از اموال آنانرا تصرف ننمود .

یکی ازمحکمترین قلعه‌های اهل صلیب دژتنین بود این دژ درقله‌ی کوهی بلند بنیاد شده ویکراه پر پیچ وخم بیشتر نداشت سلطان برادر زاده‌اش تقی‌الدین‌را به‌تسخیر آنجا گماشت وچون تقی‌الدین خودرا ازفتح تنین عاجز یافت بسلطان خبرداد وسلطان شخصاً به آنجا آمده بعد از چند روز که در تسخیر قلعه عملیات شدیدی انجام گرفت اهالی از وضع خود بیمناك شدند ویك‌دسته‌ی صدنفری ازمسلمانان راکه دراسارت‌خود داشتند آزاد ساختند و بوسیله‌ی اسیران مزبور از سلطان برای خود و اموال خود امان گرفته قلعه را تسلیم نمودند . پس از تسخیرقلعه‌سلطان بجانب شهر صیدا روانه شد دربین راه چند قلعه‌ی استواررا تسخیر کرد وقتی خبر نزدیك شدن سلطان بحاکم صیدا رسید نامبرده شهررا رها کرده خویشتن را نجات داد .

روز ۲۱ ماه‌جمادی الاول سلطان‌بشهر صیدا ورود نمود و بندرمزبور یکی ازبنادر مهم تجارتی‌محسوب‌میشد همانروز بعد ازظهر اردوی‌اسلام ازشهرصیدا بجانب بیروت عازم گشت .

بیروت آن روزی مانند بیروت امروزی یك بندرگاه مهم و یك شهرزیبا ومعمور بود اهالی‌بیروت نظربه استحکام حصار و باره و برج‌شهر خود باگروه فراوان دروازه هارا بسته‌بدفاع ازشهرپرداختند وازطرفین پیکار ونبرد آغاز گشت واهل صلیب دردفاع ازشهرخود منتهای پا فشاری

را بکار میبردند اما روز دوم ناگهان از جانب دیگر شهر که در آنجا مسلمانان حمله نکرده بودند همهمه وغوغا برخاست و به اهل صلیب خبر رسید که فوجی از سپاهیان اسلام از آنجانب داخل شهر شدند - همینکه اهالی بیروت وضع خودرا در خطر دیدند باشتاب نمایندگانی نزد سلطان فرستاده امان خواستند وبا آنکه در آنحال واقعاً جای امان نبود و بسیاری از لشکریان مسلمان نوید غارت اموال بیحساب بازرگانان بیروت را بدل خود داده بودند سلطان بمردم بیروت چه ازجان وچه از مال امان بخشید وروز بیست ونهم جمادی‌الاول شهر بیروت مسخر گشت.

یکی از محکمترین قلعه های اطراف بیروت قلعه جبیل بود که فرمانروای صلیبی آن به اسارت درآمده در زندان دمشق میزیست . هنگامیکه خبر فتح بیروت به فرمانروای مزبور رسید نزد حاکم دمشق پیغام فرستاد که حاضرم قلعه را بشرط آزادی خود تسلیم نمایم وحاکم دمشق آنمطلب را بسلطان گزارش داد سلطان فرمود فرمانروای مزبور را باغل وزنجیر به بیروت آوردند واو قلعه جبیل را تسلیم کرد وسلطان نیز به عهد خود وفا نموده اورا آزاد گردانید . این مرد یکی از اعیان صلیبی بود ودر مکر وحیله ما بین عیسویان همان مقامی را داشت که عمروعاص ما بین مسلمانان دارا بود آزادی این شخص مکار برای مسلمانان بقیمت گرانی تمام شد چنانچه در فصول آینده بیان خواهد شد .

ما قبلا اشاره نموده ایم که شهر عسقلان یکی از بلاد آبادان بود وبعد از آنکه به چنك اهل صلیب افتاد همواره پادگان بزرگی از

سپاهیان صلیبی در آنجـا اقامت داشتنـد سلطان پس از تسخیر بـیروت بجانب عسقلان عازم گردید و روز شانزدهم جمادی الاخر در ظاهرشهر عسقلان اردو زد وفردای آن روز برادرش ملك العادل حکمران مصر نیز با نیروی خود به عسقلان رسیده دو برادر بدیدارهم کامیاب گشتند سلطان صلاح الدین در آغاز کار میخواست شاید شهرعسقلان را بـدون پیکار مسخرسازد از اینرو پادشاه کوی و بزرگان دیگر صلیبی راکه در دمشق بودندبه عسقلان طلبید وتسلیم شهررا ازپادشاه تقاضا نمودپادشاه کوی بامردم عسقلان وارد گفتگوشد اما آنان پاسخی قبیح و هجوآمیز برای وی فرستادند وقتی سلطان از تسلیم شهر نـاامیدگشت بـه جنك پرداخت منجنیق ها وقلعه کوبها ازهرجانب بکار افتاد وفوج نقب زن در زیر زمین مشغول نقب زدن شد در طول مدت محاصره مکرر پـادشاه کوی برای اهالی عسقلان پیغام فرستاده به آنها وعده دادکـه هرگـاه شما شهر را تسلیم نمائیـد من آزاد میشوم وهمینکه من آزاد شوم از ملل اروپا بار دیگر مدد طلبیده کشور هـای مسلمان را بخاك و خون خواهم کشید اما اهالی عسقلان به پیغام های وی اعتنائی نکرده در دفاع ازشهرخود پافشاری کردند.

در دومین هفته‌ی محاصره مردم عسقلان به اشتباه خود پی بردند زیرا مشاهده نمودند از یکطرف خوار و بار ومهمات روز بروز کمتر میشود واز طرفی تلفات انسانی نیزازخارج جبران نمیابد وهرکس کشته شد دیگر کسی نیست بجایش ایستادگی کند از اینرو ناچارباشرایطی پیشنهاد تسلیم نمودند وسلطان پیشنهاد آنانرا پذیرفته روزآخرجمادی

دوم مردم عسقلان دروازه ها را گشوده شهررا تسلیم نمودند و سلطان هم بعهد خود وفا کرده اهل صلیب وعیال و اولاد و اموال آنانرا زیر سر پرستی گروهی از لشکریان بجانب بیت المقدس روانه نمود .

بعد از تسخیر عسقلان لشکرهای سلطان از هرجانب بتصرف شهر های دیگر پرداختند چنانچه بلاد رمله ، داروم ، غزه (که اخیرا جبهه جنگ مصرو اسرائیل در آنجا بود) و قصبه حبرون که مدفن حضرت ابراهیم خلیل است و نیز شهر بیت لحم که زایشگاه حضرت عیسی ع میباشد و بیت جبریل و نطرون وقصبات دیگر را که درآنحدود واقع است مسخر ساختند بدین طریق شهر معروف عسقلان که روز ۲۷ جمادی دوم سال ۵٤۸ هجری از دست مسلمانان بیرون رفته بتصرف اهل صلیب درافتاده بود پس از مدت ۳۵ سال بتصرف سلطان صلاح الدین ایوبی درآمد .

همینکه سلطان از فتح عسقلان کامیاب شد نسبت به تسخیر بیت المقدس تا حد زیادی امیدواری حاصل کرد بنا براین لشکرهائی راکه بفتح قلاع وشهرهای کنار دریا فرستاده بود سرجمع کرده در روزی معین خویشتن بمیدان وسط اردوگاه آمده خطاب بمجاهدین اسلام نطقی در منتهای فصاحت وبلاغت ایراد کرده فضیلت اخروی و منافع عظیم دنیوی مسلمانان را در فتح بیت المقدس برای لشکریان برشمرد ودرپایان بیانات خویش ازدشواریها ومشکلاتی که درراه تسخیر آنشهر مقدس پیش خواهد آمد بتفصیل سخن گفت ویادآوری نمود که اولا جمیع عیسویان واهل صلیب ازشهر هائی که بدست مسلمانان مفتوح گردیده هجرت نموده در بیت المقدس اجتماع نموده اند ـ دوم آنکه برای اهل صلیب ازکف دادن اموال ونفوس

آسانتر است تا از کف نهادن شهر بیت‌المقدس از اینرو بایدما بدانیم که میخواهیم بکاری بس بزرگ وعملی بس شگرف اقدام کنیم ومسلم است که عیسویان عموماً درشهر بیت المقدس ازروی جانبازی مقاومت‌خواهند نمود اما بهرصورت لازمه‌ی مسلمانی ، داشتن همت بلند است ما باید یا بفتح بیت المقدس نائل شویم ویا همگان جان برسر بیت المقدس فـدا کنیم. مجاهدین اسلام درپاسخ سلطان محبوب خود همگروه فریاد بـر آورده با الله‌اکبر ولااله‌الاالله موافقت‌خویش را در بذل‌جان وتوان وروان اعلام نمودند .

ازطرفی سلطان بدریا سالار بزرگ خود موسوم به حسام الـدین لؤلؤ فرمان نوشت که با چندین اسطول که هراسطول شامل گروهی از ناوهای بزرگ جنگی بود از بنادر مصرلنگر کشیده بدریای سفید آمدند ودرآنجا نیروهای دریائی اسلام به شکار کشتی‌های جنگی وتجارتی اهل صلیب پرداخته ازرسیدن هر گونه کمك اروپـا به فلسطین جلوگـیری میمنودند .

همینکه سلطان خیالش ازجانب دریا آسوده شـد در سـاعتی سعد وروزی مبارك فرمان عزیمت داده با عموم مجاهدین اسلام بجانب بیت المقدس نهضت نمود .

ازطرفی نایب السطنه‌ی بیت‌المقدس که بادیدگانی گشاده نگهبان رفتار و کردار سلطان صلاح‌الدین بود همینکه یقین‌حاصل کرد که‌اردوی اسلام بجـانب شهرمقدس‌روانه شده است بوسیله‌ی جارچیان در تمامی کوچه ها وبازارهای بیت المقدس خطروصول خصم نیرومند را اعلام و مردم‌را برای مقاومت ودستیاری وحفظ شهرومدافعه ازجان ومال‌خویش

وحراست قبرعیسی ٤ بکمك دولت خواند - از هرجانب جمعیت هـای گوناگون مذهبی قیام کرده دراستحکام برج ها و باره‌ی شهروگود کردن خندق وساختن جان پناه ها بر یکدیگـرسبقت میجستند . درست روز پانزدهم ماه رجب هنگام ظهر بودکه بیرقهای رنگارنك مجاهدین اسلام به چشم مدافعین شهربیت المقدس ازدور نمودارگردید ودرحدودشصت هزار مرد شمشیرزن که برای دفاع ازشهرمقدس قیام واقدام کرده بودند ازمشاهده‌ی اردوی مسلمانان احساسات بغض وکینه‌شان به هیجان آمده درحالیکه با انگشت به روی سینه های خود چلیپا میکشیدند (نـام اقانیم ثلاثه را پدروپسرو روح‌القدس) برزبان راندند درآنهنگام بطوری که قبلا اشاره شد پادشاه بیت المقدس هنوزدر اسارت مسلمانـان ودر شهر دمشق زندانی بود از اینرو بزرگـان اهل صلیب یکی از امیران نامدارخودرا بنام (بالیان دوایبالین) بفرماندهی کل قوای مدافع شـهر انتخاب کرده بودند .

مورخین فرانسوی مینویسندکه سلطان صلاح الدین همینکه به شهربیت المقدس نزدیك رسید سفیری نزد اهالی‌فرستاد وپیغام داد : این شهر مقدس را منهم مثل شما خانه‌ی خدای بزرك میدانم ومن بـه اینجا نیامده‌ام تا با خونریزی وجنك شهرمقدس را ملوث کنم هرگـاه شمـا عیسویانیکه دراین شهر اقامت دارید بخواهید مانند من بـه این شهر احترام کافی گذارده باشید میباید اینجا را بمن تسلیم کنید تا من نیز در ازای آن نیمی ازخزائن هنگفت خودرا تسلیم شما نمایم و سرزمینی که برای‌اقامت ومعیشت شما کفایت نماید از قسمتهای آبادان این کشوربشما واگذارکنم تا با آن زر وسیمی که ازخزانه من دریافت میدارید در آن

سر زمین شهری زیبا برای خود بسازید وعلاوه بر این هـر گونـه کمک دیگری که درامور معیشت وزندگانی برای شما لازم شود تعهد مینمایم که بیدریغ ورایگان بتقدیم رسانم .

اما اهالی بیت المقدس درپاسخ سفیرچنین گفتند . (به سلطان‌خود ازطرف ما بگوئید دراین شهراست که خدای ما از جهت مادی و بدنی خود شهید گردیده مدفون شده است ماچنین شهری را هیچگونه‌ممکن نیست بشما بفروشیم ویا بنوعی ازانواع تسلیم نمائیم .)

سلطان صلاح‌الدین در آغاز ورودخود جانب غربی‌شهر رااردو گاه ساخت اما بعد از آنکه وسایل محاصره از جمله منجنیق های بزرك وکله قوچی‌ها و دیوارکوب های عظیم فراهم گشت روز بیستم رجب از جانب غربی‌شهر برخاسته جانب‌شمالی‌را اردوگاه‌ساخت ودرمقابل‌دروازه مشهور (عمورا) روبروی‌کلیسیای صهیون قرار گرفت. ازبامداد روز بیست ویکم ستیزوآویز آغاز شد منجنیق های مسلمانان بکار افتاد در مقابل آنها مدافعین شهر نیزمنجنیق های خودرا دربرجها استوار ساخته انواع تیرهای زهرآگین وسنك مانند باران بر سر مسلمانان میریختند در این رزم‌مجاهدین طرفین احتیاجی‌به تشویق وترغیب افسران‌نداشتند زیرا هر دوطرف این جنگ را جهاد مقدس میشمردند ویقین داشتند کـه هرگاه درهنگامه‌ی ستیزوآویزجان بسپارند یکسر ببهشت برین خواهند رفت چنانچه گاهگاه دیده میشد که دستجاتی از نیروهای مسلمان‌و عیسوی همقسم شده بی‌محابـا خودرا بدریای لشگرخصم‌میزدند ومعلوم بودکه درآنحال‌قصدی جز کشته شدن وبه بقای ابدی‌نائل شدن ندارند ازاینرو بودکه تلفات طرفین بسیار بود وبعضی‌روزها بقدری افراد فداکارمسلمان

ومسیحی کشته میشدند که موجب وحشت و دهشت بینندگان بی طرف میشد .

یکی از امیران وفرماندهان لشگر اسلام شخصی بود بنام عزالدین عیسی فرزند مالك که همه روزه بدون تعطیل درکار جنگ مداخله میکرد و با تمام قوا میکوشید - امیرعزالدین بنا بر شهامت وشجاعت و فضایل اخلاقی درنزد عموم افراد مسلمانان محترم بود ومجاهدین اسلام بجان ودل ویرا دوست میداشتند دریکی ازروزهای اواخر جنگ امیر مزبور در حین گیرودار با ضربتی از پشت سرجان سپرد زیرا دستجات سوار صلیبی برخی از روزها بطور ناگهانی ازدروازه بیرون تاخته بعضی ازجرگه‌های مجاهدین اسلام راکه نزدیکتر به باروی حصار بودند غافلگیر میساختند و در یك چنان هنگامه ئی بود که امیر عزالدین بشهادت رسید .

شهادت این امیرمحبوب چنان اثر تلخ و ناگواری در مجاهدین اسلام پدید آورد که بی‌اختیار همگی همگروه برسراهل صلیب ریختند ونیروهای صلیبی که ازشهر بیرون آمده بودند هرقدر کوشیدند که در برابرهجوم مسلمانان مقاومت ورزند میسر نشد ناگزیر عقب کشیده خود را بشهر انداختند . اما مجاهدین اسلام که از قتل امیر محبوب خود به هیجان آمده بودند دیوانه وار بدنبال خصم تاخته از خندق گذشته زیر باران تیروسنك نردبانهای دستی وکمندهای آماده‌ی خودرا بدیواراستوار کرده از باره بالا رفته چند برج عمده را بدست آوردند ودر همانحال دستجات نقب زن نقب های خودرا بزیر شاه برج حصار بیت المقدس رسانیده بودند .

همینکه اهل صلیب غلبه‌ی دشمن نیرومندرا دریافته قتل عام وفنای خویش را بچشم حقیقت مشاهده نمودند با شتاب هر چه تمامتر دورهم گرد آمده شورائی تشکیل و بنابرصوابدید کشیشان وجماعتی ازسرداران به تسلیم بیت المقدس مصمم شدند وهیئتی مرکب از پیشوایان و اعیان خود باشتاب بحضور سلطان فرستاده پیشنهادنمودندکه شهر بیت‌المقدس راتسلیم کنند بشرطی که به جمیع اهل‌صلیب امان داده شود. اماسلطان درپاسخ نمایندگان شهرفرمود من درشهر بیت‌المقدس بهمان قسمی رفتار میکنم که اهل صلیب هنگام تسخیراین شهر اقدام کردند.

در اینجا باید یاد آوری نمائیم بطوریکه خوانندگان گرامی در آغاز کتاب خوانده‌اند اهل صلیب بسال ۴۹۲ وقتی بیت‌المقدس‌را تسخیر کردند جمیع مسلمانانرا بقتل رسانیده اموال آنانرا بغارت بردند.

خلاصه آنکه سلطان با پیشنهاد نمایندگان شهر موافقت ننمود و هیئت مزبور با ناامیدی بشهر معاودت کرد. اما فرمانده کل نیروهای صلیبی سردار « بالیان » چون با روحیات و با فضایل اخلاقی سلطان آشنائی داشت از پاسخ وی نا امید نگشته شخصاً پیغام داد که بحضور سلطان میرود و بعد از آنکه از سلطان زینهار گرفت همراه دونفر از امرای صلیبی ازشهر بیرون آمده بخرگاه سلطان وارد وبا نهایت فروتنی وعرض مسکنت وذلت برای اهالی بیت المقدس ازسلطان زینهار خواست ولیکن هرچه ازفصاحت وبلاغت ومداهنه و فروتنی و کوچکی بخاطر داشت بکار برد بی آنکه بتواند ذره‌ای ازسختی سلطان بکاهد یاآنکه بتواند ویرا برسرترحم آورد.

بالاخره هنگامیکه سردار بالیان مشاهده نمودکه سلطان صلاح

الدین بــر خلاف رأفت و عطوفت طبیعی خود ، در این موقع بیــاد و حشیگریها و خونخواریهای اهل صلیب افتاده گرفتار احساسات انتقام آمیز و کینه توزانه گردیده است در عین ناامیدی ویأس از جای خود بر خاسته گفت: «ای سلطان بزرگوارا کنونکه تواحساسات لطیف وعواطف بشریت پرورخود را مغلوب کینه های دیرینه میسازی پس اینرا هم بدان که دراین شهر آنقدر ازمرد وزن گرد آمده‌اند که حسابش‌را تنهاخدای بزرگ میداند واین مردم بحکم آنکه آدمیزاده پای‌بند زندگی‌وحیات است و از مرك گریزان است اینك به امید حصول امان وزینهار تودست ازجنك کشیده منتظرند همانگونه که تو در شهرهای دیگر اهل صلیب را در زینهار خود قرار داده‌ای به اینان نیز امان خواهی داد و از جان بخشی دریغ نخواهی ورزید اما اکنون که ما مرك را بچشم‌خود میبینیم وراه فرار از نابودی را بروی خود بسته می‌یابیم مطمئن بــاش که در نخستین قدم تمامی کودکان و زنان خود را با خنجرفنا خواهیم ساخت سپس جمیع اموال ودارائی خویش را به آتش قهر خواهیم سوخت بعد ازآن یك گروه پنجهزار نفری از اسیران مسلمان را که در شهرهستند ازدم تیغ خواهیم گذرانید وهرچه ازچارپا در دورن حصار است بیجان خواهیم ساخت سپس همگروه کفن پوشیده با تیغ های آخته ازدروازه بیرون تاخته مانند مردمی که دست از جان شسته به حمایت دین وایمان خویش برخاسته‌اند به قلب سپاهیان شما خواهیم زد و تو خویشتن بهتر میدانی که چنین مردمی هر نفر چندین نفرازخصم‌را بخاك وخون‌میکشند تا خود بخاك افتند ودرآنصورت یا در راه ناموس وشرف خویش تمامی

ما نابود خواهیم گشت ویا بر شما غالب آمده درفش مباهات و افتخار خواهیم برافراخت .

سخنان سردار بالیان چون از دل برمیخاست دردل سلطان نشست از اینرو جمیع امیران وسرکردگان راگردآورده باعموم مشورت نمود وآنان باتفاق آرا قبول پیشنهاد اهل شهررا ترجیح داده تصویب کردند آنگاه سلطان با شرایط زیر به اهالی شهر زینهار داد : ۱- هر مرد یك دینار طلا وهرزن پنج دینارطلا وهر کودك خواه پسرخواه دخترسر گزید یعنی جزیه بدهد ۲- این مبالغ از روز قرار داد تا مدت چهل روز تماماً پرداخت شود وهرمرد یا زن یا کودك که در مدت چهل روز مبلغ سر گزید را نپردازد ببردگی درآید ملك مسلمانان باشد ۳ - تمامی اسلحه موجود در شهرخواه دولتی خواه فردی وتمامی اموال مربوط به حکومت به سپاه غالب تعلق خواهد گرفت .

بعد از پایان مذاکرات وامضای زینهارنامه روز بیست وهفتم رجب که روز جمعه بود وشب آنروز مطابق روایات اسلامی شب معراج حضرت رسول « ص » شناخته میشود از سال ۵۸۳ هجری قمری شهر مشهور بیت المقدس تسلیم مجاهدین اسلام گردید وپرچم ها و درفش بزرك مسلمانان بر برجها و باره‌ی شهر افراشته گشت و بعد از آنکه مدت ۹۱سال آنشهرمقدس درتصرف اهل صلیب بود باردیگر به حیطه‌ی تملك مسلمانان درآمد .

روز فتح بیت المقدس برای مسلمانان گیتی یکی از بزرگترین جشن‌های دینی‌وسیاسی محسوب گشت و همینکه مژده‌ی فتح آنشهر به یکی از بلاد اسلام میرسید مردم دیوانه وار از شدت شادمانی و فرح

همدیگر را در آغوش کشیده به تکبیر و تسبیح خداوند بزرگ می-
پرداختند .

بعدازتسخیر بیت‌المقدس ملکه‌ی صلیبی که همسر پادشاه کوی بود ازسلطان خواهش نمود رخصت فرماید که او نزد شوهرخویش رود سلطان بیدریغ اجازه داد وبانوی مزبور با تمامی اموال بهمراهی خدم و حشم و ملازمان ووابستگان خویش از بیت المقدس کوچیده به قلعه‌ی نابلس رفت زیرا پادشاه کوی را نیز ازدمشق به قلعه نابلس برده بودند ، نسبت به دیگر بانوان و همسران امرای صلیبی که در بیت المقدس میزیستند بهمانطریق سلطان راه ورسم مروت وبخشایش را ترك نفرموده همگانرا آزادی بخشید که نزد شوهران خویش بروند و هر کدام که شوهرشان درنقطه‌ی زندانی بود آزادانه به نزد شوهرخود رفتند ازجمله‌ی همسران امرا یکی هم زن پرنس رانود فرمانروای گرك بود که ستمکاری وتزویر و عهد شکنیهای وی نسبت به مسلمان زبانزد عام و خاص گردیده بود .

همسر پرنس رانود یکی از پسرانش در دست مسلمانان اسیر و زندانی بود ازاینرو بانوی مزبور بحضور سلطان رفته آزادی فرزند خود را استدعا نمود سلطان درپاسخ او گفت : « پسرت را با تسلیم قلعه گرك معامله میکنم .» آنزن با شتاب از بیت المقدس به گرك رفت اما اهالی گرك راضی به تسلیم نشدند بنا براین پسراوهم آزاد نشد .

یکی از کسانیکه شهر بیت المقدس را ترك گفت رئیس بزرگ روحانیون وپیشوای عموم کشیشان آنجا بود . پیشوای مزبور تمامی خزائن قبرعیسی راکه شامل ظرفهای نقره وطلا و تاجها وخنجرها وشمشیرها و

جواهرات فراوان دیگر بود برداشته با خود ازشهر بیرون برد . تنی چند از مسلمانان نزد سلطان آمده گفتند اینهمه اموال و گنجینه ها را چگونه میتوان اجازه داد که کشیش مزبور باخود ببرد وحال آنکه هرگاه ضبط شود بر نیروی مالی مجاهدین اسلام تا حد زیاد خواهد افزود سلطان درپاسخ آنان گفت: « من باموال کلیسا امان دادم و بهیچ صورت قول خود را نمی‌شکنم .»

سپس یکدسته‌ی سوار مقرر فرمود تا کشیش مزبور را با اموال ودارائی وی بشهرصوررسانیدند زیرا درآنموقع شهرصور پناهگاه اهل صلیب شده بود. همینکه بشارت فتح شهر بیت المقدس درعالم اسلام انتشار یافت در جمیع ممالك نماز تشکر خوانده شـد و شاعران وخطیبان و سخنوران از جمیع اطراف و اکناف عالم اسلام قصیده های فراوان در مدح سلطان صلاح الدین ایوبی سرودند و بسیاری ازدلاوران وسلحشوران مسلمان از خراسان و ماوراء النهر و نقاط دیگر داوطلبانه بقصد جهـاد خودرا به اردوی سلطان میرسانیدند وازآنجائیکه اکثرقصاید ومدیحه سرائیها بزبان عربی انتشاریافته است ما ازنقل آنها دراین کتاب خودداری مینمائیم .

هنگامیکه اهل صلیب بیت المقدس را تسلیم کردند مسجد اقصی را بصورت کلیسا درآورده چلیپائی عظیم ازسنك و گچ درقله‌ی گنبدمسجد بنیاد نهادند اما مسلمانان روزبعد ازفتح آن چلیپا را سرنگون ساختند وهنگامیکه صلیب مزبور فرومیریخت ازجانبی تکبیروتسبیح مسلمانان وازجانب دیگرضجه وفریاد اهل صلیب که در کار مهاجرت بودند فضای

شهررا پر کرده شدت همهمه وفریاد عمارات آنجا را میلرزانید چنانچه گوئی زلزله حادث شده است .

بعداز خرابی چاپپای مزبور سلطان فرمانداد تا مسجد اقصی را در نهایت زیبائی زینت وآرایش دادند ومنبری از چوب ساخته در آنجا نهادند آنگاه روزجمعه‌ی آینده مطابق چهارم ماه شعبان برای نمازجمعه گروه‌گروه درمسجد حضوریافتند وعموم علما و خطباء هر کـدام برای آنروز خطبه ای ساخته بودنـد و مشتاق آن بودند کـه خطبه خود را بخوانند - عموماً بانتظار فرمان سلطان بودند که کدامیك ازعلما رابرای خواندن خطبه دعوت نماید اما سلطان از مابین همگی به قاضی دمشق ابوالمعالی محی‌الدین محمد بن زکی‌الدین قرشی اشاره نمود که خطبه بخواند . واین قاضی آن کسی‌است که هنگام فتح حلب قصیده‌ای‌ساخته طی آن پیشبینی‌نموده بود که در رجب آینده شهر بیت المقدس تسخیر خواهد شد ما این نکته را درفصول گذشته کتاب یاد نمودیم .

اینك ازآنجاکه پیشبینی‌وی انجام‌گرفت واقعاً استحقاق خواندن خطبه را درچنان روز مهمی میبایست که وی داشته باشد . خطبه مزبور که با سوره الحمد شروع میشود خیلی‌طولانی است و نکات بسیاری از امرجهاد را درآن خطبه میتوان یافت - خلاصه آنکه سلطان تـا روز بیست وپنجم در بیت المقدس اقامت نمود ودرآنروز ها هم خود را به بیمارستانها و نوانخانه ها ومهمانسرا برای فقرای مسلمان و امورخیریه‌ی دیگرمصروف میداشت .

بند - هشتم ناکامی در فتح صور

درفصل گذشته اشاره نمودیم که اهل صلیب بعدازسقوط بیت المقدس عموماً بشهر صوررفته تحصن میجستند و ازما بین بزرگـان اهل صلیب «پرنس گنراد» درشهر مزبورحکومت میکرد وروزوشب دراستحکام وفراهم آوردن وسایل دفاع آنجاکوشش مینمود.

شهرصور ازسه طرف به آب دریا احاطه شده و فقط از یکجانب بخشکی اتصال داشت سلطان ازبیت المقدس بیرون آمده به عکا رفت و از آنجا بجانب صور نهضت نموده روز نهم رمضان بعد از آماده شدن وسایل هجوم به حصارشهر نزدیکترشده روی تپه‌ی بلندی اردو زد واز آنجائیکه شهر مزبور فقط ازیك طرف به خشکی اتصال داشت بنا بـر فرمان سلطان هرروزدونفرازامیران وسرکردگان‌اردو بجنك میپرداختند زیرا برای همکاری جمیع سپاه وسعت زمین کافی نبود - مثلا روزهـای اول پسران سلطان صلاح‌الدین فرمانده نیروی مهاجم بودند مانند «ملك افضل» «ملك ظاهر» «ملك عزیز» وبرادرش «ملك عادل» وبرادرزاده‌اش تقی‌الدین وبهمین طریق سایرافراد خاندان سلطنت هرکدام بنوبه خود فرماندهی یکروز را متعهد میشدند وامیران وبزرگان دیگرنیزهرکدام درنهایت کوشش وفداکاری برای تسخیرصور میجنگیدند.

اما اهل صلیب ناوهای جنگی خود را از دوطرف شهر بخشکی نزدیك آورده بوسیله‌ی منجنیق‌ها وماشینهائی که در ناوها قرارداده بودند مسلمانان را با تیر یا سنك مورد هجوم قرارمیدادند والحق درآنروزها بسیاری از دلاوران مسلمان زخمی وکشته شدند وتمامی سعی وکوششی

که برای نزدیك شدن بحصار شهر بکار میرفت بی‌نتیجه میماند تاآنکه سلطان بدریا سالار خود فرمانداد ده فروند از ناوهای جنگی راکه در عکا بودند بجانب صور فرستد و ناوهای اهل صلیب با ناوهای مسلمانان به ستیز و آویز پرداخته نتوانستند دیگر بمهاجمین مسلمان در خشکی آسیبی برسانند از اینرو دلاوران سپاه اسلام توانستند سنگرهای خود را تا نزدیکی‌حصار شهر برسانند وچیزی نمانده بود که تسخیرشهرصور میسر گردد امادراین اثنا اتفاق بدی افتادکه کارفتح شهررا بتعویق‌افکند واقعه‌ی مزبور چنین بود که دریاسالارمسلمانان بنام عبدالسلام مغربی‌که فرمانده ده ناو مزبوربود درنهایت شجاعت وکاردانی و با مهارتی‌که در امور دریا نوردی داشت توانست‌کشتی هـای جنگی اهل صلیب را در بندرگاه صوربمحاصره بیاندازد و دایره‌ی محاصره را بطوری تنك‌گرفت که هیچکدام ازکشتی‌های صلیبی راه فرار نداشتند هنگام سحر دیده بانان ناوهای مسلمان چون از موفقیت خود مطمئن شدند دیده بـر هم نهاده بخواب خوشی فرورفتند و دریا نوردان صلیبی آن فرصت را مغتنم شمرده ناوهای مسلمان را غافلگیر واحاطه نموده بدرون‌کشتی‌ها حمله بردند بسیاری از جنگجویان مسلمان‌کشته شدند یا باسارت در آمدند وقسمتی هم خود را به آب افکنده بجانب ساحل‌گریختند واهل صلیب پنج‌کشتی از ده‌کشتی‌را بتصرف خود درآورده دریا سالاررا نیزباسارت گرفته مجدداً وارد خور(بندرگاه) شدند.

بعد ازپیش آمد مزبور چون‌کمك مسلمانان ازراه دریا بریده‌شد برمقاومت اهل صلیب افزوده گشت از طرفی بتدریج فصل زمستان سر میرسید وسرما بشدت آغازمیشدگروهی‌ازامیران سپاه اسلام به سلطان

اصرار نمودند که عجالتاً محاصره‌را ترك گفته تافصل بهارجنك رابتعویق اندازد اما برخی از بزرگان مانند فقیه عیسی وامیرحسام الدین و امیر عزالدین و نیز شخص سلطان طرفداردوام جنك بودند ودرانجمن‌شورای جنگی طرفداران ترك جنك را با منطق نیرومند خود مغلوب و به موافقت وادار کردند اما بهر حال از آنجا که بسیاری از افراد مهاجمین بیماریا زخمی‌شده بودند مسئله‌ی دوام‌جنك میسر نگردید و روز آخر ماه شوال اردوی سلطان از محاصره‌ی شهر صور دست‌کشیده آنجارا ترك گفت و سلطان امرای اردو را مرخص ساخت‌که برای مدتی آسایش‌و استراحت بخانمان برگردند.

از آنجمله ملك عادل برادر سلطان روانه‌ی مصرشد وتقی الدین برادر زاده‌اش بدمشق رفت ملك ظاهرفرزندش‌عازم حلب گردیدوسلطان شخصاً نیز به عکا مسافرت کرد - دراینجا باید بگوئیم که مسئول‌پیش آمد صورو ناکامی‌شخص‌سلطان بود واین‌نکته‌را تمامی‌امراوبزرگان‌درشورای جنك بحضور وی اعلام نمودند و سلطان نیزدعوی آنانرا تصدیق نمود زیرا سلطان صلاح الدین با فتوت و رحمدلی‌خود اجازه داد اهل صلیب از شهرهای فتح شده مانند بیت المقدس، عسقلان، عکا و غیر آنها در عین آسایش وزینهار و امان سلطان روانه شهرصورشدند وطبعاً اجتماع آنگروه جنگجو وسلحشور دریك شهر موجب استحکام و نیرومندی آنها در دفاع از حصار مزبور بود وحال آنکه اکثر امرا و بزرگان با این رأفت بیمورد سلطان مخالف بودند ولی دراین مورد شخص‌سلطان استبداد رأی عجیبی نشان میداد.

خبر فتوحات مسلمانان وزبونی و بیچارگی اهل صلیب همینکه باروپا رسید موجب تشویش وهیجان عموم ملل آن قاره شد وهنگامیکه سقوط شهر بیت المقدس را به پاپ اوربانس سوم گزارش دادند نامبرده لرزیده زمینگیر شد ودرعین حال بیماری برای تغییر آب وهوا ازروم بشهر ونیز رفت ودرآنجا وفات یافت .

بعد ازوفات اوربانس سوم گریگوریوس هشتم به مسند والای پاپی نشست ودرآنوقت بود که پیشوای روحانی شهرصور بنام ویلهلم خودرا به ایتالیا رسانیده بحضورپاپ رفته بپای او افتاده کمك ذات مقدسش را برای نجات قبرمسیح بازاری والتماس استدعا نمود .

پاپ گریگوریوس یکفرمان عمومی خطاب به جمیع ملل اوروپا صادر کرده اعانت ومساعدت ومجاهدت همگان را برای نجات بیت المقدس واجب شمرد ودرحکم مزبور برخی ازعبارات بطریق زیر بوده که نقل میکنیم : « اینك وقت امتحان رسیده است ما باید گنجینه‌ی پربهای خدا یعنی مدفن عیسی مسیح را باردیگر ازتصرف دشمنان مسیحیت بیرون درآوریم حالا آنهنگامی است که باید گنجینه های زمینی را برای تصرف گنجینه‌های آسمانی صرف نمائیم یعنی با بذل جان ومال سعادت و خیر ابدی تحصیل نمائیم .» پاپ درآخرحکم خود چنین مینویسد : « در این مورد سزاوار نیست که شما جامه‌های فاخر بپوشید و با بازهای شکاری و سگهای زیبای خود عازم سفرشوید شما باید از هرگونه وسائل تفنن و آسایش پرهیزنموده نیت خودرا با خضوع وخشوع منحصر به جهاد در راه خدا وتصفیه روح خویش انحصاردهید .»

پاپ گریگوریوس بعد از صدور حکم مزبور دیگر فرصت نیافت

که لوازم کار جهاد را تکمیل نماید. زیرا در شهر « بیزا » بیمار گردیده وفات یافت و بجای وی کلمنیوس سوم بمسند پاپی نشست و این پاپ شخص ویلهلم پیشوای روحانی شهر صوررا ازجانب خود نمایندگی دادتا اهالی اروپا را برای جهاد برانگیزد و ویلهلم پیش از هرجای دیگر به کشور فرانسه رفت زیرا اهالی فرانسه ازملل دیگر برای جهاد آماده‌تر بودند.

بعد از ورود بخاك فرانسه پیشوای روحانی شهر صور مشاهده نمود که فیلیپ پادشاه فرانسه با هانریکوس دوم پادشاه انگلیس مشغول جنك هستند ویلهلم شخصاً بمیدان جنك رفته با هرابرام واصراری که ممکن بود ما بین دوپادشاه را صلح داد سپس پیشنهاد نمود که دوشهریار مزبور برای مقدمات جهاد شورائی مرکب ازسران وسرکردگان دوسپاه تشکیل دهند وشورای مزبور تشکیل یافت. هنگامیکه ویلهلم پیشوای صور وارد شورا میشد هردوپادشاه با جمیع افسران اورا استقبال نموده با عزت واحترام درصدرمجلس نشانیدند. ویلهلم درشورای مزبور نطقی کرده گفت: « اکنون شهر بیت المقدس وسرزمینهای مقدس به چنك وحشی‌ها وبربرها افتاده است » جمله « بربر » اصطلاحی است که اهالی اروپا از قدیم ترین ایام تاریخ خود ملل و اقوام غیر اروپائی را بدان عنوان مینامیدند ومثلا در دورانی که طبقات ممتازه اروپائی با تن عریان زیسته ازکمرتا زانوی خودرا با پوست می‌پوشانیدند بازهم بملل ایرانی و بابلی و مصری که دارای جمیع وسایل مدنیت بودند کلمه‌ی بربررا اطلاق مینمودند - مقصود این است که اینگونه نخوت وخودبینی ازصفات ذاتی وجبلی مردم اوروپا است. ویلهلم گفت « وحشی‌هامسیحیان‌را مانند

گله‌های گوسفند در پیش رانده آنها را میزنند و میکشند و میفروشند و این بیان اشعیا پیغمبر اسرائیل صدق کرده است که میفرماید خدای بزرك دست خود را بجانب سر زمینهای ما بین فرات تانیل گسترده ضربتی بر آن مرز و بوم وارد خواهد آورد که زخم آن در همه جا نمایان خواهد بود ، خلاصه آنکه اینك غیراز شهرهای انطاکیه وطرابلس و صور پناهگاهی برای اهل صلیب باقی نمانده‌است و کودکان ودوشیزگان مسیحی در چنگال مسلمانان وحشی به چنان ذلت وستمی گرفتارند که دل سنك بر آنان میسوزد» ویلهلم بعد از آن، فرمان پاپ‌را درآنمجلس قرائت نمود بیانات کشیش مزبور احساسات کینه و بغض را در حاضران انجمن بجوش آورد بنوعی که فیلیپ پادشاه فرانسه وهانریکوس پادشاه انگلیس هردو برخاسته یکدیگررا درآغوش گرفته گریستند و بجانب ویلهلم رفته ازدست اوچلیپای مقدس‌را بعنوان آغازجهاد دریافت نمودند وسوگند یاد نمودند که برای نجات بیت‌المقدس بقدرطاقت وتوان‌خود بکوشند سپس جمعیت از انجمن مزبور برخاسته با فریاد : (ما بدنبال صلیب میرویم ما صلیب را خواهیم افراخت) از همدیگر جدا شده به تدارك وسایل جهاد پرداختند .

درروزهای‌بعد ازآن مجلس‌هردوپادشاه بفکرمصارف‌لشکرکشی افتاده پس‌از مطالعه ومشاوره‌ی طولانی قرار شد هرکس که بنابرعلتی نتواند درسفرجهاد شرکت نماید میباید ازاموال موجود خود یك ده‌یك جداکرده تسلیم شورای جنگ کند تا بمصرف تجهیزات برسد و نیز همین‌اشخاص درآینده یك ده یك‌ازدرآمد سالیانه‌ی‌خودرا برای‌مصارف

جنك بمأمورین شورای جنگ خواهند پرداخت . از آنجائیکه مالیات مزبور میبایست در کارستیز و آویز باسلطان صلاح‌الدین هزینه شود نام مالیات مزبور (عشریه‌ی صلاحی) گذارده شد و همینطور هم درتواریخ ثبت است ، ضمناً ازطرف کلیسا اعلام شد که هرکس درپرداخت مالیات (عشریه‌ی صلاحی) کوتاهی ورزد ازحمایت کلیسا محروم خواهد بود - بالاخره مأمورین جسور وفعال درجمع آوری آن مالیات همت ورزیدند اما پس از جمع آوری معلوم شد بازهم کفایت مصارف جنك‌را نخواهد نمود ازاینرو فیلیپ پادشاده فرانسه دستور داد یهودیهای مقیم فرانسه پنجهزارمین نقره بخزانه بدهند (هرمین تقریباً ده تومان نقره میباشد که بنرخ کنونی تقریبا یکصد تومان خواهد بود) مبلغ هنگفت مزبور با هر جبر وستمی که بود از یهودیها دریافت شد و بر اثر آن تعدیات بسیاری ازیهود فرانسه بخاك انگلیس پناه بردند.

در اثنای آن احوال هانریکوس پادشاه انگلیس وفات کرد و پسرش ریکاردوس برتخت نشست . این ریکاردوس کسی‌است که اعراب اورا ریشارد قلب الاسد مینامند که‌شیردل باشد زیرا ریکاردوس همین‌معنی را میدهد . ریکاردوس که جوان بود و جویای نام با سعی و همت فراوان در فراهم آوردن وسایل جهاد کوشش ورزید وبرای تحصیل پول بهر وسیله متشبث شد چنانچه کشور اسکاتلند راکه پدرش تازه بارنج بسیار بزیر فرمان خود درآورده بود بنا بر روایت مورخ دانشمند سید علی حریری بمبلغ ده هزار میرن به اهالی آنجا فروخت (هرمیرن تقریباً یك لیره میشود) وبدینطریق ازحق فرمانروائی در اسکاتلند صرفنظر

نمود سپس ازتوانگران وصرافان انگلستان که اکثر یهودی بودند کمك مالی طلبید.

در آن ضمن‌ها جماعتی ازمردم انگلیس بقتل‌عام یهود پرداخته اموال کشتگان‌را ضبط میکردند چنانچه بقدری از یهودی های بینوا مخصوصاً ازمهاجرین یهودی فرانسوی کشتارشد که درکوچه وبازار خون بنی اسرائیل جاری گردید و درهرگذر صدها نعش یهودی بخاك میافتاد درآخرکار پانصد نفرازیهودیان همت کرده با عیال و کودکان خویش به قلعه‌ی یورك پناه بردند ودرآنجا تحصن جسته بدفاع خویش پرداختند اما انگلیسها آن قلعه را محاصره کرده وسایل تسخیر آنجا را فراهم ساختند.

درآن حال یهودیان حاضرشدند برای نجات خود هدیه هنگفتی بپردازند اما انگلیسهانپذیرفتند ووقتی‌یهود ازنجات خود ناامیدگشتند تصمیمی مردانه‌گرفتند بدینصورت که نخست جمیع اموال خودرا رویهم ریخته آتش زدند سپس زنان وکودکان را عموماً ازدم تیغ گذرانیدند بعد ازآن مردها به‌کشتن یکدیگر پرداختند و پس‌ازآنکه تنی چند از دلاوران یهود باقی ماندند دروازه‌ی قلعه را گشوده با تیغ آخته به انگلیسها حمله‌نمودند وآنقدرجنگیدندکه کشته شدند. شدیدترین قتل‌عام یهودیان درشهرهای توریش، ستام فرد ولیکوسن بوقوع پیوست اما بعد از خرابی بصره و نابودی اکثر یهودیان ریکاردوس امپراطور بقیة السیف آنها را امان داده تحت حمایت خویش قرار داد وبهمین علت هنگامیکه برای جنك صلیب از انگلستان روانه میشد یهودیان مزبور

که حیات خودرا مدیون حمایت امپراطور میشناختند مبلغ خطیری کمك مالی نمودند واین روایتی است که صاحب تاریخ «الاخبار السنیه» نقل نموده است .

بعد از آنکه پادشاهان فرانسه و انگلستان تصمیم بسفر گرفتند ویلهلم بخاك آلمان رفت و نزد پادشاه اطریش موسوم به فردریك اول وملقب به پادشاه «ریش قرمز» به تبلیغ پرداخت وبالاخره پادشاه مزبور با گروهی امرا وسرکردگان بزرك تحت تأثیر بیانات ویلهلم برای جهاد مقدس آماده شدند وسوابق کدورت ورنجشی که مابین فردریك بادربار پاپ وجود داشت براثر میانجیگری ویلهلم بصلح و وداد مبدل گردید . اما پادشاه فردریك مردی مجرب بود زیرا دردومین جنك صلیبی دخالت کرده شخصاً بکشورشام رفته زحمات و مشقات فراوان دیده بود و مشکلات و دشواریهای اینگونه مسافرت را بخوبی میدانست از اینرو بعد از آنکه تصمیم گرفت که در این جنگ دخالت نماید مجلسی از خردمندان تشکیل داد ودرآن انجمن این موضوع به تصویب رسید که هرکس سه وزنه آلمانی نقره باخود نداشته باشد حق ندارد درجنك صلیب شرکت نماید و در اردو پذیرفته نخواهد شد - اعلان این نکته موجب گردید که اشرار واوباش وکسانیکه فقط بقصد غارت ودزدی ازبیگانه وخودی درسفرجهاد شرکت میجستند این بار ازمشارکت محروم شوند اشتهار این مطلب پادشاه فرانسه وپادشاه انگلیس را نیزوادار کرد که درشهر (نورماند یا) انجمنی آراستند واز لحاظ اخلاقی نظارتی بوجود آوردند تا مجاهدین صلیبی را ازکردارزشت وفسق وفجور واعمال مفسده

آمیزی که درسفرهای قبل معمول بود دراین سفر بازدارند بنا براین هر دو پادشاه فرمانی حاوی شرایط زیر صادر نمودند اول مجاهـدین صلیبی نمیتوانند با خود کسی ازنسوان همراه ببرند زیرا در سفرهای گـذشته وجود زنان موجب اختلال نظم وفساد اخلاق گردید دوم بازی قمار مابین مجاهدین صلیبی ممنوع است بعد ازاین مقدمات هر دو پـادشاه به شهر فاسلای نزد برنردوس مقدس حضور یافتند .

این برنردوس مقدس همان کشیشی است که جنك دوم صلیبی را براه انداخت پادشاهان مزبور باردیگر ازدست برنردوس صلیب سرخ را دریافت ودرحضوراوقسم یاد کردند که ازفداکاری دراسترداد بیت‌المقدس کوتاهی نورزند آنگاه چنین مقررشد که فیلیپ بانیروی فرانسوی ازراه بندر ژن وریکاردوس باسپاه انگلیس ازراه مارسیل به کشتی نشسته در جزیره سیسیل بهمدیگر بپیوندند سپس همگی روانه‌ی شامات شوند .

در اینجا باید یاد آوری نمائیم که مقدمات جنك سوم صلیبی در اروپا از سال ۵۸۳ آغاز گشت لیکن تا سال۵۸۶هجری طول کشید ودر این تاریخ بود که مجاهدین اروپائی وارد شام شدند .

اینك بر میگردیم بداستان عملیات سلطان صلاح الـدین ایوبی سال ۵۸٤ هجری سلطان با لشگر مختصری که در رکاب وی بود از عکا بقصد تسخیر قلعه کوکب روانه شد ـ قلعه‌ی مزبور در سمت جنوب عکا قرار داشت و با آنکه اکثر بلاد واقع درجنوب عکا بتصرف سلطان در آمده بود هنوز قلعه کوکب ودوسه قلعه‌ی مستحکم دیگر دردست اهل صلیب بود ونیروهای صلیبی که پناهگاه مستحکمی داشتند غالباً از قلعه

فرود آمده به کاروان‌ها و قوافل مسلمانان هجوم برده خسارات زیادی وارد میساختند . بعد از آنکه سلطـان با اندك سپاهی که همراه داشت به قلعه کوکب رسید ملاحظه نمود که دژ مزبور بسیـار مستحکم است و محاصره‌ی آنجا با اندك لشکر رکابی که همراه سلطان است میسر نیست بنا براین یکی از امرارا در آن حدود باگروهی از دلاوران مأمور اقامت نمود تا از مزاحمت اهل قلعه نسبت به کاروانها و دهات جلوگیری نماید وسلطان خویشتن بجانب دمشق رفت .

بعدازورود سلطان به دمشق ازطرف جمیع پادشاهان وفرمانروایان مسلمان هیئتهائی برای تبریك و تهنیت به دمشق وارد شدند و سلطان موقع را مغتنم شمرده بهجمیع سلاطین عالم اسلام نامه نوشته کمك آنان را برای قطع خطر اهل صلیب تقاضا نمود سپس سلطان ازدمشق بجانب حمص رفت ودر کناردریاچه قدس اردوزده به انتظار ورود لشکریانیکه از ولایات مختلف احضار کرده بود مدتی اقامت نمود و از آنجا همراه گروهی از زبده سواران وشجاعان لشکر شخصاً بحدود خاکهای صلیبی رفته تدریجاً بطرابلس نزدیك شد و در خاکهای طرابلس با نظر دقت و کنجکاوی گردش کرده روزی چند گدار ها ومعبرها و راههای مختلف را بررسی نموده مجدداً به‌اردوگاه خویش واقع درنزدیکی قلعهٔ اکراد برگشت ـ در آن روز ها یکی از دانشمندان بنام قاضی منصور بحضور سلطان آمده تعهد نمود هرگاه سپاه اسلام بجانب لاذقیه وبلاد واقع درسواحل شمالی نهضت کند قاضی‌نامبرده آن بلاد را بدون رنج وتعب فراوان تسلیم سلطان نمـاید ـ قاضی منصور مرکزش در شهر کوچك

« جبله » بود و نظر بشخصیت و نفوذی که داشت ازطرف « بوهیموند »
فرمانروای انتاکیه بحکومت جبله و بلاد آنحدود نصب شده بود و در
این هنگام بحکم ایمان و احساسات اسلامی در صدد فداکاری برآمده
خواست خدمتی که شایسته باشد بعالم اسلام تقدیم نماید ـ سلطان صلاح-
الدین براثر تشویق و ترغیب قاضی منصور روز چهارم ماه جمادی الاول
از قلعهٔ اکراد نهضت نموده روز ششم همین ماه بشهر انطراسوس رسیده
بعداز ورود بشهر معلوم گشت که اهل صلیب آنجا را تخلیه کرده بدو
قلعه‌ی محکم که درنزدیکی شهراست پناه برده‌اند ـ مسلمانان آندوقلعه
را محاصره نمودند مردمی که دریکی ازاین دوقلعه بودند امان طلبیده
قلعه را تسلیم کردند اما اهالی قلعه‌ی دومی که موقعیت آنها استوارتر و
محکمتر بود تسلیم نشدند و چون تسخیر قلعه مزبور بسیار دشوار و
مستلزم مدتی صرف وقت وجنگ وجدال بود روز چهارم جمادی الاول
سلطان از انطراسوس روانه شده به قلعه مرقیه رفت ودرآنجا معلوم شد
که اهل قلعه خانمان خودرا رها کرده پراکنده شده اند از قلعه مزبور
تا شهر جبل راههای کوهستانی و بسیار صعب بود بطوریکه دو اسب یا
دوگاو دوش بدوش نمیتوانستند ازآن راه ها بگذرند وعلاوه بر پرتگاه
های خطرناك اهل صلیب نیز درکوهستانهای مزبور استحکاماتی داشتند
که ازآنجا میتوانستند عابرین را درکوره راههای پرخطر صید کنند ـ
اما سلطان صلاح الدین با آنکه بسیار احتیاط کار و دوراندیش بود و
همواره از اینکه مجاهدین اسلام را درخطر اندازد پرهیز مینمود وارد
کوره راههای مزبور شده با مراعات تدابیر و احتیاطات لازم لشکریان

خود را از آنجا عبور داده روز هیجدهم جمادی الاول عموم مسلمانان بسلامت از کوهستان مزبور گذشته واردجبله شدند وچون قاضی منصور پیش از سلطان بشهر وارد و وسایل اردوی اسلام را فراهم آورده بود سلطان یکسره داخل شهر شد وپرچمهای اسلام دربرجهای جبله افراشته گشت - اما اهل صلیب از شهر جبله خود را به کهن دژ کشیده در قلعه آنجا تحصن جسته بودند.

قاضی منصور بانصیحت واندرزهائی که مقتضی میدید آنان را از مقاومت منصرف ساخت تا بالاخره قلعه‌را باگرفتن امان تسلیم کردند اما مقررشد تنی چند ازبزرگان اهل صلیب بعنوان گروگان دراردوی سلطان بمانند زیرا بوهیموند فرمانروای انطاکیه ازقاضی منصور برخی ازمحترمین مسلمان راگروگان گرفته بود وسلطان این گروگان اهل صلیب رانگاه داشت تا در مقابل گروگان های مسلمان معامله شود - سلطان پس از تسخیرجبله قلعه ها واستحکامات آنجارا تصرف نموده در آن نقاط پادگان کافی گماشت و روز بیست وچهارم جمادی الاول ازجبله به لاذقیه رفت.

اهل صلیب چون ازمحافظت شهر عاجز بودند دردو قلعهٔ مستحکم آنجا تحصن جستند وسلطان بعداز تصرف شهر آندو قلعه را بمحاصره انداخت ونقب زنها بکار پرداختند همینکه نقب ها بنزدیك برج و باره رسید اهل صلیب بوحشت افتادند و قاضی منصور موقع را مقتضی دیده نزد آنان رفت و ایشان را از عاقبت کار بیم داده وادار ساخت تا امان طلبیدند اهل صلیب زینهار خواستند وقلعه ها بتصرف مسلمانان در آمد.

بعداز تسخیرلاذقیه ودژهای آنجا ناگهان مسلمانان دیدند که روی

دریا سیاه شد و پس از تحقیق معلوم گشت که فرمانروای جزیره سیسیل یا بقول اعراب صقلیه درخطر بودن لاذقیه را شنیده یك اسطول بزرگ مرکب ازشصت ناوجنگی بکمك آنان فرستاده است ـ وقتی اهل‌لاذقیه کشتی‌ها را دیدند در صدد افتادند که بناو های جنگی پناه ببرند اما دریا سالارسیسیلی باخشم وغضب به‌اهل‌شهر پاسخداد که من شمارا فقط بعنوان اسیر خود میتوانم بپذیرم زیرا شما یك‌شهر صلیبی را با وحشت و بیم بی‌جهت تسلیم دشمن کرده‌اید ـ وقتی اهل لاذقیه اوضاع را چنین دیدند با رضای خاطر بخدمت سلطان فرستاده قبول نمودند که جزیه‌ی اسلامی‌وسالیانه را برطبق معمول بپردازند ودرامان سلطان باشندسپس دریا سالار سیسیلی ازسلطان صلاح الدین زینهار طلبیده به‌خشکی پیاده شده بحضور وی رسیده خطاب بسلطان چنین‌گفت: «ما شبهه نداریم که تو پادشاهی رحمدل و بافتوت هستی اینك مسلم است که تو هرچه را میخواستی و آرزو داشتی در باره این مردم بعمل آوردی اما بعداز این نفع تو در آنست که این مردم را بخانمان خود برگردانی و شهر های آنان را به‌ایشان مسترد بداری تا آنها نیز مملوك تو و لشکریان تو محسوب شوند و برای خاطر تو بادشمنانت مبارزه کرده هر کشوری را که بخواهی برایت تصرف کنند و اگر غیر ازاین باشد و بدینصورت که عمل میکنی بازهم به ستیز وآویز دوام بدهی یقین بدان که از راه دریا آنقدر گروه گروه کمك ومدد برای این‌مردم خواهد رسید که کار بیش‌از حد بزرگ شود وترا طاقت مقاومت باقی نماند.»

سلطان درپاسخ وی گفت: «بگذار بیایند زیرا من ازهمین‌شربت

تلخی که به‌ایشان چشانیده‌ام به آنان نیز خواهم چشانید. »

بعداز این پاسخ مختصر دریا سالارسیسیلی‌را با اشاره‌ی سر مرخص گردانید و نامبرده به کشتی برگشته رو بوطن نمود.

پس ازفتح لاذقیه روز یکشنبه بیست و هفتم جمادی‌الاول سلطان به قلعه‌ی صیحون رفت و بیست ونهم جمادی به آنجا وارد شد. قلعه صیحون بر فراز کوهی بنیاد شده و خندقهای عظیم طبیعی آنرا احاطه نموده است و وضع قلعه طوریست که تسخیر آنجا بنظر دشوار میآید اما مجاهدین اسلام در پرتو رشادت خود پس از دو روز محاصره قلعه را فتح کردند و سلطان در آنجا اقامت نموده سرداران سپاه را با قسمتهای مختلفی از لشکریان بفتح دژها و استحکامات اطراف فرستاد چنانچه سرداران مزبور دژهای معروف عنید، بلاتس، جماهر و نقاط دیگر را فتح کرده با غنیمت فراوان بحضور سلطان برگشتند سپس روزی چند مجاهدین را استراحت داده یکهفته بعد بقصد تسخیر لکاس روانه گشت. قلعه‌ی لکاس بسیار مستحکم و استوار بود و در کنار رود عاصی بنیاد شده بود روز ششم ماه جمادی الاخر نیروهای اسلام آن قلعه‌را احاطه نموده روز نهم همان ماه جبراً و عنفاً آنجا را فتح کردند و جمیع اهالی غیر از کشته شدگان به اسارت در آمدند از آن پس قلعه های شعر، سرمانید، برزیه را نیز مسلمانان مسخر ساختند.

بعداز تصرف نقاط مزبور اردوی سلطان تا نزدیکی انتاکیه رفته قلعه بساك را در بیست و دوم رجب مسخر نمودند و روز دوم شعبان

قلعه بغراس را فتح کردند . قلعه بغراس مرکز انبارهای گندم بود و مسلمانان با تصرف ذخایر آن قلعه از حیث خوار و بار آسوده شدند. البته در هریك از دژها و قلعه های مزبور سپاهیان طرفین جنگها کرده رشادتها بخرج داده کار نامه ها بوجود آوردند ولی ما از تفصیل آنها خود داری مینمائیم تا موجب ملال خوانندگان عزیز نشود . بعدازوقوع فتوحات مزبور بوهیموند فرمانروای انتاکیه بشدت بیمناك گردیده شورائی از بزرگان ولایت تشکیل داد و پس از مذاکرات رأیها براین قرارگرفت که سفرائی نزد سلطان فرستاده تقاضای متارکه نمایند سلطان قبول نمود که از آن تاریخ تا مدت هفت ماه جنگ متارکه شود بدین شرط که تمامی اسیران مسلمان که در انتاکیه گرفتارند آزاد شوند بوهیموند این شرط را پذیرفت و اسیران مسلمان‌را آزاد ساخت سپس سلطان در دژهای متصرفی خود بقدر کافی از سپاهیان پادگان قرارداده بجانب دمشق معاودت نمود .

بعد از ورود بدمشق چون ماه رمضان پیش آمد سرداران سپاه پیشنهاد نمودندکه برای ایام روزه داری درشهر اقامت و استراحت شود سلطان در پاسخ آنان گفت : « هنوز چندین قلعه و شهر و مستحکمه‌ی عمده که در وسط خاك مسلمانان است زیر تصرف اهل صلیب باقیست در حالیکه عمرها کوتاه و زمانه را وفائی نیست امروز که روحانیت اسلام بماکمك کرده تاحدی وسایل تأمین حدود وحقوق اسلامیان فراهم شده است روا نمیباشد که ما آنی بغفلت و تن آسائی بگذرانیم . » ازاین حیث نظر سلطان واقعاً صائب بود زیرا دژهای مستحکمی مانند

گرگ و صفد که در وسط خاك اسلام واقع بود بمنزلهی پناهگاه اهل صلیب شناخته میشد و همواره مجاهدین صلیبی از شهرهای مزبور فرود آمده کاروانها و دهات مسلمانان را بباد غارت و یغما داده عیال و اطفال آنانرا اسیر گرفته به پناهگاه های خود بر میگشتند .

سلطان پس ازاین تصمیم بیدرناك ازدمشق بجانب قلعه صفدعزیمت نمود و گروهی راکه قبلا بمحاصره کرگ فرستاده بود از نو با اعزام چند فوج تقویت کرد بطوریکه بالاخره اهل صلیب که در قلعه کرگ بودند چون خواروبار و مهماتشان تمام شد نزد برادر سلطان صلاح الدین بنام ملك عادل سفرائی فرستاده پیشنهاد نمودند بشرط امان قلعه را تسلیم نمایند ملك عادل نیز به آنان زینهار داد وقلعهٔ کرگ بتصرف مسلمانان درآمد و بدینطریق راه مابین شام ومصر که بعلت وجود اهل صلیب در قلعه کرگ غالباً نا امن بود قرین امن وآسایش گشت .

اما سلطان بعداز آنکه بهقلعه صفدرسید آنجارامحاصره کرده منجنیق ها وقلعه کوبهای قوی بکارانداخت وسلطان خویشتن به عشق ثواب آخرت همواره در امر جهاد میکوشید روز وشب آرام نمیگرفت ودرکارجنك شخصاً مداخله میکردچنانکه قاضی بن شداد میگوید :

(هنگام محاصرهی قلعه صفد من درخدمت سلطان بودم اتفاقاً در آن ایام پیوسته باران میبارید و راه رفتن در روی زمین برای انسان وچارپایان دشوارشده بود در آن احوال سلطان ازهر یك از سربازان خودش بیشتر فداکاری مینمود بطوریکه یکشب تا صبح نخوابید و درزیر باران سیل آسابرای بکارانداختن دستگاه منجنیق وقلعه کوب کوشش فرمود .)

عاقبت اهل صلیب به تنك آمده امـان طلبیدند و شهر را تسلیم کرده همگی بجانب بندر صور هجرت نمودند . هنگامیکه قلعه صفد در محاصره بود بزرگان صلیبی در شهر صور شورا نموده گفتند مسلم است که هرگاه سلطان از تسخیر صفدفارغ شود به قلعه کوکب خواهد تاخت وبعد از قلعه کوکب ناگزیر نوبت به قلعه صور خواهد رسید .

پس ما باید تا میتوانیم به اهالی کوکب کمك دهیم تاآنهاهرقدر ممکن شود بیشتر مقاومت نمایند مگر دراین اثنا کمکی از اروپا بما برسد بنا براین دویست تن از دلاوران اهل صلیب را یکه چین کرده پنهانی بجانب کوکب فرستادند .

دستهٔی کمکی مزبور روزهامخفی شده شبها از بیراهه بجانب قلعه میشتافتند تا بنزدیکی آن قلعه رسیدند اتفاقاً فردای آن شبی که آنها به کوکب نزدیك شدند یکی از افراد سپاهیان مسلمان که پادگان آن حدودبودند برای شکار از اردو بیرون آمده بود در میـان کوهستان یکی از اهل صلیب را دید وبا شتاب خودرا به او رسانده ویرا اسیر گرفت و باشدت هرچه تمامتر بضرب وشتم او پرداخت تا حقیقت حال خود را بیـان نماید صلیبی گرفتار از روی راستی داستان خود. و رفیقانش را بیان نمود و آن سپاهی مسلمان اسیر خود را نزد امیرنجم فرمانده پادگان برد همینکه امیرنجم از وجود آن دویست نفر در نزدیکی اردوگاه خود مطلع شد باشتاب هرچه تمامتر براهنمائی همان اسیر صلیبی خود را به پناهگاه آن گروه رسانیده آنان را بمحاصره افکند گروهی را بقتل رسانید و دو تن ازسرکردگان آنهارا دستگیر کرده نزد سلطان فرستاد ـ یکی

از آن دو تن هوشمند و زبان‌آور بود و همینکه چشمش بسلطان افتاد گفت: « من یقین دارم که از این لحظه ببعد هیچکس بروی ماشمشیر نخواهد کشید زیرا چشم ما بروی تو که سلطانی عادل ومهربـان هستی روشن شده است .»

این سخن مرد صلیبی در قلب رئوف سلطان اثر کرد واز سرخون آن دوسر کرده گذشت . بالاخره سلطان بجانب کوکب شتافت و آنجارا بمحاصره انداخت اما صلیبیهای مقیم کوکب مردانه از قلعه مدافعه می‌نمودند وروز وشب بـاران تیر وسنك و آتش برسر مسلمانان میریختند عاقبت سلطان فرمان داد کیسه‌های زیادی پر ازخاك وشن بمنزله‌ی سنگر رویهم قرار دادند و دستجات نقب زن درپناه سنگر مزبور مشغول کار شدند تـا بـا کوشش فراوان نقب را بزیر یکی از شاه برجهـای قلعه رسانیدند و آنجا را آتش زدند تابرج فرو ریخت درآن حال اهل‌صلیب عاجز گشته امان طلبیدند وسلطان به آنـان امان داده همگی را زیر نگهبانی دستجاتی از مجاهدین اسلام بجانب بندر صور روانه نمود اما اینگونه رأفت و رحمت وپرهیز و گریزی که سلطـان صلاح الدین از خونریزی و آزار اهل صلیب بعمل میآورد در آخر کار برای او وبرای مسلمانان زحمات بزرگی ایجاد کرد چنانچه در وقایع آینده مخصوصاً در داستان جنگ عکا باطلاع خوانندگان عزیز تاریخ ما خواهدرسید .

سلطان پس از تسخیر قلعه کوکب و محو آثـار اهل صلیب از آن حدود بشهر بیت‌المقدس رفته عید قربان را درآنجاگذرانید و بعد ازانجام‌اعمال مذهبی‌ازشهر مقدس بجانب‌عکا عازم وتا آخر سال ۵۸۷ در

شهر مزبور مقیم بود .

بند دهم - جنگ صور

در آغاز سال ۵۸۰ هجری سلطان صلاح الدین بنابر اینکه هجوم جدید اروپائیان را پیش بینی مینمود بقصد استحکام حصار عکا افتاد وانجام این خدمت بزرك را به بهاء الدین قراقوش واگذار کرد .

بهاء الدین در محرم همین سال باعده ئی کافی از مهندسین و معماران و بنایان وارد عکا شده ساختمان اساسی واستوار برای استحکام برج و باره ی عکا بانقشه ی صحیح ازروی دقت شروع کرد وسلطان ازعکا بدمشق حرکت فرمود ودر آنجا فرستادگان خلیفه ناصرلدین الله عباسی برای معرفی ولیعهد خلیفه وگرفتن بیعت بحضور سلطان رسیدند و سلطان تقاضای بیعت مزبور را پذیرفته صلیب طلائی را که ازقبه مسجدالاقصی دربیت-المقدس برداشته بود با تاج پادشاه صلیبی برای خلیفه هدیه فرستاد سپس روز اول ربیع الاول بقصد تسخیر مرجعیون روانه گشت ویکی از دژهای مستحکم اهل صلیب را بنام « شقیف ارنون » بمحاصره افکند - فرمانده دژ مزبور یکی از اشراف حیله گر فرنگی بود و همینکه خود را در مقابل نیروی بزرك مسلمانان ناتوان یافت نزدخود تدبیری اندیشیده بعنوان صلح از قلعه بی خبر بیرون آمده بخرگاه سلطان رفته در آنجا نام خود راگفته اجازه ورود طلبید سلطان حاکم قلعه را با عزت و احترام پذیرفت و چون حاکم مزبور زبان عربی را بخوبی حرف میزد و با تاریخ و روایات اسلامی آشنا بود بزودی توانست در مجلس سلطان برای خود مقامی بدست آورد چنانچه غالباً در حضور سلطان برسر خوان طعام

می‌نشست و با سلطان غذا میخورد امیر مزبور درهمان جلسه اول اظهار نمود حاضر است قلعه را تسلیم مسلمانان نمـاید بشرط اینکه اولا در اطراف دمشق چند آبادی حاصلخیز به تیول بدهند که صرف معیشت کند و نیز برای تسلیم قلعه آنقدر باو مهلت بدهند که عیال و اطفالش راکه اکنون درشهر صور اقامت دارند بتواند باتدابیر مقتضی از آنجا بیرون آورد زیرا مسلم است که هرگاه او قلعه‌ی خود را تسلیم کند دیگر میانه اهل صلیب نخواهد توانست زندگی نماید والبته جانش در معرض خطرخواهد بود سلطان شرایط حاکم قلعه را تماماً پذیرفت و تا آخر ماه جمادی الثانی به او مهلت داد مشروط براینکه روز آخر آن ماه قلعه را تسلیم کند.

از آن روز ببعد حاکم مزبور بخدمت سلطان‌میآمد وچون‌مردی خوش صحبت و گشاده زبـان بود از هردر سخنی میگفت حتی راجع بمسائل‌دینی و ترجیح کیش مسیحی براسلام‌به‌آزادی وجسارت مصاحبه مینمود وبهرحال در نظر سلطان عزت و وجاهتی تحصیل کرده بود. از طرفی سلطان صلاح الدین در آن روز ها اغلب خاطرش مصروف کار انتاکیه بود زیرا بطوریکه قبلا اشاره نمودیم بـا بوهیموند فرمانروای انتاکیه قرار متارکه‌ئی بسته بود که در این وقت نزدیك بود مدت آن قرارداد پایان یابد وچون ممکن بود در پایـان کار متارکه امیر انتاکیه بخاکهای اسلامی تجاوز نماید سلطان لازم میدید قبلا بحدود آن‌ولایت برود در صورتی که هرگاه بدون تسخیر دژ شقیف‌ارنون بحدود انتاکیه میرفت پیش رویش دشمن و پشت‌سرش نیز مجاهدین صلیبی آن قلعه‌واقع

میشدند وموقعیت اردوی وی درمحاصره میافتادوهم چنین برای تسخیر شهر صور نیز بهمین دلیل نمیتوانست روانه شود - بنابراین برادر زادهٔ خود تقی الدین را بالشکری همراه کرده بحدود انتاکیه فرستاد که در آنجا عملیات بوهیموند را دیده بانی کند وخودش در حدود دژشقیف ارتون باقیماند تا روز پایان مهلت آنجا را تصرف کرده بـا خاطر جمع بجانب صوریا انتاکیه بتازد - امادراین اثنا کارآگاهان مسلمان به سلطان خبر دادند که حـاکم قلعه شقیف ارتون از لطف سلطان و مماشات و مدارای وی استفاده کرده همه روزه ازبازار اردوگاه آذوقه واسلحه ومهمات خریداری و بـه قلعه حمل میکنند وقصدش اینست که تـا هنگام شروع حمله از طرف اهالی صور کار تسلیم قلعه را دست بدست بگرداند و چون موقع مقتضی برسد با پشت گرمی کامل در قلعه تحصن ورزد سلطان از آنجـا که نسبت بحاکم مزبور حسن ظنی پیدا کرده بود به اخبار کار آگاهان توجهی نفرمود تا سه روز پیش از موعد مقرر سوار شده بنزدیك قلعه رفت و حاکم را طلبیده راجع به تسلیم آنجا پرسش نمود حاکم پاسخداد که اهالی صور ازخروج کس و کار من مانع شدند وخوب است تا آخر سال سلطان بمن مهلت بدهد در این وقت سلطان دانست که حاکم قصدی جز خیانت ندارد ازطرفی اسناد ومدارك دیگری هم بدست آمد که حکایت ازمکر وحیله وریاکاری او مینمود بنابراین سلطان فرمان داد اورا دستگیر وزندانی سازند و تسخیر قلعه را از او تقاضـا نمودند حاکم گفت مرا به قلعه ببرید تا امر کنم آنجا را تسلیم شما کنند امـا اهالی قلعه به سخنان حاکم وقعی ننهادند ومعلوم شد این شخص خودش

پیش از وقت دستورات کافی به اهالی داده است ودر واقع جان خودرا فدای صیانت قلعه نموده است .

در این وقت سلطان دانست که براثر خوش قلبی وصفای خاطر خود از آن مرد صلیبی فریب خورده بود از اینرو حاکم مزبور رابزندان دمشق فرستاد و درمحاصرهٔ قلعه بشدت اقدام نمود در اثنای محاصره قلعه شقیف‌ارتون از طرف فرمانده نیروئی که سلطان بجانب صور برای دیده‌بانی فرستاده بودگزارشی با قید فوریت بمضمون زیر رسید : چون اهل صلیب بنابر فتوت وترحم شخص سلطان از هرجانب در عین امان و مصونیت بشهر صور مهاجرت کرده مجتمع‌شده‌اند اکنون صاحب‌توانائی وثروت ونفرات فراوان بوده همه روزه نیز از اروپا کشتی‌هائی حامل داوطلبان جهاد با اسلحه ومهمات به امداد اهالی صور میرسد درنتیجهٔ حصول این قدرت و نیرومندی سپاهی با تجهیزات کامل در شهر صور فراهم آورده‌اند و روز گذشته این سپاه از صور بیرون آمده در کنار رودخانهٔی که مابین شهر صور وشهر صیدا میگذرد شبانه اردو زده روز بعد از پل گذشته بجانب مرزهای اسلامی پیش میآیند .

این گزارش روز هفدهم ماه جمادی‌الاول فرستاده شده بود بمجرد وصول این گزارش فوجی از دلاوران مسلمان برای جلوگیری اهل صلیب روانه شدند وسلطان نیز بدنبال آنان براه افتاد اما نیروهای پیش رفته قبل از وصول موکب سلطانی به اهل صلیب رسیده بعد ازپیکاری سخت آنان راشکست داده گروهی راکشته جمعی را غریق آب و برخی را اسیر گرفته بودند ومابقی اهل‌صلیب‌عقب‌نشینی کرده بودند در این جنگ

از مسلمانان فقط یك نفر از غلامان سلطان بنام ایبك کشته شده بود.

یك روز بعد از این واقعه سلطان براسب نشسته برای تماشای اردوگاه اهل صلیب که قدری دورتر ازرودخانه قرارگرفته بود حرکت کرد از اهل اردو جماعتی پیاده وسوار باموکب سلطان براه افتادند و هرقدر سلطان شخصاً پیام فرستادوفرمان داد که جماعت مزبور خودسر پیش نروند افرادی که از مجاهدین داوطلب بودند و از کشورهای دور دست بموکب سلطانی پیوسته بودند چون عادت به انتظام نکرده بودند خودسرانه از پل گذشتند دراین حال گرد وغبار مانع میگشت از اینکه سلطان وهمراهان وی دستجات جلورفته‌را بدرستی ببینند اما اهل صلیب همینکه آن جماعت را دیدند که از پل گذشتند وحال آنکه بدنبال آنان دستجات دیگری وجود ندارد دانستند که پشتیبان ندارند بنابراین همگروه بروی آنان ریخته مشغول جنك و پیکار شدند و تا وقتیکه همراهان موکب سلطانی از وضع رقت‌بار آن دسته خبردار شدند تعداد ۱۸۰ نفر ازآن گروه کشته شده جمعی هم به اسارت درآمده بودند وهر چنداز اهل صلیب نیز تلفاتی داده بودند اما در واقع فتح وظفر در جانب ایشان بود - بعداز این واقعه که موجب پریشانی خاطر سلطان گردید در اردوگاه مسلمانان شورای جنگ تشکیل وسرکردگان وامیران مسلمان عموماً تصمیم به جنك گرفتند از اینرو فردای آن روز سلطان صلاح‌الدین از پل گذشته در نزدیکی شهر صور اتراق نمود اما اهل صلیب قبلاعقب کشیده وارد شهر صور گردیده متحصن شده بودند سلطان ناچار شهر صور را ترك گفته به عکا رفت و در باره استحکام برج وبارو تأکیدات

فراوان نمود و به اهالی عکا وصیت فرمود که دشمنی نیرومند وخونخوار با تعدادیکه جز خدا حقیقت آنرا نمیداند بزودی برسر آنان مانند بلای آسمـانی نازل خواهد گشت بنا براین مسلمانان عکا میباید بروحـانیت اسلام وایمان خود تکیه نموده روز وشب باهوشیاری و بیداری بگذرانند سپس سلطان از عکا بار دیگر به دژ شقیف ارتون رفته آنجا را بمحاصره انداخت . ـ

در ایامی که سلطان صلاح‌الدین برای تسخیر قلعه شقیف ارتون مشغول پیکار بود از دیده بـانان حدود صور گزارش رسید که اردوئی بزرك از اهل صلیب زیر فرمان پادشاه کوی از شهر بیرون آمده بجانب خاکهای اسلامی عزیمت نمودند ـ این کوی پادشاه صلیبی مدتهـا در اسارت سلطان بود سپس سلطان اورا آزاد گردانید بشرط آنکه بـار دیگر برضد مسلمانان به ستیز و آویز نپردازد از آنجـا که سلطان گمان میبرد که قصد اهل صلیب از این حمله آنست که مسلمانان بترك محاصره‌ی دژ شقیف‌ارتون مجبور شوند از جای خود جنبشی نکرد تا گزارشهای بعدی رسید ومعلوم شد اهل صلیب بجانب عکا روانه شدند بنابراین سلطان روز سیزدهم ماه رجب از راه طبریه بسوی عکا حرکت فرمود وروز بعد خبر رسید که سپاه صلیبی به‌اطراف عکا رسیدند. سلطان درخروب اردوزده بود واز آن نقطه اردوگاه دشمن بخوبی‌دیده میشد . چندین دسته اززبده سواران لشکر خود را با تعلیمات کافی بجانب‌شهر فرستاد و آنان درحالیکه دشمن از ایشان غافل بود با تاخت وتازدلیرانه خود را به عکا رسانیده وارد شهر گردیدند و بدینطریق برنیروی مدافع

عکا بحد کافی افزوده گشت واهالی آنجـا قوت قلبی پیدا کردند.

درهمین حال سلطان بممالك مختلف خود وبفرمانروایان مسلمان در ممالك مجاور نامه‌ها و پیام هـا فرستاده تقاضای اعزام لشگر و مدد کرد سپس سلطان از خروب برخاسته به نقطه تل کیسان رفت که نزدیك عکا واقع است ودر آنجا سپاهیان‌خودرا برای‌جنك آماده ساخت و نیروی جناح چپ وراست وقلب‌را تعبیه نمود.

اهل صلیب در یکجانب از شهر عکا اردو زده بودند و خرگاه پادشاه کوی نزدیك یکی از دروازه ها افراشته شده بود یکدسته از سپاهیان اسلام توانستند طوری در مقابل آن خرگاه قرار بگیرند که پادشاه کوی و نیروهای همراه او پیوسته در خطر تیرباران مسلمانـان بودند و به آزادی از چادرهای خود نمیتوانستند بیرون بیایند.

در آغاز کار تعداد نیروهای صلیبی به سی هزار پیاده و دوهزار سوار بالغ میگشت اما برای آنها پی درپی از جانب دریا کمك میرسید وکشتی های اروپا پر از داوطلبان جهاد همه روزه وارد بندرگاه عکا میشدند چنانکه یکبار در حدود دوازده هزار نفر از اروپائیان شمالی بکمك اهل صلیب رسیدند.

درآن روزها مسلمانان همه‌روزه مشتاق جنگ بودند وازسلطان اجازه میطلبیدند اما سلطان میفرمود هنوز موقع برای جنگ بزرگ نرسیده است البته حق هم با سلطان بود زیرا براثر تقاضای سلطان از کشورهای مختلف‌اسلامی همه‌روزه فوج‌فوج کمك‌میرسید وخویشاوندان خود سلطان نیزپیاپی با لشکریان مجهز ومنظم وارد میشدند از آنجمله

برادرزاده‌اش تقی‌الدین و همچنین مظفرالدین و ملك المظفر و امرای دیگر بدنبال هم میرسیدند امابهرحال تعداد نیروهای جنگی اهل صلیب بیشتر بود بطوریکه هنوز ماه رجب پایان نیافته لشکریان صلیبی بقدری زیاد شدند که توانستند ازهرجانب شهر عکا را احاطه نمایند و ازاینرو ارتباط اردوی اسلام باشهرعکا بریده شده پیشامد قطع رابطه‌ی مسلمانان با شهر عکا بر سلطان گران آمد بطوریکه یکشب از شدت تأثر وتألم نخوابید و روز جمعه اول ماه شعبان بامدادان سلطان فرمان داد کـه مجاهدین اسلام بجانب اهل صلیب یورش ببرند مسلمانان بعد از نمـاز جمعه به حمله آغاز کردند و اهل صلیب در برابر هجوم آنان‌دلاورانه مقاومت‌نمودندبطوریکه‌فقط‌تاریکی‌شب‌توانست طرفین‌را ازستیز و آویز باز دارد. روز دوم ماه شعبان نیز با طلوع آفتاب هر دو سپـاه بـه رزم و پیکار پرداختند و مانند دو دسته از درندگان خونخوار پوست یکدیگر را دریده تن همدیگر را از سنگینی بار سر فارغ میساختند.

سیل خون از هر طرف جاری گشت و دستها و پایهای بریده در خاك وخون میغلطید ـ پیش از ظهر آن روز سلطان بفوجی از دلاوران مسلمان فرمان داد تا از سمت شمال به نیروهای صلیبی حمله بردنـد و در کناره های دریا گروهی ازمجاهدین اسلام که هم قسم شده بودند بر سر فوجی از اهل صلیب ریخته با مشت و چنگال و دندان بعد از آنکه نوبت خنجر وسنان گذشته بود پافشاری دشمن‌را درهم شکستند و هنوز اذان ظهر را نگفته بودند که تقی‌الدین برادر زاده سلطان از جانب راست حمله برده صفوف لشگریان صلیبی‌را ازهم دریده روبجانب

دیوار قلعه پیشرفت نمود ودر حالیکه فراریان صلیبی گروه گروه رو بهم میریختند ـ آن امیر دلاور راه خود را بحصار شهر گشود سپس وقتی به‌ـ دیوار رسید پشت بـاره رو بدشمن به جنگ پرداخت و بدینطریق لشگریان مسلمان بدنبال وی پیش آمده خود را بشهر رسانیدند ومابین اردوی اسلامی با عکا از وسط توده‌های سپاه خصم خیابانی بوجود آمد که در دو جانب آن دلاوران مسلمان صف بسته پشت سپرهـای دراز خویش دشمن را از آن جاده بدور میراندند .

در همان روز سلطان از خیابـان مزبور گذشته وارد عکا شد و برفراز شاه برج شهر رفته وضع اردوگـاه خصم و تعبیه و صف آرائی دشمن را مطالعه فرمود .

بعد از ظهر آن روزهردو طرف به استراحت پرداختند و روزسوم شعبان شورای جنگ چنان مصلحت دید که نیروهای پیاده وارد شهرشوند و با پادگان شهر همه روزه بیرون آمده بادشمن پیکار کنند امانیروهای سوار در عقب خصم قرار بگیرند وهنگامیکه از طرف شهر پیکار آغاز میشود ایشان نیز از دنبال دشمن درآیند . درآن اوقات سلطان شخصاً بکارصف آرائی وتعبیه‌ی سپاه میپرداخت ومانند پدری مهربان به‌فردفرد مجاهدین مسلمان اظهار مرحمت کرده به احوال آنان رسیدگی می‌ـ فرمود در این‌مورد قاضی ابن‌شداد روایت میکند که من خود درخدمت سلطان بودم وازطبیب مخصوص‌سلطان‌شنیدم که ازروزجمعه تا روزشنبه که جنگ‌وپیکار درکاربودبقدری اهتمام‌شخص‌سلطان‌خاطر اورا مصروف داشته بود که ثلث خوراك معمولی خود را درآن سه روز میل نفرمود .

بنابر تصمیم شورای جنك روز بعد پادگان شهر از دروازه بیرون آمد وصف آرائی نمود اما اهل صلیب از چادرهای خود خارج نشدند و چون میخها و ریسمانهای چادر ها را طوری درون یکدیگر کشیده بودند که ورود در اردوگاه برای دشمن دشوار بود مسلمانان نمی‌توانستند به آسانی برسر اهل صلیب بتازند واین حالت تا روز هشتم ماه شعبان دوام یافت .

در آن روزها اهل صلیب پیاده وسواره تماماً از چادرها بیرون آمدند سواران صلیبی در وسط پیادگان قرار گرفتند و پیادگان مانند قلعه استوار در پیشاپیش سوار صف بستند با این وضع سپاه صلیبی از اردوگاه خود دورتر رفته تپه هائی را که را درآن نزدیکی بود اشغال کردند همینکه مسلمانان آن وضع را دیدند با شوق و شعف خود را آماده ساختند وسلطان پیش آمده خطاب به لشکریان چنین گفت : (ای مسلمانان ای مجاهدین دین مبین امروز شما برای احیای دین وزنده ماندن اسلام وبرای برپاداشتن احکام قرآنی جنك میکنید دلهای خود را بجانب خدا و نیت‌های خودرا برای شکستن خصم استوارداريد وهمچون شیر ژیان بخصم‌خونخوار حمله برید .) مجاهدین اسلام بعداز شنیدن بیانات سلطان باشدت و استقامت حمله بردند بطوریکه درهمان آغاز کار اهل صلیب را ازجای خودکنده صفوف آنانرا متلاشی‌ساختند و نیروهای صلیبی پس از تلفات بزرگی که دادندگریختند و به اردوگاه خود پناه بردند وبعد از آن روز چندی از اردوگاه خود بیرون نیامده به حفظ جان خود میکوشیدند وجنگهای مختصری که اینجا و آنجا

اتفاق میافتاد اهمیت چندانی نداشت .
بتدریج مابین افراد سپاه صلیبی بـا افراد سپاه مسلمان نوعی از انس و مصاحبت بوجود آمد وطرفین از سنگرها وچادرهای خود با یکدیگر دوستانه صحبت میداشتند ومثلا ساعتی چند بمتارکـه میگذرانیدند و چون وقت متارکه پایان میافت دوباره به جنك میپرداختند -

در یکی از روزها که جنك متارکه بود گروهی از اهل صلیب با جمعی از مسلمانـان شرط بندی کرده گفتند بیائیم کودکان خود را بیازمائیم بطوریکه دو پسربچه مسلمان با دو پسربچه صلیبی در میدان جنك حضور یافته با یکدیگر کشتی کرفتند یکی از دو کودك مسلمان حریف صلیبی خودرا بزمین کوبید و اورا اسیر گرفت اهل صلیب بامحبت پیش آمده گفتند اعتراف داریم که این پسرما اسیر قانونی توست حالا برای او فدیه میپردازیم تاآزادش کنیم وبعد ازگفتگوهای ظرافت آمیز دو دینار طلا فدیه داده کودك صلیبی راآزاد نمودند -

بطوریکه دربالا اشاره نمودیم در مدت محاصره عکا پیاپی کشتی ها وناوهای بزرك ازاروپا پرازداوطلبان جنك وارد بندرگاه عکا میشد و در روزهای اول شعبان سال ۵۸۵ وصول دستجات مجاهدین صلیبی از فرنك روز افزون بود در میان داوطلبان مزبور بسیاری ازکشیشهـا و راهبـان مشهور که مورد تعظیم و تقدیس خلایق بودند و همچنین از فرمانروایان ولایات واشراف بزرك،دوکها ،کنتها ونجیبزادگان کشور های مختلف وجود داشتند از آنجمله همسر پادشاه متوفای دانمارك که بیوه زنی با حمیت بود همراه چهارصد نفر از دلاوران دانمارکی بقصد

تحصیل ثواب در جهاد مقدس به عکا وارد شدند - وهنگامیکه درحدود ۲۹ ماه شعبان شورای جنگی اهل صلیب نیروهای موجود را سان دیدند بالغ برصد هزارمرد شمشیر زن آماده ی پیکار داشتند وقتی‌شورا چنین دید سپاه خود را برای نبرد بزرك مهیا ساخت وعموم اهل صلیب قسم خوردند که تا آخرین نفس در راه نجات شهر مقدس و اراضی فلسطین از ستیز و آویز خودداری ننمایند - روز چهار شنبه ۲۱ شعبان سپاه صلیبی آماده‌ی جنك شد وجناح راست وچپ رامعین کرده پادشاه کوی را در قلب قرار دادند وانجیل مقدس را که در پارچه اطلسی پیچیده شده بود بدست چهار نفر ازاشراف که هر کدام یك گوشه‌ی آنرا گرفته بودند پیشاپیش پادشاه نگاه داشتند وبعد از تعبیه سپاه نیروهای صلیبی بجانب اهل اسلام هجوم برد - در سمت مسلمانان از آنجائیکه سلطان صلاح‌الدین هجوم نزدیك اهل صلیب را پیش بینی نمود قبلاسپاه را جابجا با تعیین جناح راست وچپ و گسترش جنگی مخصوصی که خویشتن طرح کرده بود انتظام بخشیده وحتی چادرها را فرمان داده بود که گشوده دست وپای اردو را جمع کرده خویشتن را از هرجهت آماده‌ی پیکار ساخته بودند بنابراین همینکه یورش اهل‌صلیب‌را سلطان مشاهده نمود بجارچیان فرمانداد که درهرجانب فریادبرآوردند : (ای یاران اسلام آماده شوید !) و لشکریان مسلمان بمجرد شنیدن این آواز هر کدام در جا ومقامی که مقرر بود قرارگرفتند - هرچند جای سلطان در قلب سپاه بود با اینوصف او خودپیوسته ما بین صفوف سپاهیان

در جناح راست و چپ و در پیش و پس اردو گردش کرده مجاهدین اسلام را توصیه میفرمود که صفای نیت خود را ظاهر گردانند و صبر و متانت از خداوند بطلبند و بدانند که هر کس پشت بدشمن بگرداند در روز جهاد مثل آنست که پشت بخدای بزرگ گردانیده است. سلطان پس از گردشی که مابین صفوف نمود به قلب سپاه رفته درجای خود آرام گرفت درحالیکه پیش وی فقیه عیسی آن مرد عالم و پاکدامن و شجاع براسب ابلقی سوار بود و با آواز دل انگیز خود آیات قران مجید را که بجهاد مربوط است میخواند - این فقیه عیسی خویشتن در ردیف بزرگترین دلاوران سپاه اسلام بشمار میآمد - فنون مختلف جنك را مانند قواعد فقه و اصول در نزد استادان جنك و پیکار فرا گرفته بود - لشگریان از دو جانب رو بهم پیش میآمدند و آرام آرام نزدیك میشدند تا در حدود چهار ساعت از آفتاب گذشته جنك آغاز گشت و جناح چپ اهل صلیب بجناح راست مسلمانان حمله برد.

دراین جناح تقی‌الدین فرماندهی داشت و این فرمانده که نیروهایش در کنار دریا قرار داشتند بقصد اینکه اهل صلیب را فریب داده جناح راست ایشان را از قلب دورتر کشیده آنگاه بشدت بر آنها هجوم برد به نیروهای خود فرمانداد که آرام آرام در حال جنك و گریز ازمقابل اهل صلیب واپس بکشند ودشمن را بسمت خود بکشانند - اماسلطان صلاح الدین که در دامنه‌ی تپه برتمامی میدان جنك احاطه داشت آن حرکت تقی‌الدین برادرزاده خود را دلیل ضعف و زبونی پنداشته دو فوج از دلاوران قلب را بکمك جناح چپ فرستاد.

وقتی جناح راست صلیبی نیروهای کمکی را دیدند از سرعت خود در تعقیب خصم کاسته قدری عقب کشیدند اما قلب صلیبی چون مشاهده نمود که دو دسته از سپاه قلب اسلامیان بکمك دست چپ اعزام شدند وطبعاً از نیروی قلب مسلمانان کاسته گردید است موقع را مغتنم شمرده با شدت هرچه تمامتر به قلب سپاه اسلام هجوم بردند و بقدری حملات اهل صلیب متوالی وشجاعانه بود که نیروهای مسلمانان از مقاومت عاجز مانده دسته هائی از ترکمانان رو بگریز نهادند و گریز آنها باعث دل شکستگی تمامی سپاهیان مسلمان شد ولشکریانی که در قلب ودرجناح راست بودند بصورتی مشوش رو بفرار نهادند واهل صلیب میزدند ومیکشتند وپیش میرفتند تا به چادر سلطان رسیدند وتنی چند از غلامان مخصوص سلطان را در جلو خرگاه بقتل آوردند اما سلطان چون دید که فقط پنج نفر بیشتر در اطراف او از یاورانش باقی نمانده‌اند ناگزیر اسب خود را در دنبال فراریان جهانیده پیاپی فریاد میکشید ای مردان پیکار و اهل جهاد درراه خدا ! بکجا میگریزید که مرگ در همه‌جا شما را خواهد دریافت .

بالاخره سلطان در دامنه‌ی تپه‌ئی که نزدیك خرگاهش بود توقف نمود و قشونهای متفرق شده دسته دسته بعلامت درفش لااله‌الاالله که برفرق سلطان افراشته بود ازهرجانب به اطراف وی گرد میآمدند در صورتیکه توده‌ی عمدهٔ فراریان خودرا بکوه عاصی رسانیده رو بکوه بالا رفتند و چون اهل صلیب چنان دیدند از پای کوه از تعقیب آنان چشم پوشیده رو بمرکز خود برگشتند .

درحالیکه جریان احوال قلب وجناح‌راست چنین بود جناح چپ مسلمانان با فرماندهی تقی‌الدین در نهایت شهامت وجانفشانی پافشاری نموده از هرجهت حملات اهل صلیب را دفع میکردند. همینکه نیرو-های اهل صلیب که از دنبال مسلمانان معاودت کرده بودند به تپه‌هائی که ایستگاه سلطان بود نزدیك رسیدند لشکریان مسلمان خواستند بر آنها حمله برند اما سلطان مانع گشت و گفت ساعتی تأمل ورزید و و غدغن اکید فرمود تا ممکن است مسلمانانی که گردا گرد ویرا فرا گرفته‌بودند با برهم زدن خاکها گردو غبار را بیش ازپیش ضخامت بخشیده خودرا ازنظرخصم پنهان گردانند. سلطان آنقدرشکیبائی‌ورزید که تمامی نیروهای صلیبی از پای تپه گذشتند آنگاه به سربازان خود فرمان داد تا از عقب خصم هجوم برند - نیروهای صلیبی که هنگام بازگشت خود متوجه شده بودند که جناح چپ مسلمانان در کنار دریا باسرافرازی و فیروزی استقامت میورزد همینکه هجوم مسلمانان را از عقب سر دریافتند گمان بردند که آنها با یکی از مکرها و خدعه‌های جنگی فریب خورده‌اند واینك ممکن‌است از چهار جانب در احاطه و محاصره‌ی مسلمانان افتاده باشند. ازاینرو شکسته دل و مرعوب‌رو بفرار نهادند- در اثنای آن حال ملك مظفر فرمانده جناح راست که بکوه پناه برده بود وضع میدان جنگ را از بلندی کاملا تشخیص داده بار دیگر بطرف دشمن حمله آورد وعموم فراریان ونیروهای متفرق شده‌ی مسلمانان که آن حال را مشاهده نمودند از هرجانب بسمت میدان

جنك بر گشتند و بر سر اهل صليب تاختند و در آن لحظه بود كه جنك مغلوبه شد و خونريزی از حد گذشت و كشتار بجائی رسيد كه پيكار كنندگان ديوانه‌وار از روی تپه‌هائيكه با اجساد اسب‌ها و انسان ها بوجود آمده بود پياده و سواره بجانب دشمن ميشتافتند - فراريان اهل صليب رو بچادرهای خود گريختند و چون شورای جنگی صليبی گروهی از لشگريان را برای حفظ و حراست اردوگاه بر جا گذاشته بود آن لشكريان تازه نفس در جلو چادر های خود بدفاع پرداخته از ورود مسلمانان بداخل اردوگاه مانع گشتند - هنگام عصر بود كه نيروهای مسلمان از تعقيب دشمن گريزان معاودت نمودند دراين جنك ازهردوطرف تلفات عظيمی داده شده بود امابهرحال تلفات اهل صليب بيش ازمسلمانان بود زيرا بسياری از اشراف و پهلوانان و مردان مشهور اروپائی دراين جنگ كشته شدند و چندتن از فرماندهان بزرك به اسارت مسلمانان در آمدند و از افراد سربازان صليبی در حدود هفت هزار تن كشته شده بودند.

در رديف اسيران صليبی سه زن بودند كه مانند مردان دلير خودرا به سلاح آراسته و با منتهای شجاعت درجنگ شركت جسته بودند وهنگاميكه مسلمانان اسلحه و پوشاك آهنين‌را ازسروتن آنان گشودند مكشوف گشت كه اين سه‌تن پهلوان سه زن بودند.

شامگاه آن روز سلطان فرمانداد از عكا عرابه هائی كه با گاو كشيده ميشد بقدر كافی بميدان آورده اجساد كشتگان صليبی را جمع

کرده در رودخانه که بدریا میرود ریختند و مجروحین و زخمداران را بچادرهائی که مخصوص بیماران افراشته بود کشیده از آنجا به بیمارستان عکا برای معالجه بداخل شهر انتقال دادند.

روز دیگر سلطان جمیع فرماندهان و بزرگان سپاه را گرد آورده مجلس شورائی تشکیل داد وراجع بدوام جنگ یا متارکه رأی آنانرا طلبید حاضران مجلس هر کدام سخنی میگفتند وازمجموع بیانات آنان چنین مفهوم میشد که عجالتاً با ادامه جنگ موافق نیستند در این هنگام سلطان اشاره فرمود تا همگی حاضران ساکت شدند آنگاه سلطان به سخن پرداخته بعداز حمد خداوند و صلوات بر پیغمبر اسلام چنین گفت: «ای یاوران و همقدمان من اهل صلیب که دشمنان اسلام و مسلمانانند بیسابقه و بدون حقی بخاکهای ما تاخته و بقصد تسخیر ممالك اسلام‌ازهیچگونه قتل وغارت و آزاروخرابی‌خودداری ننموده‌اند تا آنکه بالاخره مدد و کمك ازجانب خدای یگانه بما رسید واکنون بسیاری از اعضای این خرچنگ مهیب را قطع کرده ایم و چیزی نمانده که اینان را ریشه کن ساخته بدریا بریزیم از طرفی شما همگی میدانید که ما هرچه از نیرو وسپاه در دسترس داریم عبارتند ازهمین افرادیکه هم اکنون دراین اردوگاه حاضر هستند و غیرازاین گروه فقط برادرم ملك عادل با لشکریان مصرعنوان نیروهای ذخیره را برای‌ما دارندکه منتظریم که آنان نیز قریباً وارد شوند وجز سپاه ملك عادل دیگر ما انتظار امید کمکی از هیچ جا نداریم اما حال دشمن چنین نیست زیرا

برای آنان همه روزه از راه دریـا کماك میرسد و ممکن است قریباً لشکریان بسیار بـا مهمات فراوان بیاری اهل صلیب وارد شوند و اگر چنان روزی پیش آید مقاومت ما در مقابل خصم بی نتیجه خواهدبود از اینرو رأی من اینست که ما در حال حاضر هنوز که خصم مـا بیش از این نیرومند نشده است برسر وی بتازیم وجنك راآنقدر ادامهدهیم که مقـاومت اهل صلیب در هم بشکنند زیرا وضع جنگ بطوریکه روزگذشته پیش آمده است حکایت از فتح وظفر مسلمانان و شکست اهل صلیب مینماید با این وصف من تابع آرای شورا هستم وهرچه را که اکثر شما یاوران حقیقی اسلام بپسندید من تبعیت خواهم نمود . »

حاضرین مجلس بار دیگر به سخن پرداختند وبعد از کفتگوی طولانی بنابر دلایل زیر تصمیم بمتارکهجنك گرفته شد ۱ـ بقای سلامت شخص سلطـان برای صیانت کشور اسلامی از هـر چیز لازمتر است و هوای عکا رو به عفونت نهاده و ممکن است سلامت سلطان به نقاهت تبدیل یابد . ۲ ـ مدت ۵۰ روز است که لشکریـان مسلمان در زیر سلاح زیسته از هرجهت خسته وفرسوده شدند ونیز برای ترمیم اوضاع معیشت واسلحه آلات جنكخود محتاجفرصتیهستند . ۳ـ بر اثرخون فراوانی کـه در میدان جنك ریخته شده در هوا عفونتی پدید آمده و ممکناست مابین لشکریان اسلام امراض مسری پیدا شود . ٤ـ اسب های مسلمانان در تك و دوهای طولانی بکلی ضعیف و ناتوان گردیده نیازمند آسایش هستند . ٥ـ ازطرفی چون ملك عادل ازمصر خواهد آمد بهتر است تا ورود او جنك را متارکه کنیم

بنابر دلایل فوق سلطان صلاح الدین از رأی خود چشم پوشیده به صلاح‌دید شورا عمل نمود و اردوگـاه را از طرف عکا برداشته در آبادی خروب که هوای مساعدتری داشت قرار دادند و تمامی‌لشکریان به خروب منتقل شدند.

سلطان بحاکم و به اهالی عکا توصیه فرمود دروازه هـا را بسته روز وشب در برج وبـاروی حصار خود بمدافعه شهر مشغول بـاشند زیرا اردوی سلطان نیز در خارج نگهبان احوال ایشان خواهدبود.

این تصمیم سراسر خطا و بیجای مسلمانـان برای اهل صلیب در حکم یك بشارت آسمانی شناخته شد وتمامی نیروهای‌صلیبی وقتی عقب نشینی اردوی سلطان را مشاهده نمودند بی اختیار شادمانی کرده‌جشن گرفتند وروز بعد از حرکت سلطان سپاهیان صلیبی تمامی سواحل‌دریا را متصرف شده شهر عکا را احاطه نمودند و گرداگرد اردوگاه خود را خندق کندند وخاکهای آن خندق را در یك ساختمان دژ استوار بکار بردند تاآن دژ درحکم‌انبارلشکر وپناهگاه‌آنان باشد وهم چنین درداخل اردوگاه برجها واستحکامات مختلف بنا نهادند وخلاصه آنکه اردوی صلیبی بصورت یك شهر یا یك دژ استوار درآمد.

سلطان دستجاتی از سپاه خودرا برای دیده‌بانی در اطراف‌اردوی اهل صلیب گماشته بود که‌همه روزه حرکات آنان را بسلطان خبر می دادند هنگامیکه گزارش عملیات اهل صلیب در ساختن استحکامات و ساختمان دژ بسلطان رسید و امرا وبزرگان کشور از آن وقایع‌آگاه گشتند از سهو و اشتباه خود سخت غمگین وپشیمان شدند امـا دیگر

کار از کار گذشته بود زیرا برای بازگشت به عکا وادامه‌ی جنك نیروی کافی در اردو نمانده بود چون بمناسبت پیش آمدن زمستان بسیاری از دستجات لشکر سلطان مرخصی گرفته بخانه های خود برگشته بودند و مسلمانان ناچار تا رسیدن فصل بهار دورا دور نشسته بیچاره وار عملیات اهل صلیب را در عین سهمگینی و پرخطری تماشا مینمودند.

مسلمانان ماه رمضان را به روزه وعبادت گذرانیدند وروزپانزدهم ماه شوال بود که ملك عادل با سپاه مصر وارد شد و از ورود او سلطان و امرای سپاه شادمان گشتند سپس روز پانزدهم ماه ذیقعده یك اسطول بزرك مرکب از پنجاه ناوجنگی زیر فرمان دریاسالار حسام‌الدین لؤلؤ ازاسکندریه به بندرگاه عکا وارد شد و بمجرد ورود دریاسالار لؤلؤفرمان داد که نیروهای دریائی مصر به ناوهای جنگی اهل صلیب حمله برده مقاومت آنها را درهم شکسته کشتی‌های سالم مانده را ضبط و تمامی آذوقه و اسلحه ومهماتی که در آن کشتی‌ها بود به شهر عکا انتقال داده شد ازاینرو اهالی عکا نیزقوت قلبی پیدا کرده برای مدافعه‌ی شهر خود بیش از پیش گستاخ گشتند و با جسارت در مقابل حملات اهل صلیب مقاومت میورزیدند ـ در آن زمستان از ممالك مختلف اسلام برای سلطان صلاح الدین دستجاتی مرکب از مجاهدین داوطلب کمك رسید و مبالغ هنگفتی هم اعانه نقدی وجنسی از کشورهای دور دست مشرق مانند خراسان وماوراء جیحون وسندپیاپی برای سلطان فرستاده میشد از جمله اعانات جنسی که برای سلطان رسید قسمتی عبارت از

هدایای فرمانروای موصل بود که مقدار هنگفتی ازسلاحهای گوناگون باصدها چیزهای دیگر بود .

بند یازدهم ـ مقاومت حصار عکا

سال ۵۸۹ هجری آغاز گشت درحالیکه عید نوروز درماه صفر افتاده بود سلطان هنوز در اردوگاه خروب اقامت داشت و روزی بعزم شکار سوارشد اهل صلیب که همیشه گزارش حرکت وسکون سلطان را بوسیله‌ی جاسوسان خوددریافت میکردند همین که دانستند سلطان ازاردوگاه بیرون رفته درصدد این نقشه افتادند که فوجی ازمسلمانان که آنان را سلطان برای دیده بانی اهل صلیب در سینه کشی کوهی گماشته بود غافلگیرساخته از میان بردارند زیرا مطمئن بودند که چون سلطان در اردو نیست دسته های امدادی بزودی برای فوج دیده‌بان مزبور نخواهد رسید بنابراین لشکری از اهل صلیب از تخته پلی که روی خندق انداختند گذشته از اردوگاه خود بطرف کوه مزبور پیش رفتند ـ دیده بانان فوج مسلمان همینکه یورش اهل صلیب را بجانب خود دیدند با کرنا اردوگاه خودرا هوشیار گردانیدند مسلمانان چون از حیث عده کم بودند در آغاز امر با تیرباران های ماهرانه از پیش آمدن اهل صلیب مانع میشدند اما عاقبت تیرها تمام شد و اهل صلیب باشدت هرچه تمامتر بجانب آنها هجوم بردند طرفین مردانه میجنگیدند بطوریکه از کشته‌ها ، پشته ها بوجود آمد. از آنجائی که مسلمانان راه فراری نداشتند از روی جان میزدند ویقین داشتند که جز استقامت وفداکاری چیزی باعث نجات آنان نخواهد شد و همینطور هم بود زیراـ چون این فوج اندك دست ازجان شسته خود را برای مرك آماده ساخته بودند ـ

اهل صلیب قدرت نیافتند که آنان را مغلوب گردانند و پیکار تا شامگاه‌دوام یافت و بالاخره تاریکی طرفین‌را مجبور به‌مراجعت‌نمود ـ در آن روز اتفاق عجیبی رویداد که از هر جهة شایان یادآوری است وتفصیل آن بدین قرار است : یکی از غلامان سلطان بنام قرا سنقر در جنگهای اطراف عکا بقدری شجاعت وهنر بکار برده بود و بقدری با چالاکی وعیاری بصورت‌های گوناگون موجب آزار و اذیت اهل صلیب شده بود که گروهی از مجاهدین صلیبی همدست شده قسم خوردند قراسنقر را بهرشکل که باشد به چنگ آورده از او انتقام بکشند و ازاین حیث یقین داشتند که موفق خواهند شد زیرا قراسنقر اغلب شبها و روزها بصورتهای متنوع خودرا به‌جمعی از اهل صلیب میزد و با تنی چند از یاوران خود که هیچگاه بیش از شش هفت نفر نمیشدند کار های بزرك انجام میداد بنابراین چهل تن از مجاهدین صلیبی مأمور دستگیری یا قتل او شده بودند و در همه جا بدنبال وی میگشتند و چون قراسنقر از سرکردگان فوج دیده‌بان بود در این روز که اهل صلیب بفوج مزبور حمله بردند گروهی که برای دستگیری قراسنقر همقسم شده بودند طرحی ریخته جمعی در کمین نشستند و جمعی هم خود را در میدان جنك با قرا سنقر مقابل‌ساخته بزدوخورد پرداختند وهمینکه پهلوان مزبور برسر آنان تاخت رو بگریز نهاده او رابجانب کمینگاه کشیدند قرا سنقر بی‌پروا ازیاوران خود جدا شده بدنبال دو سه تن فراری تا مقابل کمینگاه یکه وتنها اسب تاخت در آنجا ناگهان اهل کمین اورا احاطه نمودند و یکی از پهلوانان صلیبی خودرا به

قراسنقر رسانیده کاکل بلند اورا محکم گرفت دیگری از اهل صلیب پیش آمده با شتاب هرچه تمامتر شمشیرش را بالا برده بقصد زدن گردن قراسنقر فرود آورد اما شمشیر بجای آنکه گردن پهلوان مسلمان را قطع کند ساق دست پهلوانی که کاکل او را گرفته بود قطع کرد و قهرمان چالاك مزبور از آن مرك مسلم نجات یافته بایك جست وخیز خود را به اسبی که نزدیکتر بود رسانیده مهمیز بر بغل اسب حریف نواخته به اردوگاه خویش گریخت وچون بریده شدن دست پهلوان صلیبی تمامی دسته را که بقصد قتل قراسنقر گرد آمده بودند مشوش و پریشان خاطر ساخته بود هیچکس یارای تعقیب قهرمان مزبور را دیگر نداشت و از مواظبت و مداوای دست رفیق خود بکاردیگری نمیتوانستند بپردازند در اینجا سخن شاعر بزرگوار بظهور پیوست .

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

بعد از جنك آن روز اهل صلیب تا چند روز دیگر از اردوگاه خود خارج نشدند و همت خود را بساختن برجهای بلندی از تخته و چوب مصروف میداشتند - این برجها بارتفاع شصت ذرع دارای ٥ طبقه بود وروی چرخهای متعدد آهنین قرار داشت برای کشیدن این برجها به اطراف حصار عکا اهل صلیب جاده‌های محکمی ساختند آن جاده ها را هموار گردانیده کوبیدند تا برجهای سنگین مزبور را بتوان بهر جانب کشانید - کف هر طبقه ودیوارهای برجها را با داروهای مخصوصی اندود کرده بودند تا در مقابل آتش مقاومت داشته باشد و بعلاوه روی آن اندود کیهاپوست گاو آب زده می کشیدند تا گلوله های نفتی که از حصار بوسیله

منجنیق‌ها انداخته میشد تخته را نسوزاند - اهل صلیب بعد از تدارکات کامل روز بیستم ربیع‌الاول برجهای پنجگانه را از اردوگاه بیرون کشیده بجانب حصار کشانیده به باروی شهر متصل ساختند در حالیکه تمامی پنج طبقه‌ی هر برج از تیر اندازان و افراد شمشیر زن پر شده بود هنگامیکه این هجوم اهل صلیب آغاز گشت حاکم شهر که فقط از راه دریا با اردوی سلطانی ارتباط داشت وهمه روزه از این راه گزارش اوضاع را تقدیم مینمود - تفصیل نیروهای مجهز و مکمل اهل صلیب و وضع پرخطر برجهای ۵ طبقه را برای سلطان نوشته تصریح نمود که هرگاه با این وضع و با این برجها روزی چند هجوم اهل صلیب دوام یابد شهر عکا از مقاومت عاجز مانده بدست دشمن خواهد افتاد - این خبر که بسلطان رسید فرمانداد تاسپاه ازغروب بجانب عکا شتافتند وازهرسو به‌اهل‌صلیب حمله بردند اما اهل صلیب نیروهای خود را بدو قسمت تقسیم کردند یك‌قسمت مقابل سپاه سلطانی به‌جنك پرداختند وقسمت‌دیگر بااهل عکا برای تسخیر حصار پیکار میکردند بدینصورت مدت ۸ روز جنك وستیز دوام یافت و در واقع هر دو طرف خسته و فرسوده گشتند اما از برجها به اهل شهر صدمات فراوان میرسید زیرا تیر اندازان ماهر اروپائی تیرهای زهر آگین بشهر انداخته زنان و کودکان و اهل کسب و مردم بی‌اسلحه‌را بقتل‌میرسانیدند-مردم‌عکا برای‌از کار انداختن برجهای پنجگانه هر فن وحیله‌ئی که ممکن میدانستند بکار بردند انواع گلوله‌های نفتی انواع ترکیبات گوگردی ساختند واز منجنیق‌های شهر ترکیبات مزبور را روی برجها میریختند اما بهیچروی تأثیری نداشت تا بالاخره شخصی

بنام علی بن شیخ که مدتی بود از دمشق آمده در شهر عکا اقامت مینمود از گوشه‌ی اطاق خود در مدرسه که همیشه در آنجا منزوی بود قد مردانگی علم کرده نزد بهاء الدین قراقوش حاکم شهر آمده پیشنهاد نمود که هرگاه دستجات منجنیقی حصار دو سه روز زیر فرمان‌وی قرار بگیرند امیدوار است با ترکیباتی که خودش بوجود آورده است برج های مزبور را نابود گرداند.

بهاء الدین مردی جدی و اهل عمل بود وچون از وضعیت کار منجنیق ها و ازمخاطرات برجها بشدت عصبانی و خشمگین شده بود در آغاز امر به علی بن شیخ اعتنائی نکرد و حتی سخنان سردی در پاسخ وی گفت: «وقتی از استادان ماهر منجنیقی و ازماشین های نفت انداز واز دلاوران تیرانداز کاری ساخته نشود از یک شیخ جلنبر چه کاری برخواهد آمد؟!» بدینطریق علی‌بن‌شیخ‌را مأیوس ساخت اماشیخ نامبرده که یکی اززهاد و وارستگان شناخته شده بود وشخصاً از مردم خوارزم واز اشراف آنجا بود که بجانب شام هجرت کرده بود باردیگر بوسیله‌ی گروهی از اشراف شهر بحضور بهاء الدین راه یافته بدرستی در خدمت حاکم معرفی شد و بهاء الدین مطابق میل او عمل کرده‌استادان منجنیق وماشین های آنان را به‌اختیار شیخ گذاشت آنگاه شیخ چند روز چیزهائی بشکل هندوانه که از مس ساخته بود به استادان منجنیق داد - این گوی ها از دو کاسه مس تشکیل‌میشد که با قلاب بهمدیگر اتصال یافته‌بودند شیخ فرمانداد گویهای مزبور را منجنیق‌ها با هدف گیری درست بجانب برجها پرتاب کنند ومدت دو روز استادان

منجنیق گویهای مسی را که خالی بود با نشانه گیری به برجها افکندند و بدینطریق مهارت کامل در این کار حاصل کردند سپس روز سوم علی بن شیخ آن گویهای مسینه را از داروئیکه خودش ترکیب و آماده کرده بود پر ساخته تسلیم استادان نمود و تأکید کرد گویهای مزبور را با احتیاط تمام فقط بروی برجهای دشمن باید بیندازند و مبادا یکی از آنها برخطا و سهو بداخل حصار بیفتد .

اهل صلیب در دو روز اول که گویهای خالی از دوا پرتاب میشد چون آنها را برداشته ازهم گشوده میدیدند چیزی درونشان نیست با قهقهه واستهزا گویها را دوباره بجانب شهر پرتاب میکردند و در واقع جسارتشان برای آزار اهل شهر بیش ازپیش شد ـ اما روز سوم همینکه اولین گوی پرازدارو روی یك برج افتاد با صدای سهمگین ترکیده ذرات مس مانند گلوله اهالی برج را زخمدار وحریق درطبقه‌ی بالا شروع شد سربازانیکه درآن طبقه بودند تا رفتند درخاموش کردن حریق اقدامی کنند گوی دومین وسومین برسر آنان فرود آمد و تمامی پنج طبقه از هرجانب آتش گرفت وافرادیکه از آتش بسلامت مانده بودند خودرا بزمین پرتاب میکردند .

بعداز سوختن نخستین برج علی بن شیخ منجنیق‌ها را بجانب برج دوم و سوم برگردانیده هرپنج برج را ظرف چند ساعت باخاك یکسان نمود ـ سوختن ونابود شدن برجها همانقدر که باعث اندوه وسوگواری اهل صلیب گردید مسلمانان را دلشاد ومسرور ساخت بطوریکه اهالی شهر بی اختیار در کوچه ها دویده همدیگر را از شدت خوشحالی

درآغوش میکشیدند و در اردوی خارج شهر نیز مسلمان نقاره و طبل شادمانی کوفتند . علی بن شیخ بعد ازاین خدمت بزرك ازحاکم شهر تقاضا نمود هرچه زودتر او را از عکا بیرون فرستد حاکم نیز از بیم آنکه مبادا شهر بدست دشمن تسخیر و اهل صلیب از این مرد دانشمند استفاده‌ی علمی کنند این تقاضا را بفوریت پذیرفته ویرا زیر حمایت تنی چند از بهادران لشکر براه دریا بیرون فرستاد و چون شیخ بحضور سلطان صلاح‌الدین رسید درحق وی اکرام وتعظیم فراوان‌نموده مبالغ هنگفتی از نقد وجنس واملاك مزروعی بدو انعام بخشید اماشیخ بزرگوار هیچیك را نپذیرفته گفت من مردی درویش و منزوی هستم و خواهشمندم اجازه دهی بشهر دمشق رفته در گوشه‌ی مدرسه بمطالعات خود بپردازم وهنگامیکه سلطان از اوخواهش کرد نسخه‌ی آن ترکیبی راکه درهندوانه‌های مسین ساخته و پرداخته بود بدو دهد شیخ امتناع ورزیده گفت هرگاه این‌گونه سلاح را مسلمانان بخواهند همیشه بکار برند خواه و ناخواه نسخه‌ی آن بدست اهل‌صلیب نیزخواهد افتاد و درآن صورت بدون آنکه مسلمانان توانسته باشند ثمرات فراوانی از آن ترکیب حاصل کنند ـ این نتیجه بحصول خواهد پیوست که هر دو خصم آن اسلحه‌ی قتال را برضد همدیگر بکار برند و تلفات انسانی بیش از پیش گردد از این گذشته هنگامیکه از شهر عکا خارج میشدم از این لحاظ که مبادا اثنای راه دچار دشمن شوم و کاغذهایم بدست خصم افتد تمامی آن نسخه ها را در آب ریختم ـ بالجمله علی‌بن شیخ با احترام بسیارروانه دمشق شد ودر همان روزها فرمانروایان موصل ، سنجار و

بسیاری از عشایر کرد جزیره و حکمران شهر اربل و امرای ممـالك دیگر اسلامی با نیرو هـای خود پیاپی بکمك سلطان میرسیدند و در همین اوان بشارت رسید که بار دیگر حسام‌الدین لؤلؤ دریاسالار مصر با یك اسطول ازناوهای جنگی به عکا نزدیك‌رسیده‌است ـ همین که‌اهل صلیب از نیروی دریائی مسلمانان آگاه گشتند جهـارات خودرا که در بندرگاه عکا لنگر انداخته بودند به استقبال مسلمانان فرستادند و در روزیکه جنك دریائی آغازشد مابین نیروهای طرفین درخشکی‌هم نبرد سختی درگرفت وسلطان میکوشید تا شاید بتواند خط محاصره‌ی اهل صلیب را در آن‌روز از دورعکا بشکنند اما نفرات نیروی صلیبی‌بقدری زیاد بود که با وجود جنك در دریا در خشکی نیز با استقامت در مقابل حملات مسلمانان ایستادگی نمودند وگسترش نظامی خود را دراطراف عکا محافظت کرده نگذاشتند که از هم دریده شود اما غروب آنروز درپرتو کاردانی حسام الدین دریاسالارنیروی بحری مسلمانان فاتح گشت و دو کشتی بزرك که پراز لشکریان جنگجو واجناس‌واسلحه بودبدست مسلمانان افتاد وناوهای دیگر اهل صلیب متفرق گشتند و شامگاهـان کشتی‌های مسلمانان بافتح وظفر وارد بندرگـاه عکا گردیده اسلحه و آذوقه فراوان به‌اهل شهر رسانیدند واز این‌حیث مردم عکا بیش‌ازپیش شادمان گشته قوت قلب یافتند ولی با اینهمه خط زنجیر محاصره‌ی اهل صلیب دراطراف عکا برقرارماند .

در فصل گذشته نگاشتیم که پادشاه اطریش و پادشاهان فرانسه وانگلستان برای نجات بیت‌المقدس عازم سفر سوریه شدند ـ پـادشاه

اطریش (هانریکوس) فرزند فردریکوس ملقب به‌ریش قرمز بادویست هزار سپاهی جرار از اطریش روانه شده از خاك مجارستان و بلغار گذشته‌وارد خاك روم گردیدند اما هنگامیکه سپاه‌اطریش از خاك بلغار میگذشت با اهالی آنجا زد وخوردهای فراوانی نموده مردم خونخوار بلغارستان ولشکر بلغارستان لشکریان اطریش را بعذاب ها وشکنجه‌های گوناگون دچار میساختند از آنجمله هر دسته ازلشکریان اطریش که بدست بلغاریها میافتاد دست و پای فرد فرد آنان را بسته واژگونه بشاخهای درخت میاویختند وخلاصه آنکه با دادن تلفات زیاد اطریشیها از خاك بلغار رد شدند.

حقیقت اینست که مردم بلغار از قدیم‌تا امروز به‌صفت خونخواری و ستمکاری مشهور بودند چنانکه سال ۱۹۱۲ اثنای جنك ملل بالکان با دولت عثمانی درهر شهر و در هرآبادی که نیروهای بلغار وارد گشتند مسلمانان بی اسلحه ورعایای صلح طلب را که تسلیم شده بودند از دم شمشیر گذرانیده کودکان را از آغوش زنان جدا کرده با سرنیزه شکم میدریدند و عملیات وحشیانه آنان در مطبوعات اروپا و دنیا همه روزه انعکاس مییافت والبته وقتی بلغارها با مردم اطریش که بعنوان جهاد دینی از خاك آنان میگذشتند آنگونه رفتار ظالمانه‌را پسندیده باشنددیگر جای تعجبی نیست که نسبت بمسلمانان در این دوره این چنین روشی‌را بعمل آورند.

اما بهرحال آن چیزی که موجب تعجب میشودراه ورسم‌ریاکارانه‌ی اهل اروپاست که در این دوره با دعوی تمدن وبشر دوستی وحشیگری

های نیروی بلغاری را نسبت بمسلمانان خاك عثمانی میدیدند و در عین حال چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی طرفدار بلغاریها بودند- بالجمله همینکه امپراطور روم موسوم به اسحق از ورود اطریشها بخاك خود آگاه شد گزارش احوال را نزد سلطان صلاح الدین فرستاده وعده داد که من تا بتوانم از عبور نیروهای اطریش بخـاك آسیا جلوگیری خواهم نمود سپس فرستادگان امپراطور اطریش را که وارد استانبول شده بودند بزندان افکنند و به نیروهای روم فرمانداد که باپیش آمدگان سپاه اطریش واردجنك شوند - همینکه خبر عملیات خصمانه‌ی امپراطور روم به امپراطور اطریش رسید بقدری خشمگین گشت که فرماندادشهر های روم را که در سرراه اطریشیها واقع بود با نظر خصومت وبـا قتل وغارت بتصرف درآورند از آنجمله شهرهای ادرنه وکالیپول و چندین شهر دیگر را نیروهای اطریش مسخر ساختند - ازطرف دیگر همینکه خبرخصومت بااطریشی‌ها به نیروهای‌دیگر اهل صلیب که دردریای‌سفید بودند رسید آنها نیز بـا روم از در خصومت در آمده در صدد افتادند استانبول را از راه دریا محاصره کنند - این پیش آمدها امپراطورروم را هراسناك ساخت بطوریکه با شتـاب هرچه تمامتر سفرای اطریش را آزاد ساخت و مقدار مهمی برای سپاه اطریش آذوقـه فرستاد و طبق تقاضای آنان یك عده کشتی تقدیم نمود تا سپاهیان اطریش را از بغـاز داردانل بخاك آسیا انتقال بدهد -در آن ایام سلطان روم اسلامی موسوم بود به قطب‌الدین ملکشاه فرزند سلطان قلیچ ارسلان متوفی ملکشاه نیروهای ترکمان را باطراف اردوی اطریشیها فرستاد تا همواره روز وشب ازهر- جانب که میسر بود ترکتازی نموده راحت وآسایش را از آنـان سلب

کرده با غافلگیر کردن دستجات عقب ماندهٔ سپاه ، بسیاری را کشته اسیر فراوان میگرفتند و بالاخره ملکشاه روزی به گمان اینکه دشمن را ضعیف ساخته است در میدان جنك با سپاه اطریش پیکار کرد امادانست که از عهدهٔ آن گروه دویست هزار نفری بر نمیآید از اینرو بوسیله جنك و گریز میدان جنك را ترك گفته به پایتخت خودٌ که شهر قونیه بود بر گشت .

اما اطریشها روز دیگر بقصد تعقیب او روانه شدند تا قونیه را تسخیر کنند ولیکن راه را گم کردند ودر بیابانهای معروف آن حدود که از آب و آبادانی تهی است وارد گشته بسیاری از افراد اطریشی ازتشنگی هلاك شدند و کار بجائی رسید که توانگران آن سپاه اسبهای خود را کشته با خون آن حیوانات میکوشیدند رفع عطش کنند و این خود بیشتر موجب تلفات میشد عاقبت پس از دادن ضایعات هنگفت به قونیه رسیدند ودر آنجا هدایای فراوان همراه یك هیئتی از بزرگان اطریش بنزد سلطان ملکشاه فرستاده گفتند ما سوگند میخوریم که باتو و خاك تو کاری نداشته باشیم قصد ما رسیدن به بیت‌المقدس واستدعای ما آنست که به رعایای خود اجازه دهی با ما معامله کرده آذوقه و خواروبار بفروشند سلطان ملکشاه استدعای آنانرا پذیرفت وسپاه اطریش پس از روزی چند که آسایش پیداکردند از آنجا براه افتاده رو به ارمنستان رفتند در این راه نیز مشقات فراوان کشیدند ـ یك شب زلزله سختی شد وحرکت زمین موجب گردید که اسبها رم کرده در حال شیهه وجست وخیز رو بصحرا فرار کنند این واقعه را روحانیونی که در سپاه بودند

بفال بد گرفتند و گفتند مصیبت‌های دیگری در سرنوشت ما مقدر است.
خلاصه آنکه پس از ورود به ارمنستان فرمانروای آنجا بنام (لاون)
سفرائی نزد امپراطور اطریش فرستاده عرض اطاعت نمود آذوقه و علوفه
برای سپاه و برای چارپایان تقدیم کرد.

از ارمنستان که اردوی اطریش رو به انتاکیه روانه شد روزی در کنار استخر آبی اردو زدند و امپراطور بهوس آب تنی افتاده در آن استخر که آبش از سینه‌ی مرد بالاتر نمیگذشت به شنا پرداخت ناگهان فریاد کشید و چون بکمك او شتافتند دیدند که در آب غرق شده است۔ مرك امپراطور تمامی افراد را محزون و دلسرد ساخت و بعد از گفتگوهائی که مابین سرکردگان اردو بوقوع پیوست یکی از پسران امپراطور را که حاضر بود جمعی بپادشاهی برداشتند.

اما گروهی با آن انتخاب مخالفت ورزیده اردورا ترك گفته بجانب اروپا برگشتند وطرفداران پادشاه جدید همراه وی بسوی انتاکیه براه افتادند در آن اثنا وبای شدید مابین اطریشیها حادث شد و بسیاری از افراد سپاه را نابود ساخت و بقیة‌السیف باحال فلاکت اشتمالی به انتاکیه رسیدند ـ فرمانروای انتاکیه اردوی صلیبی را بعلت مرض وبا بدرون شهر راه نداد و پیشنهاد نمود هرچه زودتر بکمك اهل صلیب عازم عکا شوند ـ اطریشیها ناچار از راه لاذقیه که در تصرف مسلمانان بود بسمت عکا راهی شدند ودر اثنای راه از یکجانب مرض وبا واز جانبی حملات پیاپی مسلمانان تلفات عظیمی به آنان وارد میساخت و هنگامیکه بشهر طرابلس رسیدند بنابر روایتی از آن دویست هزار نفر فقط هزار نفر و

بنا بروایت فرانسویان پنجهزار نفر باقیمانده بودند . این گروه هزار نفری یا پنجهزار نفری عاقبت به عکا رسیدند ودر آنجا چون باختلافات و غرض ورزیهای اهل صلیب که درمیان خودشان حکومت میکرد متوجه گشتند از آمدن خود پشیمان شده یکجا عکا را ترك گفته به اروپا معاودت نمودند . در آغاز کار که خبر ورود اردوی مجهز دویست هزار نفری اطریش بمسلمانان رسید بزرگان سپاه نزد سلطان گرد آمده پیشنهاد نمودند هرچه زودتر از اردوی اطریش استقبال شود وپیش ازورود آنها بمرز کار جنك یکرویه گردد اما سلطان آن رأی را نپذیرفته گفت: «رفتن ما از این نقطه باعث ناامیدی مردم عکا وتسلیم آنان به اهل صلیب خواهد شد ما که امروز در برابر بیش از صدهزار نفر صلیبی میجنگیم بگذار صد هزار نفر سیصدهزار نفر شود بهتر آنست که همین جا بمانیم ودر همین نقطه با آنان نیز مانند دیگران پیکار کنیم .»

سلطان با وجود این رأی درست از باب احتیاط چند گروه از لشکریان را برای محافظت ولایاتی که سرراه اطریشیها بود اعزام داشت وچون اهل صلیب دانستند که دستجات بزرگی ازجناح راست مسلمانان کاسته شده اند درصدد برآمدند از موقع استفاده کرده بایك هجوم ناگهانی کار مسلمانان را یکسره گردانند .

در آن حال فرمانده جناح راست ملك العادل برادر سلطان بود یکروز بامدادان اهل صلیب طبق قرار قبلی ناگهان از چادرهای خود بیرون آمده پیاده وسوار بجانب اردوگاه ملك العادل هجوم آوردند همینکه مسلمانان اهل صلیب را دیدند فریاد کشیده از چادرها بیرون

ریختند وسلطان که متوجه حرکت دشمن شده بود فریاد برآورد « ای یاوران اسلام» واین شعار مخصوص جنك بود ودر همان حال ازهرجانب اردوی اسلام طبلهای جنك بصدا درآمد وفرماندهان نیروی نوبتی وجناح راست آماده کارزار گشتند اما پیش از آنکه مسلمانان بتوانند صفوف خود را بیارایند اهل صلیب وارد اردوگاه ملك العادل گشتند وچون اهل اردو ازچادرها بیرون رفته بودند مشاهده‌ی آنهمه اموال واسباب مهاجمین صلیبی را بطمع انداخته دست بغارت و یغما بردند و صفوف عقبی که وارد اردوگاه مسلمانان میشدند چون صفوف مقدم خود را مشغول غارت میدیدند آنان نیز جنك را از یاد برده بغارت میپرداختند - درآن حال مسلمانان که زیر فرمان ملك العادل آماده‌ی نبرد شده بودند میخواستند بجانب خصم حمله برند اما ملك عادل مانع شده فرمود ساعتی حوصله کنید تا تمامی صفوف دشمن مشغول غارت شود همینکه نیروهای صلیبی تماماً وارد اردوگاه ملك العادل گردیده سرگرم یغما وچپاول اموال شدند مسلمانان بفرمان ملك العادل از هرجانب برآنان هجوم بردند و سلطان پیاپی فریاد میزد : « ای اهل توحید ای پرستندگان خدای یکتا دشمن طمع کار شما در گرداب طمع خویش فرو رفته است او را با تیغ های تیز خود دریابید .»

در آن روز مسلمانان درکشتار اهل صلیب کاری کردند که در هیچ رزمی از آنان دیده نشده بود - افراد صلیبی که با اموال غارتی شانه‌های خود را سنگین ساخته بودند ناگزیر در برابر تیغ‌ها و نیزه‌های زبده‌سواران ومردم سبکبار مسلمان تاب نیاورده رو بفرار مینهادند

ومسلمانـان ازپشت سر میزدند و میکشتند و می انداختند بنوعی کـه صحرای مابین اردوگاه ملك‌العادل تـا اردوگاه صلیبی که یك فرسنك مسافت آن بود از کشته ها پوشیده شده بود زیرا دراین جنك‌مسلمانان دیگر کسی را اسیر نمیگرفتند وجز زدن و کشتن‌قصد دیگری نداشتند این جنك فقط مابین جناح راست وقدری از نیروهای قلب مسلمانـان با اهل صلیب بوقوع پیوست اما هنوز نیروهای جناح چپ ازگزارش پیکار بدرستی خبر داده نشده بودند که بشارت فتح و ظفر به آنـان رسید .

قاضی ابن شداد که خویشتن در آن پیکار حاضر بوده میگوید که در آن‌پیکار تلفات مسلمانان از ده نفرتجاوز ننمود وحال‌آنکه ازاهل صلیب بیش از هشت هزار نفر بقتل رسیده بودنـد در آن روز مردم عکا از بالای حصار وقایع پیکاررا تماشا میکردند همینکه ظفرمسلمانان و شکست وفرار اهل صلیب را دیدند گروهی از دلاوران مدافع شهر از دروازه بیرون آمده به اردوگاه اهل صلیب ریختند جمـاعتی را در آنجا کشته تعداد بزرگی از زنان ودوشیزگان را باسارت گرفته مقدار هنگفتی از اشیاء و اموال قیمتی غـارت کرده صحیح و سـالم بدرون شهر برگشتند .

در موضوع این جنك مورخ بزرگوار سید علی حریری مینویسد که مورخین اهل صلیب‌علت این شکست واین تلفات عظیم را بمخالفت افراد لشکری‌نسبت‌بفرمان سرکردگان‌خود منسوب‌میدارند ومینویسند سپاهیان‌صلیبی باوجود مخالفت سرداران خود بطمع آنکه گروهی از مسلمانان از اردو بیرون رفته‌اند واکنون اموال آنان بی صاحب است

خودسرانه به اردوگاه مسلمانان هجوم بردند و نتیجه آن خودسری همان تلخ کامیها بود که نصیب آنان شد.

هنگامیکه محاصره‌ی اهل صلیب در شهر عکا دوام یافت بتدریج راه ارتباط مسلمانان با اهل شهر مقطوع گشت بطوریکه رسانیدن مهمات و آذوقه ازخشکی به اهل شهر میسر نبود اما ازراه دریا خوار و بار و لوازم کار بشهر فرستاده میشد در آن اثنا گروهی از جهازات صلیبی که ازاروپا زیرفرمان سردار معروف هانریکوس روانه شده بودند به عکا رسیدند و ورود این نیروهای تازه نفس برقوت قلب اهل صلیب بسیار افزود بطوریکه درصدد افتادند از راه دریا نیز محاصره‌ی عکارا تکمیل نمایند بنابراین دستجاتی از ناوهای جنگی خود رابا بهادران و دلاوران اروپائی و با انواع سلاح ولوازم کار بدریا فرستاده راه آمد وشد کشتی‌های مسلمانان را به بندرگاه بریدند.

در آن اوان چون آذوقه شهر کم شده بودطبق فرمان سلطان تعدادی از کشتی‌های بارکش در بیروت باآذوقه ومهمات بارگیری شده درصدد عزیمت بجانب عکا بودند که خبروصول ناوهای جنگی صلیبی ومحاصره‌ی دریائی عکا به آنان رسید. در آن حال ریش سپیدان ومجاهدین علاقمند تدبیری بکار بردند از این قرار که بسیاری از آنها ریش‌های خود را تراشیده لباس اروپائی پوشیدند ودر سطح هریك از کشتی ها چندرأس خوك رها کردند وبا آن حال که در واقع کشتی‌ها ومردم کشتی ها بصورت اهل اروپا در آمده بودند توکل بخدای مسلمانان نموده عازم عکا گشتند همینکه به بندرگاه نزدیك شدند ناوهای صلیبی باستقبال

آنها آمدند وچون چشمشان به لباسهای صلیبی و بخوك هـا افتاد یقین کردند که نیروهای امدادیست که از اروپا میرسد واز دور فریاد کشیده گزارش خواستند مسلمانان بوسیله‌ی افرادی که بزبانی از زبان های اهل صلیب آشنا بودند در پاسخ پرسش آنها فریـاد زدند حال مـا خوبست اما مواظب باشید یك کشتی جنگی مسلمانان مارا تعقیب میکنند مردان دو ناوصلیبی چون بجانب دریا نگریستند از دور نـاوی را دیدند که پیش میآید بجانب آن ناو رفتند وحال آنکه ناو مزبور یکی از کشتی های جنگی صلیبی بود که کشتی‌های بارکش مسلمانان را دیده برای تفتیش بجانب آنان میآمد ـ

بالاخره دریانوردان مسلمان که خود را ازنگهبانی دو ناوصلیبی رها ساختند با شتاب هرچه تمامتر وارد بندرگاه عکا گشتند و آسوده شدند زیرا بندرگاه عکا در تصرف مسلمانان و بوسیله‌ی ناوهای جنگی مصر حفاظت میشد . البته ورود این کشتی‌ها تـا حدی حوائج شهر را مرتفع ساخت اما آذوقه وخوار وبار بحدی نبود که معاش همگی اهل عکا را کفایت دهد چنانچه روز اول ماه شعبان بهاء الدین قراقوش حاکم عکا گزارشی به‌امضای‌خودتوسط دریاسالار حسام‌الدین لؤلؤ برای‌سلطان فرستاد که طی آن اعلام نموده بود آذوقه و خواروبار فقط تا ۱۵ روز دیگر ممکن است حوایج این‌شهر راکفایت دهد ـ سلطان صلاح‌الدین این خبر موحش را دریافت اما بهیچکس حتی بنزدیکترین دوستان‌خود چیزی از آن بابت نگفت زیرا میترسیدآن خبر فاش شود وبرجسارت اهل صلیب بیفزاید وچون‌از مصرقبلا خواروبار طلبیده بود انتظار ورود

کشتی های مصر را داشت ـ اما این رازی که سلطان در دل خود نگه‌ـ میداشت روز وشب اورا عذاب میداد و گـاهگاه نیمه شب و سحرگاه برخاسته یکه وتنها بحال گرسنگان عکا میگریست و از خداوند نجات آنان را میطلبید .

بالاخره روز پـانزدهم شعبان هرچه نزدیکتر میشد برتشویش خاطر سلطان می افزود تا صبح روز چهاردهم بادبانهای جهازات مصری در افق دریا نمودار گشت و دریاسالارحسام‌الدین باشتاب هرچه تمامتر ناوهای جنگی خود را حرکت داده برای حمایت آنها پیش رفت و ناوـ های صلیبی نیز که چنان دیدند از جای خود جنبیده برای تصرف کشتی های مصری جلو آمدند ودر اطراف کشتی های‌خواروبار ناوهای‌جنگی طرفین با شدت هرچه تمامتر مشغول پیکار شدند ـ در آن حال سپاهیان مسلمان از یکجانب وسپاهیان صلیبی از جانب دیگر گروه‌گروه پشت سرهم ایستاده جنك دریا را تمـاشا میکردند و هریك از دو طرف از معبود مطلق وخدای قادر خود فتح نیروهای دریائی خویش را استدعا مینمودند .

ناوهای جنگی مسلمانان بـا استقامت و قدرت از کشتی هـای خواروبار مدافعه کرده آرام‌آرام راه‌آنان را بسوی بندرگاه میکشودند ونـاوهای‌جنگی‌صلیبی باشدت هجوم آورده میکوشیدند راه‌را برآنان ببندند دلها همه درطپش‌بود دستها همه بجانب‌آسمان افراشته بود روز به نیمه رسید وآفتاب به نصف النهار نزدیك شده بود که گوئی دعـای سلطان صلاح‌الدین مستجاب گشت وبادی مساعد برخاسته کشتی های

مصر را بجانب بندرگاه با سرعتی غیر منتظر پیش راند و هنوز ناوهای مسلمان به موفقیت خود اطمینان کامل نیافته بودند که مشاهده کردند کشتی‌های خوارو بار بدرون بندرگاه وارد شده‌اند -

در این روز ودر این ساعت سلطان صلاح الدین باظهار رازدرونی خود لب گشوده به همراهان و نزدیکان خویش حکایت نمود که طی مدت ١٤ روز از اول شعبان تا چهاردهم چه بارهای سنگین از اندوه وغم برقلب وی فشارمیاورده است . بعد از این کامیابی که برای مسلمانان رویداد اهل‌صلیب تدبیرجدیدی اندیشیده منجنیق‌های بسیارقوی وهولناکی بسرپرستی چند تن از مهندسین که از اندلس با خود همراه آورده بودند ساختند و آن منجنیق‌ها را روی چرخهای آهنین رانده به‌باروی شهر نزدیك کردند وازآنجا باقوت‌هرچه تمامترسنگهای بزرگ‌را بجانب شاه برج عکا پرتاب میکردند بطوریکه پس از دو روز مدافعین شهر برج و بارو را درحال‌سقوط یافتند وسخت بوحشت افتادند اما تنی چنداز اهل تدبیر برای نابودی‌منجنیق‌های مزبور مکری تازه طرح کردندبدین صورت که سرنیزه‌های تیز ونازك را در آتش نهاده کاملا سرخ کردند وآن سر نیزه هارا بوسیله ماشینهای تیرانداز که در بالای باروی شهر استواربود پیاپی بجانب منجنیق‌ها رها ساخته واین سر نیزه‌های آتشین به دیوار منجنیق ها که از چوب بود فرو رفته بتدریج در آنجا آتش فراهم ساخت و چون باد میوزید ساعتی نگذشت که آن آتش های مخفی بصورت شعله های تند ظاهر گشت ودر منجنیق‌ها شعله ور گردید وتمامی کوشش اهل‌صلیب برای خاموش کردن آتش بی‌ثمر ماند و بالاخره

هرچهار منجنیق صلیبی‌ها تماماً سوخته نابود گشت وبا این‌وصف چون پیاپی به‌اهل صلیب کمك میرسید یك لحظه‌هم از پیکاردست نمیکشیدند یك روز بجانب شهر هجوم میآوردند و روز دیگر با اردوی سلطان میجنگیدند.

در آن ایام ارتباط سلطان با اهل شهر بوسیله‌ی چاپار کبوتر بود وهمه روزه گزارش اهل شهر با کبوتر بحضور سلطان میرسید وهرگاه حـاکم عکا محتاج بپول میشد تنی چند از غواصان متعهد آن بودند - این مردان هنرمند طلا ها را برخود بار کرده زیر آب فرو میرفتندو از وسط کشتی های دشمن بامهارت تمام گذشته وقتی وارد بندرگاه عکا میشدند بروی آب میآمدند.

از میان غواصان قهرمان یك‌نفر بنام عیسی مورد ضرب المثل‌قرار گرفت که گفتند مرده او نیز مانند زنده‌اش در ادای امانت بی‌نظیر بود داستان عیسی چنین است که: روزی سه کیسه هر کدام هزار دینار طلا از سلطان تحویل گرفت که برای مجاهدین بشهر برساند و معلوم نشد که بنا برچه پیش آمدی عیسی در آب جان میسپارد روز بعد از اعزام عیسی میبایست کبوتر چاپـار رسیده وصول پول را اعلام دارد و چون کبوتر نرسید سلطان یقین کـرد کـه عیسی به هلاکت رسیده است - سه روز بعد از آنواقعه یکی‌از اهالی عکا جنازه‌ی مردی رادیدکه ازآب بیرون افتاده است و چون پیش رفته تفتیش نمود عیسی را شناخت وسه هزار دینار پولی را که همراه آورده بود از کمر او گشوده نزد حاکم

برد و بدینطریق به ثبوت رسید که مرده‌ی عیسی‌مانند زنده‌ی او پارسا و امین است .

اهل صلیب بعد از نابودی منجنیق‌هائیکه بیان‌شد برجهای‌جدیدی از تخته ساختند ودر آنها چند رقم کله قوچ وتیرهای مخرب وپتك های دیوار کوب از آهن و فولاد تعبیه کردند واز نو آن برج ها را بجانب حصار کشیدند بقصد آنکه شاه برج باروی شهر را با آن آلات که بوسیله‌ی فنرها و ماشین‌های مخصوص کار میکرد در هم بکوبند - روز سوم ماه رمضان آن برجها را بحصار نزدیك آوردند اما مسلمانان خاموش مانده آرامش گزیدند ومهلت دادند تا گروه بزرگی از اهل صلیب نزدیك رسیده وارد خندقها شده مشغول جا بجا کردن برجها برای کوفتن حصار شدند - در آن حال مسلمانان همگروه فریاد کشیده تمامی منجنیق‌ها وچرخها وآلات آتشبار وسنك انداز را یکجا بکار انداختند گلوله‌های نفتی مانند باران براهل صلیب فرو میریخت وتیرها وسنگها از هرجانب سر ودست آنان را میشکست و در اثنای آنکه ماشین های شهر به آن شدت کار میکرد فوجی از قهرمانان و دلاوران از دروازه عکا بیرون شتافته برسر مردمی که در برجهاگرفتار تیرباران حصار بودند ریختند بسیاری از آنان که بدرون خندق رفته بودند کشته شدند وگروهی باسارت در آمده قلیلی فرار کردند سپس مسلمانان آلات آهنی‌مزبوررا از برجها جداساخته بدرون شهر کشیدند وتخته وچوب‌را آتش‌زدند وهمان‌آلات آهنی را چند روز بعد درکوره گداخته ازآنها تیر ونیزه‌وانواع اسلحه‌ی دیگر برای مدافعه ساختند .

فصل زمستان با اینگونه زد وخوردهـای متنوع گذشت و چون موسم بهار رسید اهل صلیب نیروهای بحری خود را از عکا بجانب صور فرستادند زیرا مشاهده نمودند که ناوهای صلیبی ازعهده‌ی تسخیر بندر-گاه عکا برنیامدند و حتی نتوانستند بدرستی از آمد ورفت کشتی‌های مسلمانان مانع شوند ولی در عین حال ممکن بودناوهای مزبور ازطرف مسلمانان غافلگیر شده تباه شوند بنابراین تمامی جهازات صلیبی ازعکا مرخص گردیده بصور رفتند وراه دریا برای آمد و رفت مسلمانان آزاد شد - سلطان که چنان دید از آنجا که نیروهـای مدافع شهر خسته و فرسوده شده بودند به برادر خود ملک‌العادل فرمان داد که گروهی از لشکریان تازه نفس برای مدافعه بدرون عکا فرستد و نیروهای مقیم عکا را خارج کند - ملک‌العادل سپاهیان مدافعه کار را بوسیله کشتی بیرون آورد وبجای آنان گروهی ازسپاهیان تازه نفس بدرون‌شهر فرستاد اما در انجام این عمل چون شخص سلطان نظارت نداشت منتهای کاهلی وسستی بکار رفت زیرا شصت امیر با نیروهای‌زیر فرمان خود ازعکا خارج‌شدند وفقط بیست امیر بانیروهای خود برای‌مدافعه داخل شهر گردیدند و این سهل انگاری عواقب وخیمی داشت که درآینده خواهیم دید.

بند دوازدهم - حرکت پادشاهان اروپا

قبلا بیان‌نمودیم که ریکاردوس (شیردل) پادشاه انگلیس بافیلیپ پادشاه فرانسه متفق شده قرار گذاشتند که هردو بـا سپاهیان خود در بندر میسینا درجزیره‌سیسیل مجتمع‌شده‌هماهنگ روانه‌ی فلسطین‌شوند-بنابراین فیلیپ با سپاهیانش از راه بندر ژن بجزیره سیسیل رفت و اما شیردل به بندر مارسیل آمده مدتی منتظر نـاوهای خود شد و چون

کشتی‌ها دیر رسید شیر دل در یك کشتی کوچك سوار شده به سیسیل رفت و به سپاهیان خود توصیه نمود کشتی‌ها که رسیدند آنها سوار شده در عقب وی روانه شوند.

ریکاردوس خواهری داشت بنام جوانا که سابقاً بزوجیت پادشاه سیسیل بنام ویلیم در آمده بود - ویلیم در جوانی وفات یافت ویکی از خویشاوندانش بنام (تنکرید) تخت و تاج واموال ومملکت ویرا ضبط کرده جوانا زوجه‌اش را از هر حقی محروم ساخته از سیسیل بیرون راند اینك در اینهنگام که شیر دل وارد سیسیل شد در صدد افتاد از روی قهر وغلبه بعنوان ارث خواهرش، سیسیل را ضبط نماید از اینرو فرمانداد پرچم انگلستان را برفراز قلعه میسینا افراشتند - اما پادشاه فرانسه از این حرکت رفیقش رنجیده حکم کرد بیرق انگلیس‌را فرود آوردند و نزدیك بود میان دو پادشاه جنك وپیکار بظهور آید امافیلیپ چون‌عمرش‌ازریکاردوس بیشتروتجربه‌دارتر بودمتوجه‌شدکه‌نباید درسفر جهاد مقدس اغراض خصوصی ونفاق داخلی بکار رود ازاینرو باسپاهیان فرانسوی به کشتی‌های‌خودنشسته‌رو بشامات‌لنگر کشیدند-اماریکاردوس تنکریدپادشاه‌سیسیل‌راتهدیدکرده هرطوربود مبلغی‌درحدود دوهزار و پانصد من طلا از او باج سبیل گرفت - هنگامیکه ریکاردوس در انگلستان‌بود با دختری‌بنام (سرجاریادوناوار)نامزد شده‌بود وچون‌سفر جهاد مقدس پیش آمد امر داد نامزدش را ازعقب بجزیره سیسیل‌بیاورند تا هرجا مناسب بود عروسی کنند در این موقع پدر دختر دختر را به سیسیل رسانید اما بازهم ریکاردوس عروسی را مقتضی ندیده نامزدش

را بخواهرش سپرد و یك کشتی مخصوص سواری آنها مقرر ساخت سپس با جمیع سپاهیان و همراهان از سیسیل بجانب شامات روانه شدند .

اما روز دوم ماه صفر طوفانی سخت در دریای سفید پدید آمدو کشتی های انگلیسی را بجزیره‌ی کرت سوق داد - در آن جزیره وقتی به احوال همراهان رسیدگی میکرد متوجه شد که سه کشتی بعلت طوفان مفقودشده که یکی از آنها حامل نامزدوخواهرش میباشد ریکاردوس جوان و عصبانی در آن لحظه مانند باروت شعله‌ورگشت وسرکردگان و ناخدایان ناوها را بباد سرزنش گرفته همگان را بدنبال کشتی‌های گم شده فرستاد بعد از دو سه روز به ریکاردوس خبر رسید که کشتی نامزدش را طوفان بساحل قبرس برده وپادشاه قبرس موسوم به اسحق که او نیز مسیحی بود کشتی‌ها را ضبط کرده سپاهیان و عملجات را بقتل آورده است وبرای ریکاردوس پیغام فرستاده است که او نمیبایست خودسرانه بحدود شامات برود مصلحت چنانست که به قبرس بیایدودر اینجامجلس شورائی تشکیل دهیم هرچه در آن مجلس مصلحت‌داده شد ریکاردوس همانطور رفتار نماید - شیر دل از آن رفتار و از این پیام آتش گرفت و مانند شیر خشمگین نیرو های خود را بجانب قبرس راند و همینکه بساحل آن جزیره رسید بی پروا به نیروهای اسحق حمله برده آنان را تار ومار گردانید وشخص اسحق را اسیر گرفته زنجیری از نقره به گردنش نهاد و در همانجا با نامزد خود زفاف کرده جشن عروسی برپا ساخت

اهل تاریخ مینویسند وقتی که خبر عملیات اسحق و پیغام او به ریکاردوس رسید پادشاه مزبور از شدت غضب بزبان انگلیسی فحشی چند حواله‌ی اسحق دادواین نخستین‌بار بود که ریکاردوس‌بزبان‌انگلیسی سخن‌میگفت‌زیرادر آن‌اوقات اشراف انگلیسی‌عموماً بزبان (نورماندی) که یکی از لهجه های فرانسوی است سخن میگفتند . خلاصه آنکه شیر دل بعد از زفاف از قبرس بجانب سوریه لنگر کشید .

سال ٥٨٧ قمری روز بیست وسوم ماه ربیع‌الاول فیلیپ امپراطور فرانسه با سپاهیان خود وارد عکا شد و ورود فرانسویان روحی تازه در کالبدهای افسرده‌ی اهل صلیب دمید و تمامی مجاهدین صلیبی که در اطراف عکا بودند امپراطور فرانسه را بفرماندهی خود پذیرفته مطیع وی شدند .

از آنروز تا مدتی مجاهدین صلیبی به استراحت پرداخته در ضمن مشغول تکمیل تجهیزات خود بودند تا روز چهارم جمادی الاول که بامداد آنروز نیروهای صلیبی از هرجانب برای تسخیر حصار عکا هجوم بردند و مدافعین شهر مزبور سنج های بزرك خود را بصدا در آوردند و بدانوسیله اردوی سلطان‌را از هجوم دشمن خبردارساختند . از اردوگاه سلطان نیز سنجها بصدا در آمد و مدافعین عکا را امیدوار گردانید .

سلطان وقتی‌هجوم عنودانه‌ی اهل‌صلیب‌را مشاهده‌نمود بنابرعادت خود به نیروهای مسلمان فرمان‌حمله دادزیرا در مدتی که عکا بمحاصره افتاده بود هر وقت هجوم اهل صلیب بجانب شهر آغاز میشد سلطان

نیز نیروهای خودرا فرمان‌میداد تا به اهل صلیب حمله برند و بدینطریق آنان‌را مجبور میگردانید شهررا ترك گفته بانیروهای سلطان بجنگند در آن روز نیز همین رفتار موجب شد که اهل صلیب با نیروهای سلطانی پیکار کرده شهر را بحال خود بگذارند.

از طرفی سلطان آگاهی یافته بود که ریکاردوس با سپاهیان انگلیسی از قبرس عازم شام میشود از اینرو به حاکم بیروت فرمانداد تا یك کشتی بزرك با نیروهای تازه نفس و آذوقه ومهمات کافی به بندرگاه عکا بفرستند که برای اهل شهر مددی باشد حاکم بیروت هفتصد نفر از دلاوران نامور مسلمان را زیر فرمان امیر جاندارم که از قهرمانان ایران وداوطلبان جهاد بود در یك ناو بزرك جنگی باخوار وبار واسلحه فراوان روانه‌ی عکا نمود اما بنابر تقدیر شوم کشتی مزبور به ناوهای جنگی انگلیس دچار گشت و شیردل فرمانداد تا آنرا از هر جانب احاطه‌نموده باحملات شدید کشتی‌را بازداشت‌ودلاورانش‌را اسیر بگیرند. قهرمانان مسلمان تا ممکن بود مردانه دفاع کردند اما همینکه یقین شد که ناوهای بسیار دشمن از چهار جانب در صدد تصرف کشتی آنها هستند متفقاً آرزومند غرق شدند و امیر جاندارم شخصاً بـه انبار زیر کشتی رفته آنرا سوراخ کرد سپس بسطح کشتی آمده فریاد کشید ای اهل صلیب ما میتوانستیم باز هم تعداد هنگفتی از افراد شما را از پا در اندازیم تا خود کشته شویم ولیکن اموال فراوانی که در این کشتی موجوداست بجامعه‌ی‌مسلمانان تعلق دارد وچون بهیچ روی نمی‌باید که از آن اموال یك پشیز بدست شما افتد اینك بهتر دیدیم که

آنها را بدست امانت دریا بسپاریم .

لحظه‌ای نگذشت که ناو بزرگ مزبور با هفتصد دلاور و مبالغ هنگفتی طلا و آذوقه ومهمات چرخی بدور خود زده در آب فرو رفت و این واقعه دردلهای اهل صلیب عظمت اخلاق وقدرت معنویات مجاهدین مسلمان رابطوریکه میبایست جلوه گر گردانید .

بالاخره ریکاردوس نیز وارد عکا شد و با ورود او نیرومندی اهل صلیب بحد اعلا رسید یکروز سپاهیان صلیبی در صدد بر آمدند خندق عکا را با ریختن اجساد جانوران وحیوانات مختلف پر کنند اما مدافعین شهر به چند قسمت شده هرچه را اهل صلیب میریختند قسمتی از مدافعین آن اجساد را قطعه قطعه میکردند وقسمت دیگر آنها رابداخل شهر میکشیدند و از جانب دیگر بدریا میریختند و سایر دستجات از برج وبارو مدافعه میکردند اما چون تعداد مدافعین شهر کم شده بود کارها بدشواری روبراه میشد وشب وروز مردم شهر میبایست در کشش وکوشش باشند .

چندروز بعد اهل صلیب یك قلعه کوب بزرك ساختند و نیز یك برج چهار طبقه که طبقه اول آن از چوب پوست کشیده طبقه دومش از روی طبقه سومش از آهن وچهارمش از مس بود فراهم آورده قلعه‌کوب را در آن‌جا داده بحصار شهر نزدیك بردند و سپاهیان صلیبی از طبقات چهارگانه‌ی آن برج با تیرهای زهرآلود و نفت‌انداز اهل شهررا آزار میدادند ولی مدافعین شهر شب وروز کوشیدند تا بوسیله‌ی ماشین های گوناگونی که در حصار داشتند طبقه چوبین را آتش زدند و

بالاخره برج مزبور را واژگون گردانیدند .

در آن ایام اتفاقاًفیلیپ پادشاه‌فرانسه وریکاردوس پادشاه‌انگلیس هر دو بیمار شدند ونزد سلطان فرستاده انواع میوه وجوجه‌مرغ و برف ودوا طلبیدند سلطان صلاح‌الدین بدون مضایقه دستور داد تمام‌مایحتاج آنان را روزانه تهیه کرده به اردوگاه صلیبی بفرستند وهنگامیکه اهل صلیب ازهرجانب‌چه با اردوی‌سلطان وچه بااهل عکا بشدت‌میجنگیدند احساسات نوع پرورانه‌ی مسلمانان برای‌فرمانروایان صلیبی‌تهیه‌ی دوا و غذا میدید .

عاقبت روز هفتم جمادی الاول سلطان فرمانداد تا جمیع سپاهیان اسلامی به نیروهای صلیبی حمله برند وجنگی عظیم فیمابین در گرفت سلطان شخصاً از این دسته به‌آن دسته واز این فوج به آن فوج اسب میتاخت و فریاد میزد ای یاوران اسلام صبر و تحمل داشته باشید وقت مردانگی است .

مسلمانان در یکجانب تاخته بطرف اردوگاه صلیبی پیش رفتند و خصم را بداخل اردوگاه گریزانیدند اما چون شب برسر دست درآمد طرفین از میدان جنگ برگشتند .

درآن روز احوال رقت‌انگیز مردم عکا وصدمات و زحمات آنان که ازدور بنظر سلطان میرسید موجب شد که چندین بار بی‌اختیارسلطان صلاح‌الدین گریسته‌بفداکاری وجانفشانی‌مردم‌عکا آفرین گفته باحسرت واندوه از اینکه نمیتوانست چاره‌ئی برای آنان بیاندیشد فقط بدین اکتفا میکرد که از خدای اسلام نجات بطلبد .

آن شب اهل عکا برای سلطان خبر فرستادند که چون اهل صلیب از خاك تپه‌هائی مجاور حصار بوجود آورده‌اند ودرون آن تپه‌ها گودالها ساخته از پناه سنگرهای مزبور میجنگند دیگر نه نیرو نه سنك و نه آتش ما بر آنان کارگر نیست واگر یکروز دیگر اوضاع بدینمنوال بماند ناگزیر امان طلبیده شهر را تسلیم خواهیم نمود .

وصول این خبر باعث اندوه وتأثر جمیع مسلمانان شد روز بعد مهاجمین صلیبی یورش برده خندق را دریك سمت پر کرده حصار را سوراخ و از آن سوراخ بداخل خانه‌های درون شهر آتش انداختند بطوریکه قسمتی ازخانه ها باقسمتی ازحصار فروریخت واز آنجا اهل صلیب بداخل شهر هجوم بردند اما بار دیگر تعصب و حمیت عجیبی دراهل شهر پدید آمده درون شدگان صلیبی را تماماً از دم شمشیر گذرانیدند وگروهی را که بانردبان‌های خود ببالای حصار آمده بودند درنهایت سختی زدند وکوفتند واز بالا بزیر افکندند اما اینگونه رشادت وفداکاری مسلمانان در برابر تعداد هنگفت مهاجمین تأثیری نداشت وروز بروز اهل شهر ضعیف‌تر ونیروی خصم افزون‌تر میگشت بالاخره هجوم‌های پیاپی سپاهیان سلطان که همه روزه درکار بود دربرابر افزونی نفرات وتجهیزات اهل صلیب چندان تأثیری نداشت وکار بجائی رسید که مدافعین شهر دیگر از حفظ آن عاجز گشتند ـ

بنابراین امیرسیف الدین علی بن احمد از جانب اهل شهر نزد امپراطور فرانسه رفته گفت : « ما شهرهای زیادی از دست اهل صلیب در آوردیم ودر هر شهری که مردم آنجا از ما زینهار طلبیدند بیدریغ

امان داده آنـان را در زینهار خود پذیرفتیم اینك این شهر را به شما تسلیم میکنیم بشرطی که شما بما امان داده تعهد نمائید هیچ فردی از افراد مسلمانان را مورد اذیت وزحمت قرار ندهید . »

فیلیپ شورای جنگی تشکیل داده بعد از مشاوره بهامیر سیف‌الدین چنین پاسخداد : « ما وقتی بمسلمانان امـان میدهیم که شما شهر بیت‌المقدس وسایر شهرهائی‌راکه ازاهل صلیب گرفته‌اید‌بما تسلیم‌نمائید» البته امیر سیف‌الدین این گزاف طلبی را نپذیرفت اما بعد کنراد فرمان روای شهر صور مابین طرفین وساطت کرده بشرایط زیر مصالحه راانجام داد : هرچه از اسلحه و آلات جنك در شهر موجود است با شهر تسلیم اهل صلیب شود . ۲ـ دویست‌هزار دینار طلا بعنوان نعل بها به اهل صلیب پرداخته شود . ۳ـ چوب‌چلیپای مقدس که حضرت عیسی رابدان آویخته‌اند وبدست مسلمانان است به اهل صلیب داده شود . ٤ـ اهل صلیب مابین اسرای فرنگی که دردست مسلمانانند صد نفررا به انتخاب خود آزاد سازند بعلاوه مسلمانان هزار و پـانصد نفر از اسرای دیگر صلیبی را آزاد کنند گذشته از شرایط مزبور مسلمـانی که در عکا اقامت دارند خودشان و عیالات وفرزندان و بستگانشان و اموال منقول آنها در امان بوده میتوانند آزادانه هرچه دارند از شهر بیرون ببرند . وقتی خبر این‌قرارداد به سلطان رسید سلطان به سختی آنرا انکار کرده مفاسد و عواقب نامطلوب آنرا سنجیده سرکردگان‌و امرای لشکراسلام را برای تشکیل شورا دعوت نمود اما هنوز شورای جنگی مسلمانـان در کار بود که ناگهان دیده شد که پرچمهای صلیبی برفراز حصارشهر

برافراخته گردید ومشاهده‌ی آن حالت دنیارا درنظرسلطان تیره وتار ساخت و بالجمله شهر عکا بعد از آنکه دوسال درمحاصره بود ودرحدود صدهزار نفر تلفات جنگی آن محاصره برطرفین تحمیل کشت عاقبت‌روز جمعه هفدهم جمادی الاخر سال ۵۸۷ بدینطریق تسلیم اهل صلیب گردید . بنابر آماری که مورخین صلیبی میدهند طی مدت دو سال که محاصره‌ی عکا دوام‌داشت صد پیکارجزئی و نه جنك عمومی دربرابرحصار مزبور مابین اهل صلیب ومسلمانان بوقوع پیوست وطرفین بسیاری از شجاعان ودلاوران خود را درجنگهای عکا از کف دادند . بالاخره مبلغ دویست هزار دینارا درسه ماه مقررشد که بسه قسط مسلمانان‌بپردازند وبعد از آنکه پادشاهان صلیبی سوگند یادکردند که زینهار خود را نشکنند وارد شهر شدند اما بمجرد ورود بشهر اهل صلیب عهدوپیمان خودرا شکستند وبسیاری از اموال مسلمانان را ضبط کردند وگروهی از بزرگان شهر را بازداشت نمودند بدین‌عنوان که آنهارا درگرو پول وچوب‌صلیب‌وسایرشرایط نگاه‌میدارند-سلطان برای‌تهیه‌ی پول‌فرمان‌داد وبعد از آنکه مبلغ صدهزار دینار فراهم آمدشورائی در حضورسلطان تشکیل وچنین رای داده شد که از اهل صلیب تقاضا شودکه بازداشت شدگان مسلمان راآزاد سازند ونیز جمعیت موسوم به «جمعیت‌هیکل» چون یك حزب دینی وروحانی میباشند ضمانت نمایند که در صورت پرداخت پول اهل صلیب شرایط مقرر را انجام خواهند داد - اماجمعیت هیکل ضمانت خودرا ردکرده اظهار داشتند که مابه این مردم‌صلیبی وتعهد وپیمان اینان هرچندکه خودرا اهل‌دیانت ومسیحی درست‌معرفی مینمایند اعتماد نداریم .

از طرفی پادشاهان صلیبی اظهار نمودند که شما چوب چلیپا و اسیران ما ومبلغی را که تعهدکردهاید تسلیم نمائید سپس ما بنوعی که مصلحت بدانیم راجع ببازداشت شدگان مسلمان عمل خواهیم کرد.

در آن حال سلطان دانست که اهل صلیب خیانت کرده بازهم قصد خیانت دارند از اینرو بار دیگر پیغام فرستاد که ما چوب صلیب وصد هزار دینار نقدرا برای شما میفرستیم و راجع بباقیمانده بشما گرو میدهیم بشرطی که شما مردمی را که بی جهت توقیف کردهاید آزاد گردانید و نیز بار دیگرهم خودتان قسم بخوریدوهم جمعیت هیکل ضامن اجرای شرایط شود - چون این گفتگو بجائی نمیرسید سلطان ازفرستادن وجه امتناع نمود وهمینکه اهل صلیب از گرفتن پول نا امید شدند روز ۲۷ رجب سپاهیان خودرا از اردوگاه بیرون آورده در دامنه کوه عیاص صف کشیدند درآنجا سه هزار نفر مسلمان را که از اهل عکا بازداشت کرده بودند بادستهای بسته گردهم حاضرساخته سپس بانیزه از هرجانب به آنان هجوم برده همگی را بقتل رسانیدند واین عمل زشت که حتی در نزد منصفان اهل صلیب نیز منفور واقع شده است بفرمان ریکاردوس شیر دل پادشاه انگلستان بوقوع پیوست.

درآن حال اردوگاه سلطان ازآن نقطه دور بود اما فوجی که برای دیده بانی آنجا اقامت داشت گزارش جنایت اهل صلیب را فوراً برای سلطان فرستاد سلطان و سرکردکان اردوی اسلامی بشدت ازآن عمل زشت خشمگین گشتند ودستجاتی ازاردوی اسلام بکمك فوج دیده بان رسیده بصفوف صلیبی حمله بردند و در آن روز طرفین کشتار مهیبی

کردند وپیکار آنان تا شب دوام داشت .

بعد از آنکه اهل صلیب وارد عکا شدند تمامی آذوقه واسلحه و اموالی راکه درشهر بود پادشاه فرانسه وپادشاه انگلیس مابین خودقسمت کردند ودر سر تقسیم غنایم همیشه ریکاردوس موجب گفتگو و رنجش دیگران میشد وچون شخصی نامهربان وعصبانی بود نسبت به اهل‌صلیب با منتهای خشونت رفتار میکرد چنانچه وقتی صلیبی ها بدرون شهر رفتند هریک از ملل مختلف پرچم خود را در یکی از برجهای شهر افراشتند از جمله لئوپولد یکی از امرای اطریش نیز بیرق اطریش را برفراز برجی نصب کرد اما ریکاردوس با خشم و غضب فرمان داد پرچم اطریش را کنده در خندق افکندند وچون سربازان آلمانی خواستند انتقام این اهانت را بگیرند لئوپولد مانع گشته گفت موقعی خواهد رسید که من شخصاً از دشمن بدکردار انتقام خودرا بگیرم .

از طرفی فرمانروای صور گنراد نیز از رفتار پادشاه انگلیس رنجیده سپاهیان خود را برداشته از عکا بصور رفت پادشاه فرانسه نیز چون میدید که همکاری با پادشاه انگلیس و تحمل غرور ونخوت او برایش دشوار است دست وپای خود را جمع کرده با نیروهای فرانسوی به اروپا برگشت .

اما پادشاه انگلیس از رفتن پادشاه فرانسه اندوهناك نشد زیرا میخواست در بردن غنایم وضبط ممالك اسلام شریك دیگری نداشته باشد هنگامیکه فیلیپ عازم اروپا میشد ریکاردوس از او تقاضا نمود سوگند بخورد که وقتی بفرانسه رسید برضد انگلستان به عملیاتی‌دست

نبرد فیلیپ نیز بی‌مضایقه طبق میل او سوگند خورد ـ فیلیپ از نیرو-های خود ده‌هزار نفر زیر فرمان دوك دوبورگنی، جدا ساخته به کمك اهل صلیب باقی گذاشت وخویشتن از عکا بشهر صور رفت و ایامی که در شهر صور اقامت داشت سلطان‌صلاح‌الدین هدایائی مرکب از انواع قماش و لباس ومشك وعطرها ونفایس دیگر برای او هدیه فرستاد تا بفرانسه سوقات ببرد امپراطور فیلیپ از صوربه ایتالیا رفت و اهالی‌شهر رم اورا باطنطنه و شکوه بزرگی پذیرفتند سپس از رم به پایتخت خود شهر پاریس عزیمت نمود .

بعداز رفتن پادشاه فرانسه فرماندهی کل اهل صلیب بـه اختیار ریکاردوس درآمد این پـادشاه جوان شهر عکا را از هر جهة استحکام داده همسر خود برجاریا را درآنجا گذاشته صد هزار نفر از سربازان زبده‌ی صلیبی را بـاخود برداشته بقصد تسخیر جمیع ممـالك اسلام از راه کنار دریا رو بشهر حیفا روانه گشت . ریکاردوس به سلیقه‌ی خود درفش بزرگی تهیه دید کـه آنرا برستونی عظیم می افراشتند و آن ستون را با عرابه هائیکه گاوهای قوی آنرا میکشیدند در وسط سپاه حمل ومحافظت میکردند . نیروهـای صلیبی روز اول شعبان از عـکا روانه شدند وهمینکه‌به سلطان‌خبررسید فرمان‌حرکت نیروهای‌مسلمان را صادرکرد وفوجی ازلشکریـان‌را زیرفرمان پسرش ملك‌الافضل پیش قراول ساخته بدنبال اهل صلیب فرستاد . لشکریان ملك افضل همینکه بدنباله‌ی اهل صلیب نزدیك شدندآنانرا ازعقب بشدت تیرباران نمودند بطوریکه جماعتی مقتول وگروهی را اسیرگرفتند وریکاردوس ناچارشد

از پیشاپیش سپاهیان خود برگشته دنبالهٔ اردوی خویش را محافظت نماید. بدینطریق اهل صلیب تا حیفا پیش رفتند و نزدیك شهر اردو زدند مسلمانان نیز از عقب رسیده نزدیك اهل صلیب اتراق کردند در آن جا سلطان فرمان داد عموم افراد لشکر بارهای سنگین و اشیاء زیادی خودرا بقلعه (امجدریافام) فرستاده سبکبار شوند. از حیفا اهل صلیب براه افتادند در حالیکه مسلمانان نیز از هرطرف بدنبال آنان میرفتند و هرچه در راه از دستشان میرسید دشمن را غافلگیر ساخته گروهی راکشته وگروهی را اسیر میگرفتند عاقبت درنزدیکی قیساریه دواردوی خصم بجان هم افتادند و تا شامگاه بشدت جنگیدند و چون تاریکی در میان حایل شد هردو سپاه نزدیك هم اردو زدند.

ازنقطهٔ قیساریه سلطان نیروهای‌خودرا بجانب دیر راهب کشید اما اهل صلیب بگمان آنکه مسلمانان در خود احساس ضعفی کرده عقب میکشند بدنبال آنان شتافتند و چون طرفین بهم نزدیك شدند مسلمانان بجانب آنها هجوم برده با حملات پیاپی اهل صلیب را وا پس رانده ناگزیر ساختند که بکنار دریا عقب بکشند.

روز دیگر ریکاردوس برای جبران شکست دیروز پیشاپیش سپاه خود افتاده بار دیگر بمسلمانان حمله بردودر این‌روز شیردل درحقیقت شیردل بودن خود را بظهور رسانید زیرا منتهای شجاعت ودلاوری را بکار برد - نزدیك ظهر آن روزیکی از دلاوران صلیبی بنام ژاکوب به شمشیر یکی‌از مسلمانان ازاسب افتاد وهنگامیکه جان میداد فریاد زد

ای ریکاردوس انتقام مرا ازدشمن بگیر ! اینفریاد دلاور مزبور بطوری ریکاردوس‌را برسرغیرت وهیجان آورد که بشدت برمسلمانان حمله‌برد و نیروهای مسلمان تاب حملات او را نیاورده شکست خوردند وبسیاری از سربازانی که در منتهای دو جانب جناح راست و چپ بودند بعد از ظهر آن روز تلف شدند واما دستجات فراری خود را به‌قلب رسانیده به نیروهای زیر فرمان سلطان پناه بردند در آن حال سلطان مصلحت‌دید که در جنگلی که نزدیك بودمتحصن گردد وقتی‌مسلمانان واردجنگل شدند اهل صلیب به گمان آنکه در آنجا کمینی نهاده مکری درمیان است ازتعقیب آنان بازگشتند وچون دشمن‌معاودت‌نمود سلطان فرمان داد سنج های بزرك را بصدا در آوردند تا نیروهای فراری از هرجانب بجایگاه سلطان مجتمع شوند.

بعد از این جنك ریکاردوس سپاهیان خود را برداشته بشهر یافا رفت و در حالیکه یکنفر از لشگریان مسلمان در آن شهر اقامت نداشت آنجا را متصرف شد و شروع‌کرد بساختن استحکامات اما سلطان صلاح الدین سپاهیان خود را برداشته بشهر رمله عزیمت نمود و در آنجا با برادرش ملك العادل و سایر امیران و سرگردگان شورائی تشکیل داد در شورای مزبور رأیها براین قرار گرفت‌که چون یافا در میان دو شهر بیت‌المقدس وعسقلان قرار دارد و اکنون بتصرف دشمن در آمده مسلمانان قادر نخواهند بود که هم عسقلان و هم بیت المقدس را از هجوم خصم محافظت نمایند بنابراین بهتر آنست که استحکامات عسقلان بکلی ویران گردد واهالی شهر مزبور بجای دیگر

منتقل شوند هرچند سلطان قلبش رضا نمیداد که شهری بزرك و مستحکم مانند عسقلان را ویران کند اما سخن امیران و سرکردگان سپاه چندان بیراه نبود و هرگاه استحکامات عسقلان بدست اهل‌صلیب میافتاد واقعا کار مسلمانان دشوار میگشت بنابراین سلطان بجانب عسقلان رفته در سمت شمال شهر اردو زد و آن شب تا صبح در اندیشه واندوه خراب کردن آن شهر گذرانید سلطان میگفت بخدا قسم مرگ فرزندان برمن گواراتراست تانابودی عسقلان اما بهرحال مصلحت عامه مسلمانان درخرابی شهر مزبور است . روز دیگر سلطان حاکم عسقلان را طلبیده فرمان داد با کمك اهالی استحکامات شهر را خراب کنند مردم عسقلان که آن خبر را شنیدند فریاد ناله و گریه را بلند ساختند اما بهر حال سلطان با لشکریان خود بخراب کردن باروی شهر پرداخت و اهالی عسقلان هرچه را از اموال خود توانستند برداشتند و هرچه قابل حمل نبود بر جا مانده تلف گردید قسمتی از این مردم بجانب مصر و بعضی بدمشق ودسته ئی بحلب رفتند اما سلطان از بیم آنکه مبادا اهل‌صلیب این خبر را شنیده از یافا به عسقلان بتازند روز و شب برویران کردن استحکامات شهر میکوشید واز نیروهای دیده بان همه روزه خبر اهل صلیب میرسید که عجالتاً مشغول استحکام یافا هستند بالاخره تاآخر ماه شعبان تمامی حصار و برجهای متین و مستحکم عسقلان با خاك یکسان گشت سپس شهر را از هرجانب آتش زدند تا مبادا از اشیاء و اموال مردم چیزی بدست دشمن افتد بدینطریق یك شهر زیبا و مستحکم وقدیمی بعنوان مصالح عالم اسلام از روی زمین ناپدید گشت .

هنگامیکه سلطان از ویران کردن شهر عسقلان فراغت مییافت خبر رسید که اهل صلیب در یافا استحکامات خود را تکمیل کرده اینک به دسته‌های مختلف تقسیم گردیده بقصد قتل‌وغارت هردسته‌بجانبی ازخاکهای اسلام شتافتند - سلطان روزدوم ماه رمضان ازعسقلان‌ویران عازم شد وچون به رمله رسید قلعه و استحکامات آنجا را نیز موجب خوف واندیشه دانسته امرداد ویران‌سازند وخویشتن‌بجانب بیت‌المقدس رفته روز چهارم رمضان وارد آنجا شد ودرتکمیل استحکامات کوشیده امور داخلی آن شهر را سرانجام کامل داده روز هشتم رمضان از بیت- المقدس بیرون آمد - اتفاقاً آنروز ریکاردوس پادشاه انگلیس بابعضی از دوستانش برای شکار بحدود صاردن رفته بود و هنگام ظهر درسایه درختان نشسته بودکه گروهی از لشکریان اسلام سررسیده همگی‌را احاطه کردند - مسلمانان البته شخص‌ریکاردوس را نمیشناختند درآن موقع یکی‌از ملازمان فداركار او موسوم به ویلیام که لباسش هم ازلباس ریکاردوس فاخرتر بود برای نجات پادشاه تدبیری اندیشیده بزبان عربی فریاد زد : «ای‌دلاوران مسلمان من‌پادشاهم‌مرا نکشید » مسلمانان‌فریب این سخن را خورده همگی شخص ویلیام را دور کرده و گرفتند و بدیگران توجه کافی‌نشد ازاینرو ریکاردوس ازآنچنان حادثه‌ی سهمگین نجات یافته خودرا به یافا رساند -

اما مسلمانان پس‌از آنکه دانستند ویلیام آنانرا فریب داده اورا بزندان‌دمشق‌روانه ساختند .ریکاردوس بعدازآنکه دانست که مسلمانان ویلیام را باوجود مکر وفریبی‌که بکار برده‌بود نکشته‌اند بسی‌شادمان

گشت و بسلطان پیغام داد که ده تن از امیران مسلمان راکه در اسارت هستند درمقابل آزادی ویلیام آزاد خواهد ساخت سلطان این پیشنهاد را پذیرفت وهر دو جانب بقول خود وفا نموده ویلیام و هر ده نفر امیر مسلمان آزاد شدند.

بند سیزدهم - عشق وجنگ

در اثنای وقایع ذکر شده در بالا پیش آمدی که موجد آن عشق ومولود آن نیز عشق ومحبت ومسالمت بود درمناسبات مابین اهل‌صلیب ومسلمانان تغییرات مهمی بوجودآورد ، داستان این پیشامد بقرار زیر است روزی ریکاردوس همراه خواهرش‌جوانا وهمسرش بقصد شکار از اردوی خود بیرون آمد وچون روز بمیانه رسید وگرمای‌هوا شدت‌کرد ریکاردوس در حالیکه میخواست بدنبال یك‌گله شکاربتازد ازخواهرش خواهش نمود کنار برکه‌آبی زیر درختهای مرکبات قدری‌آرام بگیرد تا او از شکار برگردد ازعجایب اتفاقات‌آنست که درهمانروز ودرهمان ساعت ملك‌العادل (میرانشاه) برادر سلطان صلاح‌الدین نیز باگروهی از دوستان‌ونزدیکان‌خودبقصدشکاربحدودهمان کوهساری که‌پادشاه‌انگلیس درآنجا سیر میکرد اسب انداخت و بنا برتعقیب چند شکار او نیز از همراهان خود جدا گردیده بی‌خبر بطور ناگهانی بکنار برکه‌ای‌رسید که جوانا درآن برکه مشغول‌آب تنی بود البته چهره‌ی مردانه و زیبائی مخصوص نژاد کرد که در ملك العادل بحد کمال جلوه‌گر بود منظور نظر کیمیا اثر بانوی انگلیسی واقع شد وملك‌العادل چون چشمش به آن‌چهره واندام‌لخت وآن‌زیبائی وملاحتی که درشاهزاده خانم‌انگلیسی

بود افتاد بجای آنکه در تعقیب شکارهای خود بتازد ناگهانی شکار بانو گردید ـ در آنروز هر دو جوان دلداده ساعتی چند باهم نشستند و پیش از آنکه ریکاردوس برگردد ازهم جدا شدند اما جوانا که دلداده وشیفته ملك شده بود همینکه برادرش از شکار برگشت با صراحت و صداقت پیشامد ملاقات را حکایت کرده ازاخلاق و رفتار وصمیمیت وجوانمردی ملك العادل برای ریکاردوس داستانها گفت وبالاخره کارعشق این دوجوان بجائی رسید که ریکاردوس نیز با زوجه‌اش درملاقاتهای محرمانه‌ی آندو تن حضور مییافت ومابین ملك العادل باریکاردوس الفت ومحبت بدرجه کمال رسید ودرنتیجه این رفاقت وبراثر معاشقات آندو تن که هرچند روز یکبار البته بدیدار هم نایل میشدند ریکاردوس درصدد برآمد که مابین اهل صلیب ومسلمانان را بطریقی اصلاح و التیام دهد بنابراین پادشاه انگلستان هیئتی نزد سلطان صلاح الدین فرستاده با شرایط زیر طرح صلح را عرضه نمود .

۱ـ شهر بیت‌المقدس وولایاتی که در کناره‌دریادرتصرف مسلمانان است به فرمانروائی ملك العادل واگذار شود .

۲ـ شهر عکا ونقاطی که کناره دریا درتصرف اهل‌صلیب است زیر فرمانروائی ملکه جوانا قرار گیرد و ملکه جوانا بهمسری ملك العادل درآید وآن زن وشوهر درکشورهای مزبور سلطنت کنند تاهمه اهل صلیب‌ومسلمانان‌درعین‌مساوات و برادری در کشورمزبورزندگانی نمایند .

۳ـ ملك العادل از آبادیها واراضی‌این کشور بمساحت کافی بعنوان تیول به جمعیت هیکل و راهبان مسیحی واگذار کند اما تمامی قلعه ها

وحصارها واستحکامات در تصرف ملك العادل باقی بماند . سلطان صلاح‌الدین بنابر رعایت خاطر ملك العادل برادر عزیز خود و نیز برای حفظ نفوس واموال مسلمانان واحتراز از جنگهای بی ثمر طرح مزبور را پذیرفته حاضر شد که صلح کنند اما همینکه خبر این مصالحه انتشار یافت جمعیت هیکل وراهبان وکشیشان صلیبی اجتماع کرده نزد جوانا رفتند و به او اظهار نمودند که صرف اینکه قبول میکند بزوجیت یکنفر مسلمان درآید دلیل براین است که با دین مسیح دشمنی دارد این عمل جوانا فضیحت وقباحتی بیش نیست وحضرت مسیح هرگز این چنین عصیانی را از ملکه مزبور نخواهد بخشید .

بیانات واعتراضات کشیشان ملکه جوانا را هراسناك ساخت بنوعی که صریحاً اظهار داشت که من ازاین قصد خود پشیمان شدم درنتیجه‌ی این پیشامد نه فقط صلحی بوجود نیامد بلکه متارکه جنگ نیز سر نگرفت وهردوخصم فرصتی میجستند که سینه‌های یکدیگر را بشکافند وخون یکدیگر را بریزند خلاصه آنکه زدوخوردهای مختصری اینجا وآنجا مابین طرفین رخ میداد تا باردیگر ریکاردوس امپراطور انگلیس برای سلطان صلاح‌الدین چنین پیغامی فرستاد : (مسلمانان واهل صلیب نفوس همدیگر را تلف وخاکهای یکدیگر راویران ساختند واین وقایع اسفناك فقط نتیجه آنست که شما شهر بیت‌المقدس را ازدست اهل‌صلیب بدر آوردید وچلیپای مقدس را متصرف شدید وحال آنکه بیت‌المقدس یگانه معبدیست که تا یکنفر ازما زنده باشیم نتوانیم از داشتن آنجا چشم بپوشیم بهتر آنست که شما ولایاتی را که دراین جانب رود اردن

است بتصرف ما بدهید وچوب جلیپارا نیز که برای شما قیمتی ندارد اما نزد ما شانش عظیم است بما برگردانید تا هر دو طرف بصلح و صفا و مسالمت زندگی کنیم. » سلطان صلاح الدین پاسخداد اما شهر بیت ـ المقدس همانطور که نزد شما محترم است نزد ما نیز محترم است و گفتگوی استرداد آن حتی برای من در پیشگاه مسلمانان موجب منفوریت وفنایم میشود از طرفی تمامی این ولایات ملك ما و ارث ما بوده وقرنهاست که در تصرف مسلمانان میباشد وشما از راهی بس دراز بدست طمع و پای آز خودرا به این حدود کشانیده اید و اکنون که با خونریزیهای فراوان ما بار دیگر بحق خود رسیده ایم گفتگوی آن نیز برای شما سزاوار نمیباشد و اما راجع به چلیپا باید بگویم که نابود کردن آن چوب از لحاظ توحید ویکتا پرستی خداوند بر ما واجبست مگر اینکه در حفظ آن برای مسلمانان منافع وفوائدی ملحوظ باشد که آنرا نیز شما باید قیمت و بهائی معین نمائید.

بعد از این پیامها گفتگوی صلح منقطع گردید سپس درماه شوال خبر رسید که اهل صلیب بقصد جنگ از اردوگاه خود جنبیده اند سلطان نیز بجانب آنان حرکت کرد ودرحدود رمله مابین طرفین جنگی درگرفت که بفتح وظفر اهل اسلام پایان یافت واهل صلیب مقداری کشته و اسیر فراوان دادند.

روز هیجدهم شوال ریکاردوس باملك العادل بمهمانی جواناحضور یافتند و ریکاردوس ازملك العادل خواهش کرد که وسیله ی ملاقات او را با سلطان فراهم آورد اما سلطان این خواهش ویرا رد کرده گفت هر گاه

پادشاهان با یکدیگر در بزمی ازسر دوستی و صفا نشستند دیگر مخاصمه و جنگ ما بین آنها قباحت خواهد داشت ملاقات ما بعد از مصالحه شایسته است .

زمستان آن سال باران وسرماشدت کرد وسپاهیان سلطان خسته و بیچاره شده بودند بنابراین سلطان بسیاری از آنانرا مرخص گردانید که بخانمان خودرفته فصل بهار با تجهیزات کافی برای جهاد حاضرشوند وفقط یك لشکر باخود نگاه داشت وشخصاً به بیت‌المقدس رفته آنجا اقامت نمود . اما روز بیست وسوم ذیقعده سپاه مصر بحضورسلطان رسید ورسیدن لشکریان مصری روحیات مسلمانان‌را تقویت نمود سلطان سپاه مصر را برای نگهبانی ونظارت عملیات اهل صلیب مأمور کرد و چون اهل صلیب ازحدود رمله بجانب بیت‌المقدس حرکت کردند در حدود نطرون مابین آنان بالشکریان مصری زدوخوردی وقوع یافت که پنجاه نفر ازدلاوران صلیبی باسارت مسلمانان درآمدند. درمدتیکه اهل‌صلیب مقیم نطرون بودند سپاهیان مصری همواره بچهار جانب اردوی آنان ترکتازی کرده ایشان را راحت نمیگذاردند تا بالاخره روز ۲۲ ذیحجه اهل صلیب ازنطرون بحدود رمله معاودت نمودند . دراین ایام سلطان درصدد افتادکه دژی مستحکم واستوار برای محافظت بیت‌المقدس بنا نهد ودرساختمان قلعه مزبور شخص سلطان وجمیع امرا وقضات و علما وطلاب و زهاد وعباد مقیم بیت‌المقدس اشتراك جسته کارگری وعملگی کرده سنك میکشیدند وگل میساختند .

سال ۵۸۸ قمری آغاز گشت و دربهار این‌سال پادشاه ریکاردوس

در شورای جنگ پیشنهاد نمود که اهل صلیب به عسقلان رفته باردیگر استحکامات شهر مزبور را بنا نهند اما فرمانده لشکریان فرانسوی دوك دوبورگنی ازاین پیشنهاد رنجیده لشکریان فرانسوی را برداشته خواست از اهل صلیب جدا شود و ریکاردوس با بزرگان صلیبی هرطور بود اورا برسر صلح و صفا آورده برگردانیدند بااینوصف ریکاردوس روز سوم محرم اهل صلیب‌را بجانب عسقلان برد ودرآنجا به‌ساختمان باروی شهر پرداخت اما بزرگان واشراف صلیبی همه‌روزه به‌این عمل اعتراض نموده میگفتند ما از اروپا به آسیا نیامده‌ایم تا به بنائی وشهر-سازی اقدام کنیم ما فقط برای نجات بیت المقدس آمده ایم از آنجمله لئوپولد فرمانده لشکر اطریش از همکاری درساختمان عسقلان امتناع نمود و به ریکاردوس گفت : (من نه آهنگرم نه نجار ونه بنا هستم و نه معمار .) پس از این اعتراض لشکریان خودرا از اهل صلیب جدا ساخت و بعضی‌از امرا وبزرگان صلیبی بدنبال وی با قشونهای خود از اهل صلیب جدا شدند اما تمام این اعتراضات وخشم‌ها وقهرها برارکان اراده وعزم ریکاردوس خللی وارد نمیساخت وروز وشب در بنای حصار میکوشید . دراین‌روزها که‌ساختمان‌عسقلان درکاربود روزی ریکاردوس از دور گرد وغباری بنظر آورد وچون دیده بانان فرستاد خبر اوردند گروهی‌ازدستجات نگهبان‌مسلمانان است این‌نیروها دوفوج بودند فوجی زیر فرمان امیر سیف‌الدین وفوجی زیر فرمان‌علم‌الدین وشب هنگام‌در حالیکه استراحت کرده بودند ناگهان ریکاردوس مانند اجل معلق برایشان تاخت اما در حینی که ریکاردوس به فوج نخستین حمله برد

فوج دوم فرصت یافت که سوار گردیده بدشمن بتازد و چون ریکاردوس بدفع حمله‌ی فوج دوم پرداخت فوج اول مجال یافت وخودرا برای جنك آماده ساخت سپس هردو فوج در حال جنك وگریز از دشمن دورشدند وبیش از چهار نفر درآن جنك تلفات ندادند.

در روزهای بعد این دو فوج قهرمان دایم براهل صلیب تاخته هیچ روزی نبود که ازآنان اموال بغارت نبرند و نیز به کاروانهای صلیبی تاخته دستجات صلیبی را که برای آذوقه مأمور میشدند قتل و غارت مینمودند.

در آن اوان فصل روزه وپرهیز عیسویان پیش آمد و بدین مناسبت اهل صلیب به عیش وعشرت مشغول گشتند وهمان روزها هیئتی ازانگلستان وارد شده به پادشاه خبردادند که برادرش یوحنا (بلهجه اروپائی ژان - جان) کشور را ویران ساخته بهوس سلطنت و تصرف تخت وتاج افتاده است ریکاردوس بزرگان صلیبی‌را گرد آورده اینواقعه را درآن مجمع گزارش داده گفت : من باید به انگلستان برگردم.

خبر مسافرت ریکاردوس اهل صلیب را بشدت اندوهناك ساخت وبالاخره بعد ازگفتگوهای در از فرمانروای شهر صور کنراد را که به حیله ومکر مشهور آفاق بود عوض ریکاردوس به فرماندهی اهل‌صلیب انتخاب نمودند وهیئتی معین‌شد که بشهر صوررفته به کنراد این‌بشارت را اعلام‌نمایدوقتی خبرفرماندهی کنراد به‌اهل‌صوررسید مردم شادمان شده جشن گرفتند اما این شادمانی چندان دوام نیافت‌زیرا دو نفرازدشمنان کنراد که مدتی بود بدنبال فرصت میگشتند درآن روز چون اهل‌شهر

جشن گرفته بودند و کنراد از حال خود غافل بود بـا خنجر به او حمله برده از چندین جای بدنش اورا مجروح گردانیدند ایندو آدم کش تارک ـ دنیا بودند و جامه‌ی راهبان برتن داشتند یکی از آن دو دستگیر شد ودیگری به کلیسائی پناه برده آنجا پنهان گشت .

از عجایب اتفاقات که وجود تقدیر وقضـای آسمانی را به ثبوت میرساند اینست کـه دوستان کنراد او را به کلیسا بردند تـا در آنجا جراحاتش بسته شود ومعالجه گردد . اتفاقاً راهب فراری در همین کلیسا مخفی شده بود وهمینکه دید ممکن است کنراد را معالجه نمایند باـ جسارت وتهور عجیبی از خفاگاه خود بیرون جسته خویشتن را بروی کنراد افکنده چندین ضربه خنجر براو وارد ساخت بطوریکه فرمان‌ـ روای ناکام در آن لحظه جان بجهان آفرین تسلیم نمود .

در باره‌ی قتل کنراد برخی از مورخین عرب و از آنجمله قاضی ابن‌شداد گفته‌اند که آندو قاتل در استنطاق اقرار نمودند که مـا را امپراطور ریکاردوس به این عمل وادار نموده است امـا مورخین صلیبی ذمه ی ریکاردوس را از این تهمت بری‌میدانند .

تنی چند از اهل تاریخ کشته شدن کنراد را به بـاطنیه نسبت میدهند ومیگویند بنا براشاره‌ی‌سلطان‌صلاح‌الدین فدائیان باطنی به‌قتل کنراد پرداختند . بعد از کشته شدن کنراد خواهرزادهٔ ریکاردوس‌بنام هانری که درعین حال برادرزاده‌ی‌فیلیپ پادشاه فرانسه نیز بود زن بیوه کنراد را تزویج کرد وبفرمانروائی شهر صور انتخاب شد سپس هنگامی که ریکاردوس خود را برای سفر انکلستان آماده میساخت هـانری را

جانشین خود گردانید و تمامی کشورهای صلیبی را به اختیار او نهاد در اثنای آن احوال هیئت دیگری از انگلستان وارد شد واز خرابکاری یوحنا(جان) برادر ریکاردوس گزارشات مفصل داده بعلاوه گفتند که فیلیپ پادشاه فرانسه نیز بجانب ایالات متصرفی پادشاه انگلستان لشگر کشی میکنند وصول این اخبار ریکاردوس را بشدت پریشان ساخت و در صدد افتاد هرچه زودتر بکشتی نشسته روانه شود اما ریکاردوس که شهرت طلب و آرزومند نام ونشان تاریخی بود در صدد برآمد پیش از عزیمت خود شجاعتی نموده عمل مهمی انجام دهد از اینرو بتاریخ نهم جمادی الاول سپاهیان صلیبی را برداشته به قلعه دارون که در تصرف مسلمانان بود تاخت و آن قلعه را جبراً تسخیر کرده ویران گردانید و چون در آن هنگام لشکریان مسلمان بطوریکه اشاره شد درمرخصی یادرحیفا بودند سلطان صلاح‌الدین نتوانست در حفظ قلعه دارون بکوشد.

بعد از تسخیر دارون سپاه صلیبی رو به بیت‌المقدس حرکت نمود اما مسلمانان چون نیروی بزرگی برای مقابله باخصم نداشتند بدستجات کوچك تقسیم شده در دره‌ها و گدارها در بیشه‌ها و نقاط مناسب کمین کرده روز وشب از هرجانب به اردوی صلیبی تاخته با ترکتازی و قتل وغارت ضربه های سهمگین براهل صلیب وارد ساختند وچون اهل‌صلیب بدوفرسنگی بیت‌المقدس‌رسیدند ریکاردوس از یکجانب شدت ترکتازی مسلمانان‌واز جانب‌دیگر حالت‌سستی و تردیدسپاهیان صلیبی‌رابنظر گرفته انجمنی تشکیل داد مرکب از پنج تن از امرای فرانسوی و پنج تن از

امرای صلیبی سوریه ودر آنجا نسبت به عملیاتی که باید شود مصلحت جوئی نمود.

فرانسویها معتقد بودند که چون مسلمانان اکنون آمادهٔ‌ی کارزار نمیباشند بهتراست هرچه زودتر بمحاصرهٔ‌ی بیت‌المقدس اقدام شود امااعضای دیگر انجمن مخالفت نموده میگفتند اخباری که بشما میرسد خالی از حقیقت است و مقصود مسلمانان از انتشار این اخبار آنست که ما را در تله بیاندازند زیرا هرگاه نیروی کافی نمیداشتند ممکن نبودسلطان شخصاً در بیت‌المقدس اقامت‌ورزد وخودرامحصور سپاهیان ماگرداند تا بالاخره شورای مزبور با پیشرفت بجانب بیت‌المقدس مخالفت نمود.

از این جانب شاید بمورد باشد که نظری بافکار واحوال سلطان صلاح‌الدین بیاندازیم، سلطان در بیت‌المقدس بود که خبر نزدیك شدن اهل صلیب به او رسید در این موضوع قاضی ابن‌شداد که از محرمان ومصاحبان دایمی سلطان بود چنین داستان مینماید:

«شب نوزدهم جمادی الاخر سلطان فرمانداد جمیع امیران و سرکردگان در حضورش گرد آمدند وبمن امر نمود برپا خاسته راجع بجهاد خطبه‌ی تشویق آمیزی بخوانم من برخاستم وپس از یاد خدا و صلواة برپیغمبر ص آیات جهاد را خوانده چیزهائی که برای ترغیب وتشویق مجاهدین در نظر داشتم همه را در خطبه آوردم سپس گفتم حضرت رسول اکرم هروقت که در جهاد کاردشوار میشد بااصحاب‌خود پیمان مرگ می بستند که تا جان دارند از میدان جهاد رو نگردانند ما هم سزاوار است که برای حفظ شهر مقدس فردا در مسجد اقصی جمع

شده با سلطان پیمان مرگ ببندیم شاید در پرتو این نیت پاك وصمیمیت ما برای جانفشانی در راه خدا ، خداوند هم کمك کرده شر دشمن را دفع فرماید . » حاضران عموماً با این پیشنهاد موافقت نمودند اما سلطان همانطور که دراول مجلس گرفته خاطر بودساکت ماندوحاضران انجمن نیز باحترام وی عموماً سکوت ورزیدند بطوریکه صدای نفس افراد در آن لحظات شنیده میشد .

بعد از مدتی خاموشی سلطان سربرداشته پس از حمد خداوندو صلواة برپیغمبر فرمود : « ای امیران وسرکردگان همین قدر بدانید که امروزه یگانه مدافع اسلام ومحافظ ناموس مسلمانان شما هستید و بس واینرا نیز بدانید که مسؤلیت نفوس واموال ونوامیس مسلمانان بر ذمهٔ شماست زیرا مدتهاست که از بیت‌المال مسلمانان معاش خود را می‌گذرانید وهرمال و جاهی که در خدمت این دولت اسلامی نصیب شما شده است در ازای آنست که روز مبادا جان خودرا فدای منافع مسلمانان سازید من بیش از این سخنی با شما ندارم . »

از مابین حاضران امیر سیف‌الدین برپا خاسته گفت : « ای سید ما ومولای ما سالهاست که ما بنعمت تو متنعم هستیم ودر راه انجام‌وظیفه بیش از جانی موجود نداریم که آنرا برکف دست گرفته بخدا قسم بی پروا وبیدریغ‌در راه خدمت نثار میکنیم . » جمیع‌امرا وحاضران‌مجلس با او هم آواز شدند درآنحال تا حدی صورت سلطان شگفته گشت .

روز پنجشنبه تمامی همت ما در تجهیزات و فراهم آوردن وسایل جنگ مصروف بود شب جمعه درخدمت سلطان بودم اوراگرفته میدیدم

هنگامیکه بعد از نماز عشاء به جمیع درباریان مرخصی داده شد من خواستم بخانه‌ی خود بروم اماسلطان اشاره‌فرمود درخدمتش ماندم بعد از آنکه مجلس خلوت شد سلطان فرمود میدانی امروز چه واقع شده است عرض کردم نه- فرمودامروز فرمانده لشکرمصرخبر داد که گروهی از سپاهیان وسرکردگان نزد من آمده میگویند محصور ماندن ما در بیت‌المقدس کاریست بیجا وممکن است سرنوشت مانیز مانند مردم‌عکا شود ما باید از شهر بیرون رفته با خصم بجنگیم اگر غالب گشتیم که مقصود حاصل است واگر مغلوب شدیم بیت المقدس میرود امـا سپاه اسلام در دست دشمن نابود نمیشود وخواهیم توانست بـار دیگر خود را مجهز ساخته باخصم بجنگیم .

سلطان پس ازاین نقل قول خاموش ماند ومن نیز در حیرت بودم که چه باید کرد آن شب تـا سحرگاه سلطان بیدار نشست و من به لحاظ حفظ سلامت وی خواهش نمودم ساعتی استراحت نماید خود نیز بمنزل رفتم اما همینکه وارد منزل شدم صدای اذان سحر بگوشم‌رسید ناچار دست‌نماز گرفته بخدمت‌سلطان‌برگشتم و نمازراباهم‌خواندیم سپس بمسجد اقصی رفتیم سلطان پیش‌ازنمازجمعه دورکعت نماز خوانده ، سر بسجده گذاشت من میدیدم که اشك های او روی سجـاده‌اش روان شده بود .

بعد از ادای نمـاز جمعه که ما به جـایگاه سلطان برگشتیم از فرمانده اردوی نگهبـان که همه روزه گزارش حرکات اهل صلیب را میفرستاد وموسوم‌بود به‌امیرجردیك‌خبررسید که امروزاهل‌صلیب‌همگی

از اردوگاه خود سوار شده روی تپه صف کشیده بجـانب بیت المقدس مدتی نگـاه میکردند پس ازساعتی باز به اردوگاه خود برگشتند بدنبال این خبر گزارش دیگـری از امیر جردیك رسید بدین مضمون کـه جاسوسان ما خبر میدهند که در شورای جنگی اهل صلیب اختلاف افتاده فرانسویان مایل بمحاصره بیت المقدس هستند و دیگران باآنان مخالفت میورزند عاقبت سیصد نفر از اعیان اهل صلیب انتخـاب شدند آن سیصد نفر سی نفر و آن سی‌نفر سه نفر را انتخاب کردند که طبق نظر آنان عمل شود آن سه نفر متفقاً رأی ببازگشت اهل صلیب دادند و در روز بیست ویك جُمادی نیروهای صلیبی کوچ کرده بجـانب رمله رهسپار شدند. » این بود بیانات قاضی ابن شداد که قاضی بادکوبه ازاو نقل کرده است .

مـاه رجب را سلطان در بیت‌المقدس باقی ماند و چند مرتبه از جانب اهل‌صلیب نمایندگانی برای صلح آمدند ولی صلح انجام نگرفت . روز دهم رجب خبر رسید کـه اهل صلیب بقصد تسخیر بیروت روانه شدند سلطان از چنین فرصتی استفاده کرده بـا نیروهائیکه اکنون از هرجانب بکمك میرسیدند از بیت‌المقدس به یافا حرکت کرد درحالیکه جناح راست وچپ سپاه را منظم ساخته فرزندش ملك الظاهر بفرماندهی جناح راست و برادرش ملك‌العادل بفرمـاندهی جناح چپ وخودش در قلب قرارگرفت بدین ترتیب به‌یافا رسیده‌شهر را محاصره کرده منجنیق - ها وقلعه‌کوبهـا را برای ویران ساختن استحکامـاتی که بتازگی اهل

صلیب با سرپرستی شخص ریکاردوس پادشاه انگلستان در آنجا ایجاد کرده بودند بکار انداخت.

روزی چند هردو جانب بشدت هرچه تمامتر پیکار میکردند تا بالاخره اهل صلیب ناتوانی خودرا احساس کرده دو نفر نماینده بخدمت سلطان فرستادند و تقاضای صلح نمودند سلطان اظهار نمود براساس شرایطی که سابقاً در بیت‌المقدس گفتگو شده بود حاضر است صلح نماید اهل صلیب برای قبول مصالحه روزی چند مهلت طلبیدند وسلطان نپذیرفت و بدستجات نقب زن فرمانداد در کار خود کوشش ورزند روز بعد برج بزرگ فروریخت و گردوغبار عظیمی بهوا برخاست بطوریکه چشم چشم را نمیدید در آنحال هیچکس از نیروهای مسلمان برای تسخیر برج قدم ننهاد بعد از فرونشستن غبار مسلمانان دیدند که اهل صلیب عموماً در شکاف برج‌ها باهر گونه اسلحه‌ی مدافعه گرد آمده‌اند سلطان فرمانداد از منجنیق‌ها باران سنگ بجانب مدافعین باریدند و باز بار دیگر سه نفر نماینده‌ی صلیبی بخدمت سلطان رسیده تقاضا نمودند جنگ را متوقف دارد تا آنها برای مذاکره‌ی صلح آماده شوند سلطان پاسخ داد اکنونکه مجاهدین اسلام درحال هیجان و خشم وجنگ هستند من نمیتوانم به آنها فرمان بازگشت بدهم.

بالاخره ساعتی نگذشت که قهرمانان مسلمان ازهرجانب بحصار بالا رفتند و بشهر ریخته بازارقتل و غارت رواج یافت واهل صلیب درقلعه‌ی مستحکمی که تازگی برای دفاع یافا ساخته شده بود گرد گشته بدفاع پرداختند.

درهمان اثنا از سردار لشکر دیده بان که در جانب بیروت بود بنام نجمی گزارشی رسید حاکی از اینکه ریکاردوس بمجردیکه خبر محاصره‌ی یافارا دریافت کرد ازمحاصره‌ی بیروت چشم پوشیده براه دریا بسوی یافا روانه گردید .

وصول این خبر موجب گشت که سلطان از اینکه قلعه را بجبر تسخیر کند منصرف و بنا برتقاضای اهل قلعه آنان را امان داد . اهالی قلعه دروازه ها را گشوده شروع به بیرون آمدن کردند اما ناگهان از دیده بانان قلعه فریادی برآمد که کشتی‌های صلیبی بکمك رسید این خبر موجب شد که مابقی اهل صلیب دروازه ها را بسته بانتظار پیاده شدن اهل صلیب در مدافعه کوشیدند ولی ساعاتی گذشت واز پیاده‌شدن نیروهای صلیبی اثری ظاهر نگشت بار دیگر اهل قلعه ازکرده‌ی خود پشیمان شدند وجمعی از روحانیون واشراف را بحضور سلطان فرستاده طلب عفو وبخشایش نمودند .

از طرفی برای برخی از هوشمندان صلیبی که در قلعه بودنداین تصور آمدکه علت توقف ریکاردوس وپیاده نشدنش ازکشتی شاید این باشدکه نیروهای مسلمان وپرچمهای اسلام را برفراز حصار دیده گمان برده است که کار یافا بپایان رسیده از اینرو آندو سه تن خطاب بمردم صلیبی گفتند یکنفر از شما باید خود را فدای مسیح سازد و قربانی وار از حصار پائین پریده بکنار دریا شتافته‌حقیقت احوالرا برای ریکاردوس گزارش دهد .

این پیشنهاد را یکی از قهرمانان صلیبی پذیرفت واز بالای حصار

فروجست وچون خاکهای آن جانب ماسه‌ی نرم وملایم بود آسیبی بدو نرسید وباقدم دو رو بدریا دوید بی آنکه کسی از نیروهای مسلمان که فتح خودرا کامل می پنداشتند متوجه اعمال وی شود همینکه‌سر نشینان کشتی‌ها فرار آن شخص‌را بجانب‌خود مشاهده کردند قایقی به‌استقبالش فرستاده ویرا نزد ریکاردوس بردند - ریکاردوس چون دانست که هنوز قلعه درتصرف اهل صلیب است باشتاب هرچه تمامتر خویشتن از کشتی به‌خشکی آمده نیروهایش را پیاده کرده فرمان‌حمله داد . در آن وقت مابین منزلگاه سلطان صلاح‌الدین تا یافا بیش از یکفرسنگ فاصله بود بنابراین ازجریان این احوال بی خبر ماند . از طرفی ریکاردوس در آن روز شهامت و شجاعتی عظیم از خود ظاهر ساخت بطوریکه مورخین اهل صلیب رفتار و کردار ویرا در روز جنگ یافا با اسکندر کبیر تشبیه نموده ریکاردوس را بر اسکندر برتری میدهند . بالاخره ریکاردوس بی پروا بمسلمانان حمله‌بردو نیروهای سلطان راکه درشهر بودنداخراج واردوگاه خویش‌را مابین شهر ومسلمانان قرارداد .

ازطرفی سلطان درخرگاه خود نشسته بود و تقاضای نمایندگان صلیبی قلعه را پذیرفته دبیران بنوشتن‌امان‌نامه مشغول بودند - همینکه خبر هجوم ریکاردوس رسید نمایندگان قلعه را بازداشت گردانید و فرمانداد که اردو بازار مسلمانان ازطرف یافا به عقب اردوگاه سلطانی کشیده شود - ما به‌تمجیدات مورخین صلیبی از شجاعت ریکاردوس اشاره نمودیم اما باید بگوئیم که مورخین مسلمان نیز در بارهٔ وی بی‌انصافی ننموده اند چنانچه لقب قلب‌الاسد یاشیر دل ازطرف مسلمانان

به ریکاردوس داده شده راجع به روز پیکار یافا قاضی ابن شداد میگوید من بچشم خود میدیدم که ریکاردوس نیزه اش را مانند اژدها برسردست در آورده به جناح راست مسلمانان حمله میبرد وصفوف آنانرا ازهم دریده بجناح چپ میتاخت و بعداز درهم ریختن آنها باز بسمت راست برمیگشت ودر تمام مدتی که این حملات بعمل میآمد هیچ فردی از مسلمانان حاضر نشد با پهلوان مزبور مقابله نماید .

ماه شعبان هنوز بدهم نرسیده بود که ریکاردوس بیمار گشت و برای سلطان خبر فرستاده میوه و برف طلبید مخصوصاً چون به هلو خیلی مایل بود اصرار داشت که همه روزه طبقی چند هلوی رسیده پر آب برای او فرستاده شود سلطان فرمانداد تا پزشك مخصوص خودش برای مداوای ریکاردوس به اردوی صلیبی رفت و همه روزه صبح و عصر بارخانهای سلطانی پر از انواع میوجات و شربت آلات سرد و برف ویخ برای پادشاه انگلستان فرستاده میشد . دراین روزها که ریکاردوس بیمار بود حاجب مخصوص سلطان بنام ابوبکر همواره بابارخانها همراه میشد و خوردنیهارا با مهر مخصوص آبدارخانه‌ی سلطانی زیر نظر ریکاردوس به محرمان وی تحویل میداد .

بعداز آنکه ریکاردوس قدری بهبودی یافت یکی از اشراف دربار خود را با ابوبکر حاجب همراه گردانید تاتشکرات صمیمانه‌ی ویرا از عطوفت ومحبت سلطان صلاح الدین حضوراً عرضه بدارد و مخصوصاً به ابوبکر حاجب چنین سفارش نمود : « تو از جانب من مأمور هستی که نزد برادرم ملك العادل رفته بعداز تقدیم سلام خواهش نمائی که برادرت

ریکاردوس تمنادارد شخصاً نزد سلطان رفته زمینه‌ی صلح بادوامی را فراهم آوری دیگر بس است اینهمه خونریزی واینهمه خرابکاری هردو جانب را بنابودی صرف خواهد کشانید اما شرط عمده اینست که سلطان عسقلان را به اهل صلیب ببخشد. » سلطان صلاح‌الدین هرچند از بن دل مایل به صلح نبود ومیخواست مهاجمین صلیبی را از تمامی خاکهای مسلمانان اخراج کند اما از آنجائیکه سپاهیان ومخصوصاً امراوسرکردگان بعلت طول مدت جنگ ودوام محاربات و دادن تلفـات واقعاً خسته وفرسوده شده بودنـد و همواره نزد سلطان از پریشانی خود شکوه مینمودند سلطان بناچار بقبول مصالحه تن درداد وبرادرش ملك‌العادل را از جانب خود نمایندگی بخشید بشرطی که ریکاردوس ازدعوی مالکیت عسقلان صرف نظر نماید ملك العادل که مدتها بود براثر عشق ومحبت جوانا با ریکاردوس ارتباط داشت وهمه هفته بایکدیگر درگوشه‌های خلوت‌دور از نظر اغیار محفل انس برپا میساختند دراینموقع همت به انجام صلح گماشت و بعد از مذاکراتی که چند شبـانه روز بطول انجامید زمینه‌ی مصالحه به تصویب طرفین رسید سپس دیوان سلطنتی در حضور سلطان تشکیل یافت وشرایط صلح بدینگونه نگاشته شد :

۱ـ ناحیه‌ی یافا (باستثنای قلاع وآبادیها وشهرهای مجدل ، رمله الدا ، متعلق به اهل صلیب باشد ۲ـ قیساریه ، ارسوف ، حیفا ، عکا (باستثنای ناصره وصفوه) متعلق به اهل صلیب باشد. ۳ـ اهل صلیب ومسلمانان باتفاق یکدیگر حصار واستحکامات جدیدی راکه درعسقلان ساخته‌شده بکلی ویران کنند ٤ ـ قلاع و نقاطی که در تصرف باطنیه و اسماعیلیه است

تعلق به مسلمانان خواهد داشت ۵- انطاکیه و طرابلس که در تصرف اهل صلیب است کماکان زیر حکومت فرمانروایان کنونی خود باقی خواهد ماند وهردو ولایت مزبور مشمول این مصالحه میباشد . ٦- عموم اهل صلیب وعیسویان دنیا آزادند ومیتوانند بزیارت بیت المقدس بروند ودر شهر مزبور کسی مزاحم احوال آنان بدون علل قانونی نشود .

بعد از نوشته شدن صلحنامه یکی از امرای مسلمان همراه نمایندگان ریکاردوس نوشته را نزد وی بردند وریکاردوس پس از آنکه بمضمون صلحنامه واقف گشت آنرا پذیرفت مدت این مصالحه از بیست ودوم شعبان سال ۵۸۸ تا انقضای سه سال مقرر گردید وقتی یك امیر مسلمان از ریکاردوس ادای سوگند خواست او گفت پادشاهان قسم نمیخورند ولی دست نمایندگان سلطان را یکان یکان فشرده عهد دوستی بست ولی تنی چند از اعیان صلیبی را نزد سلطان فرستاد تا عوض پادشاه خود سوگند یاد کردند .

از جانب سلطان نیز فرزندانش ملك الافضل وملك الظاهر وبرخی از امرای دیگر قسم خوردند - همینکه کار مصالحه بکلی انجام گرفت جارچیان از جانب سلطان در همه جا بشارت صلح را اعلام نمودند و چون مردم هردو جانب از دوام جنك بکلی خسته و فرسوده شده بودند از بشارت صلح به نشاط وشادمانی برخاسته از مسلمان ومسیحی بهم ریخته پای کوبان و کف زنان همدیگر را تبریك میگفتند - سپس گروهی ازمسلمانان و گروهی ازاهل صلیب برای وفای بشرط درخرابی استحکامات عسقلان اقدام کردند وپس از انجام این کار سپاهیان صلیبی از سلطان

اجازه طلبیدند که بزیارت بیت‌المقدس نائل شوند سلطان هم بیدریغ اجازه داد بنابراین اول لشکریان فرانسوی سپس اطریشیها و بعد از آن دیگران از اهل‌صلیب بزیارت بیت‌المقدس شتافتند وسلطان برای نگهبانی وامن وامان لشکریان فوجهائی از سپاه خود گماشته بود که دررفتن وبرگشتن مواظب اهل صلیب بودند اما هنگامیکه امپراطور ریکاردوس از کثرت زوار واینکه گروه گروه بجانب بیت‌المقدس میرفتند آگاه گشت از باب احتیاط ودلبستگی به حفظ مسالمت ومصالحه برای سلطان پیغام فرستاد خواهشمندم کسانی را که ازطرف ما اجازه نامه مخصوص دردست ندارند از ورود به بیت‌المقدس مانع شوید اما سلطان پاسخداد من وجدانم قبول نمیکند زواری را که بانیت پاك و مقاصد معنوی بقصد انجام مراسم دینی خود به اماکن مقدس رو مینهند بدین عناوین از این کارثواب بازدارم .

علاوه‌براین سلطان عموم‌زواررا باسخاوت ومروت بزرك خود پذیرائی فرموده از اطعام ومهمانی آنان وهرگونه احترام دریغ نمینمود اینست که میبینیم مورخین اروپائی بزرگی روح واخلاق سلطان صلاح‌الدین را میستایند ومخصوصاً دربارهٔ پاسخ وی به پیغام ریکاردوس راجع به منع زوار او را مدح وثنای فراوان گفته‌اند .

بدینطریق آخرین جنك وحشت‌انگیز ملل اروپا با ملل آسیادر خطهٔ‌سوریه پایان پذیرفت وهرچند این‌جنك سومین جنك صلیبی‌است وبعد از این پیکار جنگهای دیگری‌هم درجانب افریقا و اندلس‌وسوریه فیمابین‌مسلمانان با اهل‌صلیب بوقوع پیوسته‌است اماهیچکدام از آنهارا نمیتوان باسه جنك نخستین مقایسه نمود زیرا آنها جنبه بین‌المللی مهمی

نداشتند . اینك سزاواراست درفرجام کتاب خود داستانی هم از پایان کار ریکاردوس وسایر اهل صلیب برای اطلاع خوانندگان گرامی گفته باشیم .

بعد از انجام صلح اهل صلیب گروه گروه به اوطـان خود یعنی بجانب اروپا برگشتند و ولایات سوریه را به صلیبی‌هـای مقیم سوریه واگذاردند ریکاردوس همراه بقیة السیف سپاهی که از انگلستان آورده بود روز بیست ونهم شعبان سال ۵۸۸ هجری مطابق پانزدهم سپتامبرسال ۱۳۶۹ میلادی روز سه شنبه ازعکا به کشتی‌ها نشسته رو بسرزمین ایتالیا لنگر کشید اما هنوز بمنزل مقصود نرسیده دریا طوفانی شد و بسیاری از ناوهای انگلیسی باسرنشینانش غرق گشتند و آنچه هم که از غرق نجات یافتند هرکدام را باد بجانبی کشانید و ریکاردوس نیز نجات یافت وچون از فیلیپ پادشاه فرانسه مکدر بود نخواست که از خاکهـای او عبور نماید ازینرو تغییر لباس داده مانند یکی از زواری که از بیت ـ المقدس برمیگردند در لباس یك حاجی اروپائی در آمده یکه و تنهـا بخاك اطریش قدم نهاد تا از آنجا بوطن خود برسد ریکاردوس در خـاك اطریش سفر میکرد تا بحدود ولایتی رسید که دوك لئوپولد فرمانروای آنجا بود .

این لئوپولد همـان کسی است که در فتح عکا بیرق او بفرمـان ریکاردوس از برج افکنده شده بود وبخندق پرتاب گردید و… بخاطر خوانندگان گرامی باشد درآنجا لئوپولد به لشکریـان خو… من خود انتقام خویش را خواهم گرفت . از روزی که خبر وقوع طوفان و غرق کشتی‌های ریکاردوس ومسافرت او از راه اطریش به اطلاع لئوپولد

رسیده بود کارآگاهان وجاسوسان وی در همه جا دیده بانی نموده چشم براه ریکاردوس بودند وبمجردی که حاجی ریکاردوس یکه و تنها قدم بخاك لئوپولد نهاد از طرف مأمورین دوك دستگیر و بفرمان وی در یکی از سیاه چالهای سهمناك زندانی گشت ـ این سیاه چال در قلعه تنروس واقع بود ـ

ازطرفی زوجهٔ ریکاردوس برجاریا نیز ازغرق نجات یافت وکشتی حامل وی بسواحل ایتالیا رسید این بانو در شهر روم اقامت ورزید و وقتی خبر غرق ریکاردوس را به او دادند بشهادت قلب خود آنرا باور ننمود وحتی در بازار روم کمربند طلای شوهرش را مشاهده نمود که در دست دستفروش معامله میشد وآنرا ملکه از وی خرید با اینوصف روز وشب منتظر وصول اخبار امیدبخشی بود .

هنگامیکه خبر نجات ریکاردوس و سفر او از جانب اطریش به انگلستان رسید دوستان پادشاه بهرجانب راهی شده او را جستجو می‌نمودند . یکی از دوستان ریکاردوس بنام (بلوندیل) که از همه کس با پادشاه بیشتر معاشرت داشت ودر کشتی نیز همراه او بود و همراه او از غرق نجات یافته بود بنابعللی بعد از نجات درخشکی از وی جدا افتاده بود سپس بازمیکوشید خودرا به ریکاردوس برساند همینکه خبر گرفتاری وزندانی شدنش را بلوندیل شنید تغییر لباس داد بصورت یك نوازندهٔ دوره گرد درآمده شهر بشهر در اطراف میگشت وبتمام زندانها سرکشی مینمود تا بعداز ورود بهقلعهٔ تنبیروس خسته وفرسوده پشت بدیوار قلعه

نشست وشروع کرد بنواختن ساز خود و یك قسمت اشعار یرا که باتفاق ریکاردوس طی یکی از بزم های هنگام خوشبختی دو نفری ساخته بودند در این موقع بیاد آورده شروع کرد بخواندن و اشك ریختن ناگهان هنوز شعر دوم را نخوانده بود که ازدرون قلعه آوازی شنید که شعر سوم را میخواند دیگر برشخص بلوندیل ثابت شد که ریکاردوس تندرست ودر زندان قلعه تنبیروس منتظر نجات است از اینرو بی توقف از آنجا براه افتاده چاپاری خود را به انگلستان رسانید وخبر زندانی بودن پادشاه رابمادر ریکاردوس و به بزرگان واشراف انگلستان اعلام نمود .

اشراف انگلستان به اندیشه‌ی نجات پادشاه خود افتادند اما این خبر بزودی دراروپا شایع گشت ودوك لئوپولد ازنگاه داشتن ریکاردوس بیمناك شده ویرا تحت الحفظ نزد هانری پادشاه اطریش فرستاد - هانری ششم هم نسبت به ریکاردوس عداوت میورزید زیرا شجاعت وشهامت و عملیات تاریخی او این حس حسد هانری را تهییج کرده بود . همین که ریکاردوس را بحضور هانری بردند فرمانداد اورا زنجیر کشیده برای محاکمه بشهر فورس بردند و نوشتجاتی را پراز تهمت وافترا جعل کرده دردیوان عدالت مطرح نموده از ریکاردوس پاسخ طلبیدند . ریکاردوس با منتهای شجاعت ومتانت وبا قوت قلب تمام آن تهمت ها را ردکرده مظلومیت وبیگناهی خود را بنوعی آشکار ساخت که قضات دادگاه بی اختیار بر- احوال وی گریسته اورا از جمیع تهمت‌ها بری و بر برائت وی حکم صادر کردند ولیکن هانری ششم باز هم درکینه ودشمنی ثابت‌قدم ماند وحکم

قضات را امضاء ننمود وفرمان داد ریکاردوس را درحبس ابد نگاه‌دارند از آن جانب اشراف انگلستان بهر وسیله متوسل شدند و بسیاری از بزرگان وفرمانروایان اروپا را نزد هانری واسطه قرار دادند وچون از تشبثات خود نتیجه نگرفتند عاقبت دست بدامان پاپ زدند ولی هانری ششم وساطت پاپ را هم نپذیرفت وبالاخره بنابر میانجیگری دو نفر از راهبان آلمانی قرار شد یکصد وپنجاه هزار مارك طلا برای آزادی ریکاردوس پرداخت‌شود وچون‌خزینه‌ی انگلستان ازادای آن مبلغ‌عاجز بود مادرریکاردوس‌تمامی‌زیورهای‌طلاو نقره‌وظروف طلاو نقره وحتی‌ظرف های سیمین وزرین‌چند کلیسا راآب کرده سکه زد وبدینطریق با زحمت فراوان یکصد وپنجاه هزار مارك طلا را فراهم آورده به‌هانری ششم پرداختندوریکاردوس راآزادگردانیده‌به انگلستان بردند وملت‌انگلیس باطنطنه وشکوه بیسابقه‌ای‌ازآن پادشاه دلاور پذیرائی‌نمود - اینك‌چند کلمه درگزارش احوال سلطان صلاح الدین باید برای تکمیل اطلاع خوانندگان بنگاریم .

سلطان پس از آنکه دوران صلح آغازگشت در شهرهای مهم سوریه وفلسطین‌اقدام به تأسیس‌مؤسسات خیریه نموددرهمه جابیمارستان ها ومدرسه‌ها ساخت واملاك زیادی وقف آن تأسیسات گرد سپس عازم حج‌شد وبرای حکام مصر ویمن دستورفرستاد تاخوار وبار ووسایل سفر سلطانی را در عربستان فراهم آورند اما وزیر با تدبیرش موسوم به عبدالرحیم وملقب به قاضی الفاضل که مردی خردمند بود ودر بسیاری

ازعلوم واقف ودر حسن اداره‌ی کشور مانند نداشت سلطـان را از سفر حج مـانع گشته گفت راست است که مـا با اهل صلیب مصالحه کردیم ولی از طرف دیگر مـا میدانیم که اهل صلیب در شکستن عهد خود و استفاده ازفرصت باك ندارند امرای دیگر نیزباوزیرهم آهنگ شدند و سلطان را از سفر حج مانع گشتند . بعد ازانصراف از سفر مکه‌سلطان برای سرکشی شهرهای ساحلی حرکت کرد وبهر شهری که میرسیددر تعمیر وترمیم واستحکام آنجـا و در فراهم آوردن وسایل خوارو بـار و عمران و آبـادی و رفع حوائج اهـالی منتهای کوشش را بکار میبرد ـ هنگامیکه سلطان به طبریه رسید بهاء الدین قراقوش حاکم قهرمان عکا که ازتاریخ تسلیم آنجا دراسارت اهل صلیب افتاده بودوبعد از مصالحه آزاد شده‌بود بحضور سلطـان رسید وبنا برخدمات عمده‌ی بهاء الدین به کشور اسلام ومسلمانان سلطان وجمیع سپاهیان از آزادی وی شادمان گشتند .

بعد از سرکشی ولایات ساحلی سلطان بجـانب دمشق رفت روز ۲۶ شوال جمیع مردم آن شهربزرك از مردان وزنان وکودکان ازشهر بیرون شتافته به استقبال‌سلطان پرداختند وبا شکوه وعظمت درحالیکه اکثر مردم بدنبال دستجات نوزاندگان مشغول کف زدن وشادمانی‌بودند سلطان را وارد دمشق کردند ـ روز ۲۷ شوال بارعام داد و عموم علمـا وادبا وشعرا وحاجتمندان وحتی افراد ضعیف وحقیر وغربا ومسافران و سیاحان بحضورسلطان رسیده از الطاف ومکارم وبخشش‌های وی مستفید

گشتند - تا سال دیگر که ۵۸۹ هجری بود سلطان در دمشق اقامت ورزید درحالیکه تمامی فرزندان و کس و کار عزیزش دراطراف او بودند وبعد از آنکه آن مردبزرك وبزرگوار عمر گرامی خودرا درمخاطرات عظیم وجنگها وپیکار گذرانیده باشجاعت وتدبیر ولیاقت خود عالم اسلام را ازمخاطرات سهمگین رهانیده بود اینك میخواست مدتی را هم در حال استراحت وآسایش باعزیزان وخاندان خود بگذراند اما روزگار و ناموس طبیعت این چنین نیست که همیشه مردم را کامیاب بدارد - تاج الدین شاهنشاه ابن ایوب درتاریخ خود چنین مینویسد :

روز جمعه پانزدهم صفرسال ۵۸۹ سلطان براسب نشسته باستقبال کاروان حج رفت وبعد از ملاقات با حاج بیاد آورد که چگونه خود از ثواب این سفر محروم مانده است بی‌اختیار گریست وبا حال اندوهناك بکاخ سلطنتی برگشت همان شب سلطان تب کرد وپزشکان ماهر بمداوا و معالجه پرداختند اما روز بروز کسالت وی شدت می یافت تا آنکه روز نهم رعشه‌ای بروجود وی عارض شد که هوش خود را باخت و از خوردن ونوشیدن بازماند شهرت‌این حالت درشهر جمیع مردم‌را بنوحه وناله وادار ساخت اما روز دهم دوباره سلطان بهوش آمد وبه غذا میل کرد بعدازدوسه‌روز باردیگر مرض‌شدت نمود ودراین‌حمله‌ی بیماری شب دوم سلطان بحال احتضار افتاد وشیخ ابو جعفر از زهاد وعلمای مشهور دمشق برای تلقین شهادتین تمام شب را بر بالین سلطان گذرانید .

قاضی ابن شداد میگوید : شیخ ابوجعفر قرآن میخواند وقتی به

آیه‌ای رسید بدین مضمون (اوست خدائی که جزاو خدائی نیست - دانای آشکار و نهان) سلطان بزبان آمده گفت صحیح است و چون به این آیه رسید (نیست خدائی جز او وخود را به‌او سپردم) بی اختیار سلطان تبسم فرمود و باروئی شکفته ناگهان تسلیم روح نمود وتن خویش را به آغوش فنا سپرد در حالیکه روانی شادمان و نامی نیك با محبوبیتی جهانگیر ازخود باقی گذاشت .

خاندان ایوبی

اینك بلحاظ تکمیل تاریخ خود جای آنست که راجع به سلسلهٔ ایوبی مصر از خاندان صلاح‌الدین در نهایت اجمال سخن بگوئیم .

پادشاهان ایوبی جمعاً ده نفر بودند که‌اول‌ایشان صلاح‌الدین یوسف پور نجم‌الدین بور شادی از کردهای هکاری آذربایجان بود ودهمین پادشاه ملکه شجرةالدر (یعنی درخت مروارید) همسر شایسته و کاردان (توران شاه ملقب به‌ملك‌المعظم) بود واین بانو باعدالت وانتظام بر کشور وسیع ایوبی فرمانروائی نمود وعاقبت به اشاره و تحریك خلیفه المستنصر بالله که از بغداد مکرر خطاب ببزرگان سرزنش‌ها نوشت وفرمانروائی زنی را بر کشور اسلامی مصر ناروا وقبیح شمرد از سلطنت خلع شد واز آن تاریخ پادشاهی بدست غلامان خاندان ایوبیه افتاد که در اصطلاح اهل تاریخ (ممالیك مصر) نامیده میشوند واکثر از نژاد چرکسی وداغستانی بودند وسلطنت ممالیك درمصر تادوران استیلای عثمانی برآن کشور امتداد یافت .

مدت سلطنت ایوبیان فقط هشتاد سال بود ودر(٦٤٨ قمری) زمام پادشاهی بدست ممالیك یعنی غلامان زرخرید ایشان افتاد - پادشاهان ایوبی غیرازصلاح الدین هیچکدام عمر دراز نیافتند واکثردرجوانی وفات یافتند بدین سبب شیعیان سودانی وهواخواهان خاندان فاطمی دعوی نموده‌اندکه چون صلاح الدین نسبت به خلفای فاطمی مصر سوگندوفاداری خورده بودولی خیانت ورزید و خلافت را ازآل علی ع گرفته به آل عباس برگردانید باوجود نکوکاریهای خودش وبا وجود شهامت و لیاقت فرزندانش نه ازعمر دراز بهره‌مندشدند ونه ازسلطنت لذتی بردند چنین است قضاوت شیعیان افریقا نسبت به‌خاندان ایوبی .

دراینجا باید یادآوری نمائیم که دولت مصر از زمان صلاح الدین یعنی از اواخر قرن‌ششم هجری‌تا اوایل قرن دهم یعنی تاسال(۹۲۱-۹۲۲ قمری) که دولت مزبور بدست سلطان سلیم عثمانی نابود گردید تقریباً برتمامی شمال افریقا وبرحجاز ویمن‌وسوریه وفلسطین ودیاربکرتاکنار فرات فرمانروائی داشت ودرکنار فرات با دولت‌های ایران همسایه‌بود .

ثمرات جنگهای صلیبی

جنگهای صلیبی برای اروپائیان فواید بسیاری داشت وآنان را با علوم وصنایع وتمدن مشرق زمین آشنا ساخت و ازنادانی وجهالت نجات بخشید و درعین حال برای مردم مشرق نیز منافعی داشت . بزرگترین نفعی که عاید مشرق شد این بودکه امتداد رزم و پیکار و هجوم های اروپائیان اهالی شام ومصر را در فنون حربی ورزیده ومجرب گردانید و

بحکم اجبار ابزارهای مختلف جنگی در سوریه اختراع شد وانواع ماشین ها وحتی خمپاره و آلاتی که با باروت بکار میرفت درفلسطین وشام رواج یافت ومنافع این امور هنگامی بظهور آمد که سیل ویرانی وتباهی آور مغول از ایران بجانب سوریه گذشت اما درآن سرزمین با جنگ آوران آزموده و با سلاح کشنده وسوزنده وبا حیله‌ها و فنون رزمی جدیدی برخورد که از پیشرفت بازماند چنانکه طی مدت هفتاد سال پیوسته مغولان بجانب سوریه هجوم میبردند وپیوسته نیز شکست خورده تار و مار میشدند و این حقیقت چون روز روشن است که هرگاه مغول برشام و مصر دست مییافت از دین اسلام و از تمدن شرق میانه اثری باقی نمیماند و همانطور که امپراتور هـای مغول مکرر تهدید کرده بودند حتی خانهٔ کعبه را تسلیم بت پرستان مینمودند ویابه پیروان ادیان دیگر وامیگذاردند بنابراین باید اعتراف نمود که همه چیز دراین دنیا دارای دو جنبه‌ی نیك وبد میباشد چنانچه اگر جنگهای صلیبی برای مسلمانان جنبه های بد داشت جنبه‌های خوبش نیز شایان توجه فراوان میباشد .

فرجام یافت - تهران اردیبهشت ماه ۱۳۲۵

تألیفات دیگر نگارنده‌ی این کتاب

که در زیر چاپ و اکثر درحاز تجدید انتشار است :

۱- دو جلد ایران اقتصادی « تاریخ اقتصاد و تجارت ایران از آغاز عهد هخامنشی تاعصر پهلوی »
۲- وصیت نامه اردشیر بابکان
۳- یادداشتهای سیاسی انوشیروان خسرو اول
۴- ایران شناسی «شامل جغرافیای دقیق و تاریخ تمدن ایران»
۵- تذکره رجال «شامل احوال حکما وفقهای اسلام از ایرانیان»
۶- شرح احوال شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی
۷- شرح احوال خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی
۸- زندگانی سیاسی ابن‌سینا «که قبلا دراطلاعات هفتگی منتشر و ازروی آن بزبانهای آلمانی ، عربی ، انگلیسی ترجمه‌وطبع گردیده اینک فارسی آن جداگانه زیر چاپ است »
۹- رساله در موسیقی وتاریخ آن
۱۰- رساله درسحر و جادو وتاریخ پیدایش آن
۱۱- تذکره زنان شاعره ودانشمند
۱۲- افسانه های تاریخی ایران « شامل یکصد وده جزوه »
۱۳- داستان‌نادرشاه «دوران کودکی وجوانی‌او» که درنسخ تاریخی نیست
۱۴- داستان بیژن ومنیژه «که بنگاه مجله ماه نو اخیراً منتشر کرده است»
۱۵ - تاریخ سیاسی واجتماعی افغانستان
۱۶- تاریخ معاصر ایران «ازآغاز سلطنت صفویه تا پایان سلطنت شاهنشاه فقید که بعنوان ذیل تاریخ حبیب‌السیر منتشر میشود
۱۸- رساله درطالع شناسی و نجوم
۱۹ - ۲۹ حلقه شامل ۲۹ کتاب «داستانهای تاریخ ایران از عهد هخامنشی تا امروز »

کتابهائی که درکتابفروشی اکنون یافت میشود ازاین مؤلف

۱- داستان شهربانو که تاریخ هجوم اعراب است به ایران در سه جلد
۲- جلد اول ودوم وسوم جنگهای صلیبی